

سپاروون

سپاروون، شماره چهارم، سال اول،
جدي ۱۳۶۶ شمسي مطابق
ادى الاول ۱۴۰۸ قمرى
سابق جنورى ۱۹۸۸ عيسى

بالهای سینما

صفحه ۲۲

وگوش کجاست

صفحه ۲۳

Ketabton.com

مسابقه عکاسی

سباوون

مجله سباوون مسابقه عکاسی
را برای پیش ماه آینده ای ختم
ماه تیر ۱۳۶۷ بر راه می اندازد.

در این مسابقه عکاسان داخلی و خارجی
میتوانند استراک کنند، عکسهای

مورد نظر ماظر طبیعی، پورتره ها، زندگی های
مردم و عرصه های هنری را به سبک رنگه وسیله سفید
در یک مینیاتر در کادر جوایزانی ببرنده کان آن اعطا میگردد.

- جایزه اول یک جایزه
 - جایزه دوم دو جایزه
 - جایزه سوم سه جایزه
 - جایزه چهارم چهار جایزه
 - جایزه پنجم پنج جایزه
- ۱۵۰۰۰۰ افغانی
۷۰۰۰۰
۴۰۰۰۰
۲۰۰۰۰
۱۰۰۰۰

و شرکاء کننده کاخ کتاب
شاه با یک قطعه فوتو رخم
و کله نشر بفرستند

کادر: لواره مجله سباوون



رادیو و رادیو آستام های مرغوب
را از کمپنی های مشهور جاپان
آماده فروش دارد .



فروشگاه لمر

انواع سامان آلات مورد

ضرورت خانواده هارا

عرضه میدارد

در فروشگاه لمر تلویزیون

های مختلف النوع جاپانی، شوروی و جرمنی بفروش میرسد

آدرس: منزل سخانی بارک هونل

محمد جانتان و انت

شماره چهارم، سال اول، ماه جدی ۱۳۶۶ شمسی مطابق
جمادی الاول ۱۴۰۸ قمری مطابق جنوری ۱۹۸۸ عیسوی

پاسخ خواننده گان

با سپاسگذاری فراوان از خواننده گان گرامی مجله سب وون، که طی روزهای گذشته از طریق ارسال نامه ها، ارتباط تیلیفونی و تماسهای مستقیم مجله ما را استقبال گرم نموده و ما را در زمینه کار بهتر هرچه بیشتر تشویق نمودند.

مدها ناممه با داره مجله مواصلا نموده که در آن نظریات، انتقادات و پیشنهادات سودمند درج است، ادا ره مجله با دقت تمام این نامه ها را مطالعه نموده و در شماره های آئنده به پاسخ آن می پردازد.

خواننده گان مجله بعضا "اظهار تشویب نموده که شاید کار مجله بعد ها خراب شود، به پاسخشان می گوئیم به هیچ وجه چنین نخواهد شد چون چنین تصمیمی را ندادیم.

اکثرا "از ناخوانا بودن صفحات مجله شکوه نموده اند، درین مورد باید گفت که ادا ره مجله با تمام نیرو در جستجوی امکانات بهتر و تهیه تایپ های با حروف زیبا و خوانا تر است ولی هنوز درین راه توفیقی به دست نیامده است.

از شما دعوت بعمل می آوریم اگر امکاناتی در اختیار دارید مجله همکاری نماید.

نظریات همه خواننده گان جدا رعایت گردیده و مشوره های شان ما را برای کار بهتر، یاری میرساند.

اکتون که شماره چهارم را با تغییرات بیشتر در دست دارید با ارایه پیشنهادات و انتقادات ما را یاری دهید.



گژگوش کجاست؟ ص ۵۳

شمسی داریجی

دوسیه جنایی
چرا چاق می شویم
۴۰۰ میلیون بشوگان
زنیکه همه را برهنه می بیند

ص ۳۷
ص ۶۸
ص ۷۶
ص ۵۸



تنهایی ص ۵۴

ادبیات

صفحات شعر
له نیم کسوکری
برف و نقشهای روی دیوار
شاهداتهام

ص ۴۶-۴۲
ص ۶۲
ص ۳۰
ص ۷۸

گوناگون

دوید یوکستون بوزار
بده برای خدا
چلو صاف
برای شما فال گرفته ایم
دینج راه هتی

ص ۲۱
ص ۲۲
ص ۶۴
ص ۹۶
ص ۷۰



هنرمندان هندی اینگونه ظاهر خواهند شد ص ۴۹

سب وون



شرح دالیر دکا بل ص ۳۸



کابل در گذرگاه تاریخ ص ۶



عزیزه ها و آدم ها ص ۱۳



بالهای سیمان ص ۲۲



شهر زردوربین کمره ص ۲۶

پرسشگری

بیلتون
دها لیا لمنوخه

ص ۲۲
ص ۹۰

نشریه اتحادیه ژورنالیستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر:

بارق شفیعی، محمود حبیبی
عبدالله شادان، لطیف ناظمی
رهنورد زریاب، شفیق وجدان

مدیرمسوول : ظا هرطنین
معاون : محمد آصف معروف
تلیفون : ۲۴۹۳۵
آرت و گرافیک : سمیع مسعود و روح اله نقشبندی
خطاطی : کبیر امیر
مهتم : ظا هرغفوری
آدرس : تعمیرات اتحادیه ژورنالیستان
جمهوری افغانستان مقابل هتل کابل
تیراژ : ۲۰۰۰۰ جلد

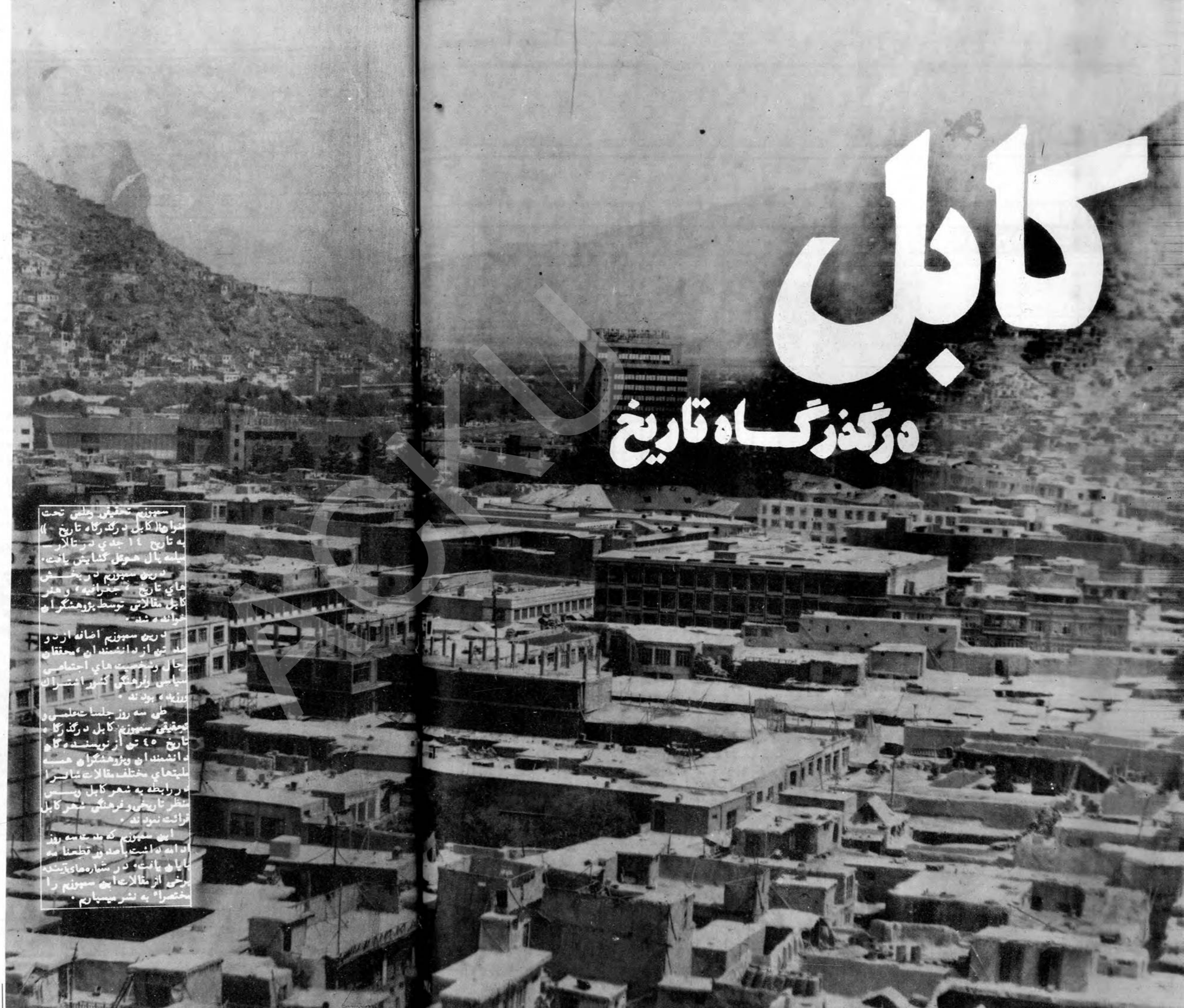


عکس پشتی اول از محمد نور

عکسهای شماره از محمد قاسم صاعد و شیر شاه ابوی

کابل

درگذرگاه تاریخ



خوشا عشق سرای کابل و دامان کهسارش
 که ناخن بر دل گل میزند مژگان هر خارش
 خوشا وقتی که چشم از سوادش سر به چین گردد
 شب چون عاشقان وارفتن از جان گرفتارش
 ز وصف لاله اورنگ بر روی سخن دان
 نگه را چهره خون سانه ز سیرار غوان زارش
 چه میزوست یارب طاق ابروی پلستان
 خدا از چشم شور زاهدان دارد نگه ارش
 خضر چون گوشه بگرفته ست از دامن کوهش
 اگر خوشتر نباشد از بهشت این طرف کهسارش
 اگر در رفعت برج فلک سایش نمی بیند
 چرا خورشید را از طرف سوانتاده دستارش
 حصار مار پیچش از ده های گنج را مانده
 ولسی از زده به گنج شایگان هر خشت دیوارش
 نظرگاه تماشا بیست در روی هر گذرگاه
 همیشه کاروان مهری آید به بازارش
 حساب به جبینان لب بامش کسی میداند
 دو صد خورشید روانتاده در هر پای دیوارش
 به صبح هید میخندد گل رخساره صبحش
 به شام قدر یهلو میزند زلف شب تارش
 تعالی الله از ((باغ جهان آرا)) و ((در شهر آرا))
 که طوبی خشک بر جامانده است از رشک اشجارش
 نماز صبح واجب میشود برباک دامان
 سفیدی میکند چون در دل شب یاسمن زارش
 نمیدانم قماش برگ گل لیک اینقدر دانم
 که بر مخمل زنده نیش درشتی سوزن خارش
 درختانش چو سرو از برگریزی اینند این
 خزان رنگی ندارد بر گل رخسار اشجارش
 خضر تیری به تاریکی فکند از چشمه حیوان
 بیا این جا حیات جاودان برگیز انهارش
 تکلف بر طرف این قسم ملکی را به این زینت
 سیه اری چو نواب ظفر خانست در کارش
 نوای جغد چون آواز عنقا به گوش آید
 خوشا ملکی که باشد شهنشه عدل تو معمارش
 فلک از آفتاب آینه داری همیشه میمازد
 که گرم حرف گردد طوطی کلک شکر بارش
 چو از هند دوات آمد بیرون طاق کلک او
 خورده صد مار بیخ رشک کبک از طرز رفتارش
 نباشد حاجت سرمایه بال هما او را
 سعادت همچو گل میروید از اطراف دستارش
 بلند اتبالی آن دارد که گر بر آسمان تا زده
 به زور بازی قدرت کند با خاک هموارش
 ز بجز در عهد او دزدی بر افتاده ست از عالم
 نیارد خصم دزدیدن سر از شمشیر خونبارش
 رباید تیزی از الماس و سرخی از لب یا قوت
 نماید جوهر خود را چو شمشیر گهر بارش
 سرفی گر جنبش ابروی تیغش بر زمین افتد
 کی بر میدارد از خاک مذلت جز سرده ارش
 چی گویم از بلند بهای طبع آسمان سورش
 به دوش هرش کرسی مینهد از رتبه انکارش
 الهی تا جهان آرا و شهر آرا به جا باشد
 جهان آرایسی و آرایش کشور بود کارش
 صاحب تبریزی

سومین سالگرد جشن ملی تحت
 عنوان (کابل درگذرگاه تاریخ)
 به تاریخ ۱۴ شهریور در تالار
 سینه بال هتل کنشایش بانه
 درین سومین سالگرد جشن
 های تاریخ و فرهنگ و هنر
 کابل مقالاتی توسط پژوهشگران
 گردآوری شده است.
 درین سومین سالگرد از دو
 صد تن از دانشمندان محققان
 رجال و شخصیت های اجتماعی
 سیاسی و فرهنگی کشور اشتراک
 ورزیده بودند.
 طی سه روز جلسات علمی و
 تحقیقی سومین کابل درگذرگاه
 تاریخ ۴۵ تن از نویسندگان
 دانشمندان و پژوهشگران همه
 طبقاتی مختلف مقالات شایسته
 در رابطه به شعر کابل و سبک
 نظر تاریخی و فرهنگی شعر کابل
 ارائه نمودند.
 این سومین سالگرد که در سه روز
 ادامه داشت با صدور قطعنامه
 پایان یافت. در شماره های آینده
 برخی از مقالات این سومین سال
 گسترده به نشر میسازیم.

1988

سال نو آرزوهای تو

آدم برقی زنده گینامه معتبری وارو

شیر محمد محمدی



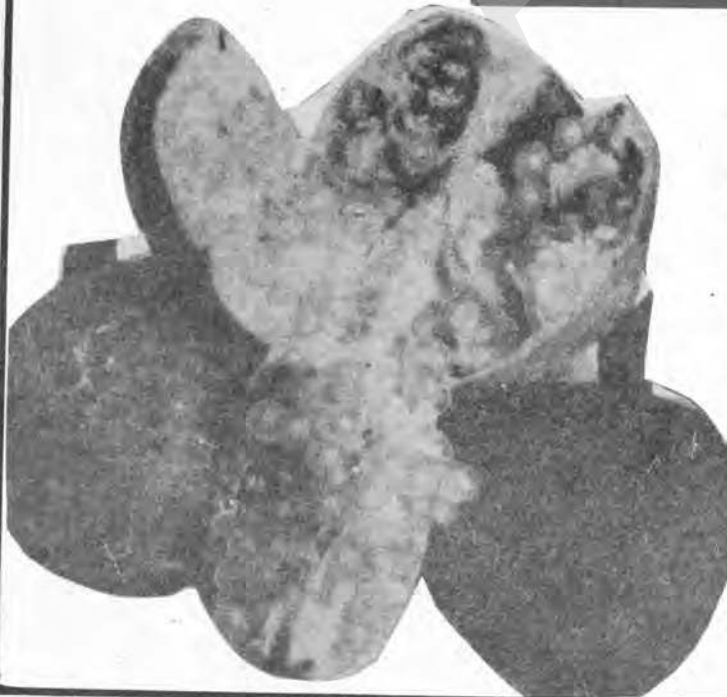
با خود می آوردند در یک روز مستقیم
 نیکولین تقدیم میکردند. پیرمرد
 باریس سفید و انبوه (نیکولای -
 بزرگت یاسانتاکلاوس) پشتشاره
 برشانه و خریطه بی درد ست در -
 این جشن به خانه ها میرفت
 طوریکه می گویند: برای اطفال
 خوب تحفه میداد. اطفال بد را
 محکوم به جزای کرد. اطفال بی
 صبری شب بکس های خود را بهلوی
 بخاری دبیاری می گذاشتند تا اینکه
 آدم برقی آرزاه دود رو برای شان
 تحفه بیاندازد. سانتاکلاوس
 در روسیه، باهناتاکالی در ایتالیا
 پیترویل در فرانسه به روز میلاد -
 تبدیل شد.
 با این توضیح دوباره سال نو،
 برای خواننده گان خود آرزوهای
 نورا آرزو بینماییم.

سپس به فکر آراستن درخت ها
 با سبزه ها روشنی و شمع های کوه -
 چک شدند. متعاقباً درخت
 سال نو بوجود آمد.
 آدم برقی که زنده گینامه
 معتبری دارد، در طول تاریخ
 تغییرات زیادی دیده است.
 پیرمرد سه دندان خدای یحراها
 پس دون (پلاتون) رایونانی ها
 و مردمان قدیم روم، می
 شناختند. ابیازان محل ابحار
 بی نداشتن ایان به اود اخل
 اپ نمی شدند. مسیحیون منزلت
 این خدایان حرفی رانابود کردند
 و جای نیستون را مدافع جدید
 ماهیگیران و قایق رانان، یعنی
 نیکولای بزرگ احراز کرد.
 پدران بعد از بازگشت
 از مسافرت های د رازم تحفه ها

سالها از پیدا این جهان صورت
 می گرفت.
 مفکوره جشن گیری سال نو
 هم از ابتکارات بطر کبیر است
 است فاده از درخت ناجو
 در سال نو بعد از قرن
 ۱۸ در روسیه در نیمه اول قرن
 نژده آغاز گردید. کنیت ها
 و سلاویان درخت بلوط، آلمانی ها
 ناچوه یونانی ها سرو، انگلیسی ها
 صنوبر را تقدیم مینمودند.
 مردم به جنگل رفته پدر خندان
 مورد احترام خود اشکال چوبی
 باکاسنی را می آویختند و تحفه
 ناچیزی در پای آن میگذاشتند.
 با نردگرگونی شیوه زندگی
 به جای آنکه به جنگل بروند در اوایل
 را شاخچه ها گل رخت را آماجند
 درخت مکمل را بخانه می آوردند.

سال نو مردم سلاویان قدیم
 اول مارچ بود. رسوم کهنه
 حتی پس از بدیونی عیسویت هم
 بکلی از میان رفت مگر در اواخر
 قرن ۱۵ در زمان سلطه کنیا زریون
 سم واسیلویین طبق قوانین
 در بیزانسیست ها اول سبتمبر بحیث
 آغاز سال نو بدیورفته بعد
 از دوسه سال پانتر فرمان بطراول
 اول جنوری را آغاز سال نو
 قرار دادند. و جشن گرفتند
 در سایر کشورهای اروپائی که با پ
 گریگوری هشتم در سال ۱۵۸۲ -
 شیوه قدیم جنتری بولیانیسی را
 تا آنوقت محاسبه درخت مکمل را بخانه می آوردند.

اسرار خوردنی ها



معجزه انار

ساعت درد و گیلان آب ترنموده
 بعد آهسته حرارت داده به
 تدریج درجه حرارت را زیاد کنید
 تا آب آن به یک گیلان برسد
 بعد آنرا سه قسمت کرده سه
 وقت بنوشید اگر در روده ها
 احساس درد کردید میتوانید
 یک قاشق جاپخوری بارانیسن
 بخورید. استعمال همین جو -
 شانه برای درد گلو، بختگی
 دهان و بیروها نیز مفید است
 برگ خشک یا تازه انار بصورت
 جوشانده برای رفع خستگی،
 ضعف معده، کم اشتها و کم
 خونی اثر مفید دارد.
 آب انار در بیماری های گرده،
 مثانه و بیماری قند اثر مفید
 دارد.

انار جلد را شاداب میسازد
 گل، برگ، میوه، ریشه
 پوست انار شفا دهنده است.
 انار بهترین داروی ضد کم -
 خونی است.
 آب انار چربی خون را از بین
 میبرد.
 درخت انار گیاه مفیدی است
 که استفاده از هر قسمت آن برای
 بدن مفید واقع میشود. گل انار
 ضد اسهال است جوشانده آن
 حتی در معالجه اسهال خونین
 مفید واقع میگردد.
 ساقه و یا ریشه انار کم کدو
 دانه را از بین میبرد. هفتاد و پنج
 گرم پوست خشک پانود گرم پوست
 تازه یا ریشه انار را بیست و چهار

در ۱۷ قوس ۱۳۶۶
 « ۸ دسامبر ۱۹۸۷ »
 در واشنگتن معاهده در
 مورد متوقف کامل راکت‌های
 میانبرد و برد کوتاه به
 امضاء رسید.

گام بزرگ برای آینده

رونالد ریگان :

● بسیاری از دانشمندان نام نهاد در زمان خود پیشگویی
 نموده بودند که نیل به چنین موافقتی ناممکن است ...
 ولی تا این قسمت را بدست آوردیم. ما به هدف رسیدیم.

میکائیل گرباچف :

● من معده‌ام که تاریخ امضاء قرارداد در مورد متوقف کامل
 راکت‌های میانبرد و برد کوتاه اتحاد شوروی و آمریکا ثبت صحبت
 جاودان تاریخ تلاش انسانها بخاطر جهان بدون جنگ خواهد شد.





ولین گام پسروی خلع سلاح

فکر نمیشود درباره آنچه که جهانیان همه روی صفحه تلویزیون دیده و از طریق امواج رادیو شنیده اند، بحث بیشتر انجام داد. اما با آنهم گستره و دامنه گفته ها و نوشته ها راجع به ملاقات سران اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا، و عقد موافقتنامه هشتم دسامبر ۱۹۸۷ و اشتگن مینی بر امحای راکت های هستوی برد متوسط و کوتاه به چگونه گی مناسب آینه در - قبال سلاح هستوی و سایر انواع اسلحه مستعد به نابودی دسته جمعی بشر مربوط میشود. زیرا و اسلحه هستوی معنی ادامه

زنده گی بشر را دآرد و بشریت در صورت ادامه زنده گی، این نخستین گام نیک را در نهجیات خویش از نابودی، فال نیکن گرفته گرامش امید آرد و حتی سروده های برایش خواهد داشت. هنوز که تصنیف این سرود ها صرف در مخیله آهنگ سازان نضج میگیرد، مختصرأ به دیده ها و شنیده های اولین همه د سمبر امسال بر میگردد. در آن روزها با اهمیت ترین خبرد روسائل اخلاعات جمعی جهان خبر سفر میخائیل گرجاچف منشی عموس کیتنه مرکزی حزب کمونسث اتحاد شوروی به ایالات

متحده آمریکا، ملاقات وی با رونالد ریگن رئیس جمهور کشور و هنر موافقتنامه امحای سلاح - هستوی برد متوسط و کوتاه بود. اهمیت ملاقات نه تنها در عقد موافقتنامه نهفته است، بلکه میلیونها انسان سیاره ما با تعجب محورا ساسی گزارشات و اشتگن تمایل فراوان نسبت به دانستن آنچه تا حال نمیدانستند، نشان داده و ساحه شناخت نشانرا از - جهان توسعه بخشیدند. پیامهای متعدد عنوانی رونالد ریگن و میخائیل گرجاچف، اظهارات رهبران و شخصیتها ی سیاسی و اجتماعی جهان بیرونی

این رویداد بزرگ و امید واری های میلیونها انسان سیاره زمین نسبت به آغاز قطع سابقهات تسلیحاتی، تدویر کفرانسه های مطبوعاتی و تمرکز بیش از پنج هزار ژورنالیست از سراسر جهان در واشنگتن، همه نشاندهند، تمایل جهانیان نسبت به تحقق این نخستین ابتکار عملی در جهت بقای انسان و تمدن بشری است. هزاران نامه از مردم ایالات متحده به آدرس میخائیل گرجاچف و شناخت جهانیان از وی بحیث طراح طرز تفکر نوین سیاسی در مناسبات بین الدول و ابراز نظرهای حتی انتی سوتیسک

سینه پی

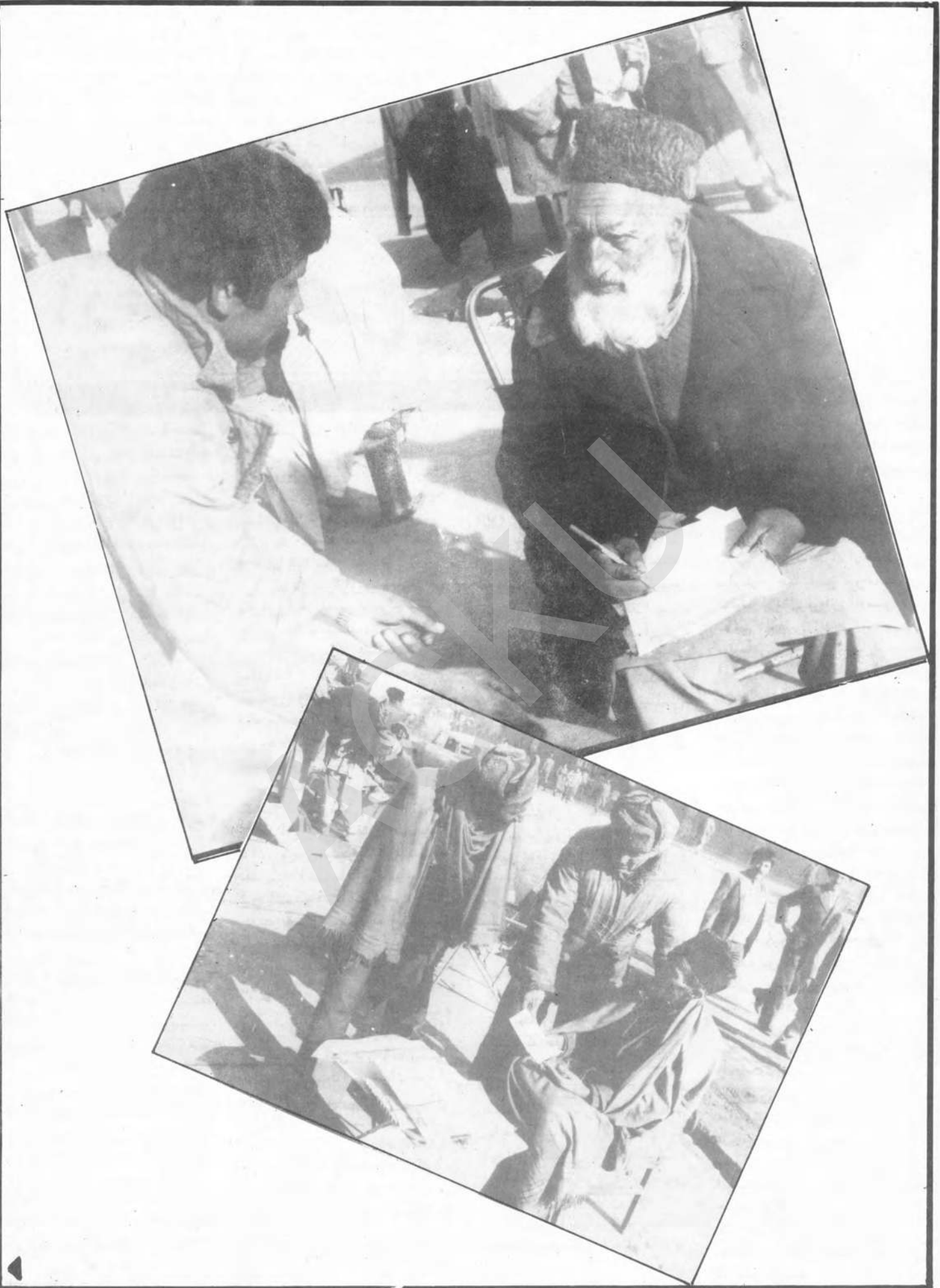
ترین روزنامه ها و آژانسهای خبررسانی جهان از جمله در - ایالات متحده جون واشنگتن - پست (ان بی سی) و واشنگتن تایمز، و غیره راجع به اهمیت این ابتکارات گواه بشتیانی مردم از صلح و ناگزیری تغییر لحن حلقات طرفدار ادامه مسابقات تسلیحاتی و جنگ میباشند. در آستانه ملاقات کتابه های به آدرس رئیس جمهور جلب توجه مینمود. در صفحات (واشنگتن پست) بجای اعلانی که معمولاً مفاد و درآمد بولی گراف دارد پنج بار این جملات بعنوان رونالد ریگن به نشر رسید:

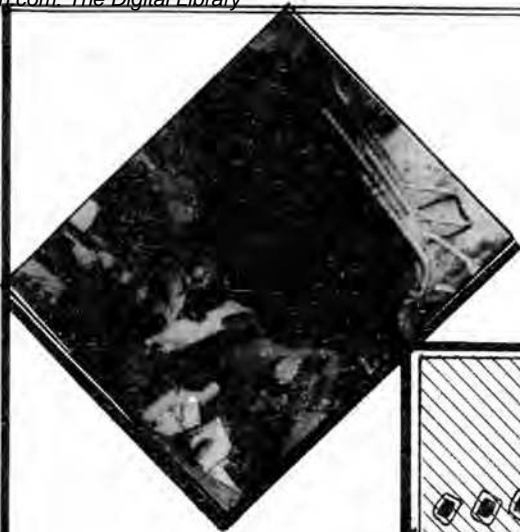
تحرك بخاطر يك امر، بخاطر عقد و تعميل احتمالی موافقتنامه ها با اتحاد شوروي درباره خلع سلاح، در روزهای اخیر قیبل از عقد موافقتنامه کتابه بلکه کلمات توهین آمیز در صفحات روزنامهها نسبت به رئیس جمهور نثار میشود.

پس ببینم، چه پیش شده با رئیس جمهور چه اتفاقی افتاده. انهم در حالیکه هنوز از زخمهای (ایران گیت) خون میچکد، بلی فقط یک حرف باعث شده. تمایل امضای موافقتنامه ای کاورا در تاریخ جهان بحیث استقرار دهنده صلح ثبت میکند، خیلی بزرگ است. بر علاوه بدون هیچ تردیدی تمایل انسانی و قابل درک برای همه، نیز نقش اساسی دارد. اما بصر صورت عامل دیگری تعیین کننده است. بخش اعظم این اقدام را منطبق مذاکرات صلح ریکجاویک که از همان یکسال قبل، یک روز هم به ندرت گذشت مواجه نگردد ید تعیین نمود.

ابتکار صلح تمام موانع را قدم به قدم از برابرش برچید و تا سرحدی تقرب نمود که از همان جامعه بشری قبل از امضای موافقتنامه به وضاحت تمام میسرند، جلو انهدام جهان را میگیری؟ یا نمسی خواهی از نابودی بشر جلوگیری نمایی؟

پس از رونالد ریگن استهلاقی از ملاقات از رئیس جمهور برسیسد. هرگاه این موافقتنامه را رئیس جمهور بگری امضا مینمود آیا ریگن قبلی علیه وی بمخالفت بر نمیخواست؟ اما امروز رئیس جمهور ایالات متحده رونالد ریگن است. او چنین بند برای از میخائیل گرجاچف در برابر قمر سفید چنین گفت. این نا آشنا، دوستی است که باید با وی آشنا شد. موزیک تشریفاتی بصدآ آمد، مساکر رژه رفتند، لبخند ها و دست فشردن ها...





د رنگ از برابر نان رد شده اید
این ها کسانی اند که روزانه
برای تعداد بیشماری از مردمان
بی سواد و یا سواد نهمراجهت
حل د شواری هایشان عرایسی
را میگذارند بی آنکه پایان کار
مشتری را دریابند .
بی سواد و یا سواد بدین

آدمها، عریضه ها...

جهت که باکمال تا غفاهی
حتی با سواد ان شهر نسبت وارد
نیودن د رکار عریضه نویسی
و منظور جلوگیری از کاغذ برانی
های بعد پدای نگارش تراوش
قلم این عریضه نویسان
شعری نشینند، آن هم عریضه
نویسانی که پیش از آشنا ساختن
قلم با روزه بی عرض میگویند :
بنجاه افغانی میشه که باز
پسان نکون چطور؟ ...
و آیا راستی این همه ریختن
کلمات روی کاغذ بنجاه افغانی
نمی آرزو؟
چرا نه، حتماً می آرزو !!
با ی صحبت یک تن از آنان
می نشینم و او به پرسش در مورد
اینکه : « چگونه زنده گانی دارد »
چنین پاسخ میدهد :
« کاروبار ما بد نیست، بعضاً
کار زیاد است اما یگان وقت هم کم
میباشد، روزانه بسیار عریضه
نویسه میگیرم، ببری گرفتن تذکره،
تجدید سن، ببری گرفتن نکاح
خط، تیلون، تلگراف، زمین،
خانه، رهای زندانی، خط
واد رسر خطها راهم مینویسم .
د زمان ما مکتب زیاد نبود، همین
قدر بود که آدم خوانده میشد .
از مجبورت روزگار حال مشغول
عریضه نویسی میباشم بیس
ما هر قسم آدم بر نوشتن عریضه
میاید . هم مکتبی هم ناخوان
برای اینکه عریضه نویسی کار
ساده نیست و حتی بسیاری با-
سوادان هم نمیدانند که برحل
کارهایشان چگونه عریضه بنویسند .
آری در گونه های مختلف

کار میکنند و قبل از اینکه موترهای
یا مورین مسیرخانه هارا ببیناید
انها بارونه نشانرا که عبارت از-
همان بساط روزی دمی است
بر میچینند و راهی منازل خویش
میگردند . عمر هر کدام تقریباً
از ۴ تا ۷ سال میرسد .
یک تن د یگازین بساط
د ازان شهر د رمورد سرگذشتش
چنین حکایه میکند :
از کور عالی عسکری در-
سال ۱۳۲۴ افارغ شدم تا به رتبه
جنگور رسیدم . در همان وقت
فرقه مشری که ما زبرد شتم بودیم
رشوه خوردن بود و من در صدمت
مت و بدگویی رشوه و اختلاس چند
مصراع شعر نوشتم، به همین
سبب زندانی شدم . بعد از آنکه
از زندان رها گردیدم استعفا
دادم و چون در موارد شرعی
بلدیت داشتم مافوق لیسانس
شرعیات شهادتنامه گرفتم و حال
مدت ۲ سال میبود که وکیل
مدافع میباشم و از آمد روزگار
به کار عریضه نویسی هم مشغولیت
دادم .
سابقاً د رخان آباد زنده
گانی داشتم مدت پنجسال
میشود که در گابل در خانه یسی
کرای میگویند آدم و یا خانواده ام
حیات به سر میبرم . ۷۵ سال
دادم صاحب ۸۵۰۰ د ختر
هستم زنده گانی ام راد ز قسر
و ناداری گذشتانده ام اما نگذا-
شته ام اولاد هایم بی سواد و سی
تحصیل باقی بمانند . همین
اکنون همه اولاد هایم به
تحصیلاً عالی رسیدمانند حتی

خورد ترین فرزندانم که به صنف
چام در سر میخوانند خطاطی
ورسای را میداند .
د رطول عمر هر قدر که پیدا
کرده ام در راه تحصیل اولادها
کسب علم و دانش به مصرف رساند
ام و یگانه آرزوم هم همین است
که فرزندان صادق و خوب را به
هم نمایم . فعلاً یک
لقمه نان ختم بخور و نمیر پیدا میکنم
که مقصد روز میگذرد . خودم
شخصاً خطاط به طور محدود
شا عریضه و ضمن عریضه نویسی
مقاله نویسم میباشم .
- عرایضی که برای هموطنان
ما میگذارید در برگیر چگونه موضوع-
عاتی است؟
- عرایض چگونه گون است،
مسایل حقوقی، جزا، اطفال،
پاسپورت میباشند ولی عرایض
تفریق و طلاق و ازدواج بیشتر
میباشند .
سوال :
به د ر شما یک عریضه خوب
چه نکاتی را باید د ارا باشد؟
جواب :
یک عریضه خوب عریضه
ایست که خلص باشد، به خط
خوش و خوانا نگارش بیاید
مطلب یا موضوع عارضه در آن به
صورت واضح و درست مجسم
ساخته شود تا در فهمیدن -
ایجاد دشواری نکند و گذشت
از همه باید موضوع زیاد روشن
اندک و با صراحت بیان شود .
کاری جالبی را که در صدمت
عریضه نویسی تان انجام داده
اید چه بوده؟

- به نظر خودم کار جالبی
این بوده که وکیل شرعی الله
نظر هزارین شدم، او را به ۱۵ سال
حبس محکوم کرده بودند اما من
توانستم با پیس برد کارهایم
او را از حبس رعای دهم .
باری اگر یادید د قیانه
به کرسی د اورپ بنشینم به نیک
درسی یابم که هر کدام قصه یسی
دارند و حکایه یسی درخسور
شوند که دل و روان آدمی را
به بی آلاسی زنده گانی
مردمان معتقد میسازد که
اقتدار تهمی دست جامعه اند
ز همه آرزوی داشتن زنده گانی
بهرتر و خوشتری را دارند . اینکه
قبلاً به چه کاری اشتغال
داشته اند و یا در سالهای قبل
مصرف کدام کارها بوده اند
حرفی شنیدنی است که یکی
از این عریضه نویسان در مورد
سابقه اثر د ر کار میگوید :
تا صفت شرد رس خواندم
بعد از آن معلم شدم و وقتی که
تقاعد کردم چند سال در خانه
بودم اما بچهدها که مجبور شدم
عریضه نویسی را شروع کردم
همین چند نویسی که پیدا
میکنم قوت لایموت میکنم .
باتنی د یگری از این ها بر-
میخورم که آموزگار است و روزانه
اوقات گرانها پیش را برای امود
ختاندن انراد اجتماعیه مصرف
میرسانند . وقتاً فوقتاً به کار
عریضه نویسی نیز مشغول است
به گفته خود مدت پنجسال
است که عریضه مینویسد و هم به
حیث آموزگار مشغول خدمت
میباشد . او آرزو میکند روزی نوز-
د دانش زنده گنی بهتر از خود تن
داشته باشند .

استاد گل پاچا الفت د پښتو د معاصر شعر مخکښ



د قوس د میاشتی په ۲۸ د افغانستان د لیکوالو د انجمن له خوا په اریانا هتلی کسې د گل پاچا الفت د مړینې لسم تلین د یوې درنې غونډې په ترڅ کسې ونمانغل شو. په دغه غونډه کې د هیواد یوشمیر شاعرانو، لیکوالو څېړونکو او د الفت د شعر مینه والو گډون کړی و.

گل پاچا الفت د پښتو ادب پیاوړې لیکوال او شاعر په ۱۲۸۸ هـ ش کال د لغمان د عزیزخان کج د منصور په کلی کې د میړسید پاچا په کور کې وزیږید.

الفت په سیستماتیک ډول کم ښوونځی یاد تحصیل کومه عالی موسسه نده لوستی، دده د لغمان ننګرهار، او کابل په دینسی مدرسو کې زده کړه وکړه. صرف، نحو، منطق، تفسیر، معانی بیان او د احادیثو کتابونه یې ولوستل. دغه زده کړې که څه هم غیر منظمې وې خو دده د څپاند فکري استعداد په روزلو کې ستر رول درلود.

الفت د پښتو د اوسني ادب د نظم او نثر استاد و. په نثر کې د لنډو ادبی او انتقادي تیو د لیکلو مبتکر و. دده دغسی

ادبی تیو په هنري توګه او ظرافت او لطافت کې د اجتماعي انتقاد ښکلی نمونې دي. استاد گل پاچا الفت د نوي احساس او ښکلی عاطفې خاوند و. دده په شعرونو کې د وطن او خلکو سره یوه زوره مینه لیدل کیږي، لکه چه وایي: د وطن په محبت باندې قسم خورم چه د بخان لغمزیات د وطن غم خورم د وطن د شرف سپرم نه ویریزم که د تور وگزارونه دم په دم خورم الفت یومنفذ لیکوال و. نثر او نظم یې دواړه د هنري جوړښت له پلوه غښتله. دې په خپل وخت کې د پښتو د مترقي شعر نماینده شاعر دي او د هغه شعر د اولسونو غږ دي، د هغوی غونډی دي او د هغوی د هیلو یو هنر مندانه انعکاس او تصویر دي.

الفت د نوي مترقي فکر خاوند و. ده ته ملی او وطني مصالح تر هر څه لوړ ښکاریدل. د دغس فکر په لولو سره د سیاسي غورځنگونو نه لیرې پاتی نه شو، کله چی د (وپښتو ځلمیانو) نهضت شروع شو، الفت پدې نهضت کې شریک و. د الفت اثار په عمومي ډول تر پنځو کته گروپو لاندي راځی: تخلیقي اثار، تحقیقي اثار، تحلیل اثار، ترجمی او په نورو ژبو لیکنی. دده چاپ شوي اثار په لاندي ډول دي: د پسرلی نغمه، عالی افکار د ازادې پیغام، غوره اشعار د زړه وینا، بله ډیوه، نوي سبک اونوي ادب، غوره نثرونه، لغوي څېړنه، څه لیکل یالیک پوهه، املا او انشا لیکوالی، ادبی

پڅوونه، لوړ خیالونه او ژور فکرونه. گل پاچا الفت سر بېرېرې دي چی د پښتو ژبې ډیر تکړه شاعر او لیکوال دي. په دري ژبه یې هم ادبی لیکنی کړي دي او په هری ژبه یې هم څه لیکلی شول. ده یوزیات شمیر نښانونه، تقدیر نامی او علمی او ادبی جایز گټلی دي. استاد گل پاچا الفت په ۱۳۵۶ کال د زړه د ناروغسی د کبله له نړی سترگی پټی کړی. الفت نن زموږ په منځ کې نشته خو دده یاد به زموږ راتلونکی نسلونه هم په الفت سره له یاده ونه باسی.



بچه میخوانند؟



تندستی

مصرفیت ...

دختران



دل ناساد فریاد خدایا

ناجیه شاگرد صنف ۱۱ لیسه زرغونه:
 پدرم با وجود اینکه ۹ فرزند داشته، خانم
 دیگری گرفت و عملاً از ما جدازندگی میکند روزها
 لحظه صحریت او را آرزوی منم ولی بس درم
 که خود آدم روشن فکر و انجمن ماهری هم است
 با وجود همه این ها شاید ماه یک بار به دیدن ما
 می آید، البته با اعصاب خراب و بیستانی ترش صرف
 برای برداختن خرج خانه می آید و من
 چندی قبل نتایج امتحان سالانه ما اعلان شد
 من با خواهر خوانده ام که صرف کامیاب شده بود
 در راه روان بودم که پدرم را دیدم، رویش را بوسیدم
 و تحفه هم برایم خرید. منم که خودم را پدر
 دار میدانم با خودم گفتم حتماً وقتی پدرم بداند
 که من اول نمره شده ام خدا میداند چقدر خوش
 خواهد شد گرچه من همیشه تجربه دارم و همیشه
 اول نمره بودم نمیدانم چطور شد همان روز با خوشحالی
 تمام بیس پدرم رفتم و او با خوشحالی و بیستانی ترشی
 تمام برایم گفت:
 ما چطور کم که اول نمره شدی به خود شدی.

خدیجه

احمد نرهاد احمدی محصل سال اول پوهنسی تاریخ و فلسفه
 جوانان امروز بدون توجه بوظیفه اصلی شان که مبارزه از در
 و مطالعه است به فکر مود و فیشن استند که این کار شایسته یک دختر
 و سر جوان نیست اگر بدل من باشد پیشروی دروازه پوهنتون یک
 بیلر آب گرم می مانم و دخترانی را که با فیشن غلیظ می آیند دست
 و روی شانرا شسته بعداً اجازه داخل شدن به صحن پوهنتون
 میدهم. پوهنتون جای پوشیدن لباس های عجیب و غریب نیست
 البته موضوع لباس متوجه دختران و سران برده چنانچه استند
 بسرانیکه به همراي خواهرشان لباس شریکی می پوشند.

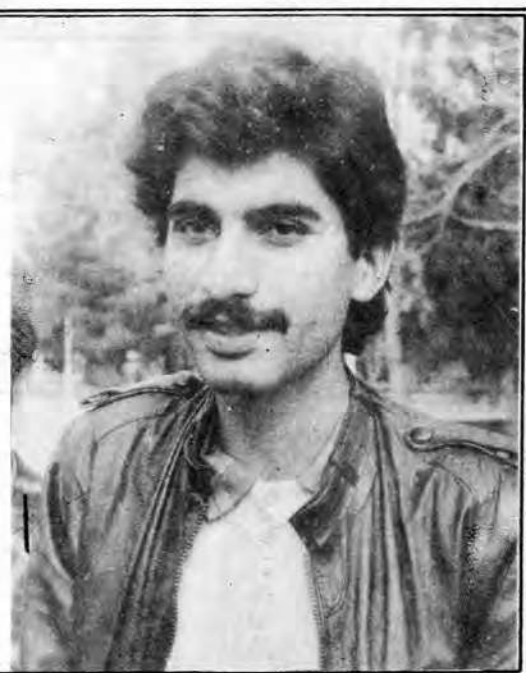


من با مرد کلان سال از وراج میلتم

لیلیا شاگرد صنف دهم لیسه انقلاب:

ازدواج امر طبیعی است هر دختر و سر جوان باید
 ازدواج نمایند. برای من اگر فامیلم موقع بد هد می
 خواهم، بعد از ختم تحصیلات عالی با مرد کلان
 ازدواج نمائم البته با در نظر داشت این دو خصوصیات:
 یکی اینکه وی باید دارای تحصیلات عالی باشد و دیگر
 اینکه برای آزادی عام و تمام بد هد.
 یگانه آرزوی من این است که یکبار اول نمره صنف
 خود ششم زیرا تاکنون همیشه سوم نمره بوده ام ولی
 تا هنوز مزه اول نمره گمی رانه چشیده ام.

زیبایی حقیقی را باید دریافت



احمد شفیق محصل سال چهارم پوهنسی و تئوری:
 در رهلوی درس بخاطر کم فامیلم دوکان ایمن کرم
 فروشی دارم. زیرا یگانه آرزوی من خدمت برای والدینم
 میباشد و درین راه از هیچگونه مشکلات ترس ندارم. من به
 تحصیل خیلی ارزش قائلم و اول آنرا در تعیین سرنوشت
 آینده انسان بسیار مهم می بندام. ولی بیشتر از آن باید
 به صحت توجه داشت. خواهش من از آنقدر دخترانی که
 یک مقدار وقت و پول خود را در راه فیشن بصرف میسازند
 بهتر است که با آن پول غذای خوب بخورند تا زیبایی حقیقی
 را بدست آرند.



دختران

مصرفیت

تندستی



ازدواج

عاشق

بالسی ازدواج میکنم که سگرت نکشد

نوزدهم محصل سال چهارم
پوهنهی ادبیات:
در مورد مصرفیت اس میگوید:
کاریدم گل سازی است من هم
باوی در اوقات فارغ از درس -
همکاری می نمودم. او در باره
ازدواج چنین نظر دارد: ازدواج
باید به اساس شناخت قبلی
صورت گیرد نه عشق. به نظر من
عشق پند رنج بی پایان زنده گس
است. تصمیم دارم بعد از ختم
تحصیل وظیفه مقدس معلمی را
بر دوش گیرم و بعد از گذشتن
چهارماه معاش و تکمیل چهره
ازدواج نمودم. البته باشخصی
ازدواج خواهم کرد که سگرت
نکشد و دارای تحصیلات عالیه
باشد.

ازدواج بدون عشق

قریباً محصل سال اول
انستیتوت پلوتخنیك:
به نظر من خصوصیت یک
زن خوب اینست که باید برده
بار، باحوصله، صمیمی با فامیل،
مهربان با اطفال و بد دگوار
خوب شوهر باشد. بازند کسی
با مسئولیت برخورد نماید و در -
مقابل هر نوع مشکلات مبارزه
و مقاومت کند.
من طرفدار ازدواج
اساس عشق نمیباشم.



به آینده امیدوارم

میخواهم در آینده قاضی عادل
باشم به همین دلیل فعلاً همیشه
مصرف آموزش در رس های
میباشم. میخواهم پس از ختم
تحصیلاتم ازدواج نمودم البته
باشخص متین و باحوصله
شخصیکه در مقابل فامیل و اجتماع
احساس مسئولیت نماید و گناه
آنروز این است که در آینده
بهترین مادر باشم. که این آنروز
شاید از خوبی مادرم العظام
گرفته باشد.

زهرا عادل محصل سال اول -
پوهنهی حقوق و علوم سیاسی
آینده ایمن دارم زیرا باور دارم
به آینده راز پیروزی انسان است.



از نامزدی خود راضی نیستم

نوزدهم محصل سال سوم پوهنهی زبان
و ادبیات:
در هلهوی درس میخواهم بهعیت معلم
آموزی ایفای وظیفه نمودم. در آینده اگر زنده بودم
نیز میخواهم معلم باشم. نامزد استم و نامزدی
ام به رعایت فامیل صورت گرفته رضایت ندارم.
ولی نظریه رسم و رواج و کلتور مجبور استم به آن
توجه کنم.
در باره مود و پوشش باید بگویم که مود و پوشش
سلیقه یک دختر را نشان میدهد هر کس بایستد
مطابق محیط خود لباس بپوشد.
طرفدار پوشش زیاد نیستم ولی کم آنرا لازم میدانم.
در پوهنتون نمی توان که لباس مشخص و یکی ساده
پوشید. اگر چنین شود شکل پوشش را اختیار
خواهد کرد و در آن صورت خیلی بگواخته میگردد که
هم در مکتب پوشش هم در پوهنتون پوشش هم
در معلم پوشش.



دختران را غلط میکنم

ظاهراً محصل سال سوم پوهنهی
زبان و ادبیات:
اکثریت دختران امروزی به خصوص
محصلین فقط و فقط در فکر مود و پوشش
اند و چنان آراسته به پوهنتون می آیند
که گویی به کدام دعوت یا محفل موسیقی
میروند. که این روش نشان هم باعیت
عیای وقت خود نشان وهم مانع درس ما
بچه ها میگردد. زیرا هیچ امکان ندارد
که دختری با آن آرایش از کار ما بگذرد و
مایکی - بار به طرف آنان نه بیسیم
و بعضی ما هم با بوهای کوتاه ترا بوهای
من و با پوشیدن لباس پسران چنان
حالی بخود میگیرند که در شناخت نشان
انسان اشتباه میکنند. نتیجه من خودم
در رویکرد در بعضی پسران نشستم
ولی چنان متوجه شدم که غلط کرده ام
و پسر نه بلکه دختر بود.



سال میخائیل گرباچف نامیه



 Mikhail Gorbaciov 100	 François Mitterrand 11
 Ronald Reagan 23	 Jacques Chirac 9
 Helmut Kohl 16	 Margaret Thatcher 7

د قیق اوبه خاطر فراهم آوری - شکست در انجام موفقیت‌ها در داخل جامعه بین‌المللی از سستی‌های نیرومندی برخوردار گردیده است. این‌ها همه اهمیت فوق‌العاده دارند. نظرخواهی نشان می‌دهد که تمام رهبران سیاسی عقب‌تر از میخائیل گرباچف قرار دارند و در میان آنها رئیس‌جمهوری آمریکا رونالد ریگان نیز وجود دارد.

میخائیل گرباچف بطور متداوم از حمایت غیرقابل تقسیم مردمان باهرفه‌های مختلف بهره‌مند می‌شود. پیشنهاد هاد در رابطه به خلق سلاح هسته‌ای، پافشاری بر مذاکرات روی تقلیل تعداد راکت‌های سترا تیزیک (ایسن) پیشنهاد باعث سراسیمه‌گی عمیق در ایالات متحده آمریکا شد (دعوت‌گردد همایی بین‌المللی که در آن شخصیت‌های رهبری فرهنگ، اقتصاد و تجارت جهانی شرکت خواهند کرد). همه و همه بر طرفداران جریان پیشنهاد شده توسط رهبر شوروی شهادت می‌دهند.

میخائیل گرباچف بهترین رهبر سیاسی سال است و این امر توسط آرای عامه با تأیید شده است. ماقبله نظرخواهی سه ماهه را برای انداختیم و نتیجه همین است که میخائیل گرباچف بانبرو - مندی در صدر قرار دارد.

به نظر شما کدام یک از رهبران سیاسی جهان در ماه جاری بیشترین تلاش را بخاطر صلح انجام داده است؟

مجله ایتالوی پرسش فوق را ضمن یک نظرخواهی سه ماهه در برابر خواننده‌گان خود گذاشته بود. نتایج در دو صفحه مجله انتشار یافت.

عکس‌های رهبران کشورهای مختلف با در نظر داشت پاسخ‌ها و شماره‌اراه ترتیب شده و نشر شد.

به این ترتیب در ماه فبروری مانظرخواهی عامه‌ای را در شش کشور مختلف اروپایی، فرانسه - بریتانیا، اسپانیا، آلمان غرب، ایتالیا و سوئد، برآمانداختیم. نتایج نشان می‌دهد که میخائیل گرباچف در میان رهبران سیاسی جهان معروف‌ترین و محبوب‌ترین چهره می‌باشد.

جریان نوین سیاسی که توسط میخائیل گرباچف در اتحاد شوروی برآه انداخته شده و قدم‌های

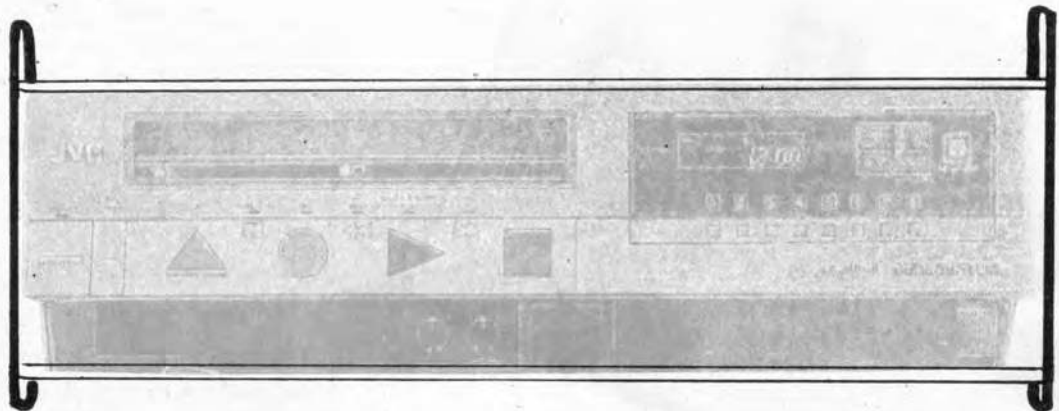
همیشه نفرین‌وم. با روزمان هویدا می‌گردد که ریگان با باد‌های توان (ایران گیت) تادرنیست تادرنیست و شهرت با میخائیل گرباچف حریف نبود.

(سال ۱۹۸۷ سال میخائیل گرباچف است)، مجله ایتالوی با جملات فوق سنج را پایان می‌دهد.

ترجمه از عبدالله شادان

نظرخواهی‌ای که در ایتالیا برآه انداخته شد، نشان می‌دهد که او (گرباچف) حمایت تمام‌انگاری را که نظر نمایان را بسیار کرده اند با خود دارد. اوبه ویژه در میان جوانان و زنان ایتالیا معروف و محبوب است.

نفر دومی بعد از منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی رونالد ریگان می‌باشد.



دوید وکستون نو تو د بازار

لیکونکی شجاع

کورنی له ویدیوئی فلمونو څخه څرنگه گټه اخلي؟

وید وکست د معاصرو علومو یوه بله بریا ده چی د هغی پسه اختراع سره د کورنیو او د فلمونو د مینه والو لپاره زیات آسانتیاوي برابرې شوي دي .
 څو کاله کیزی چی وید وکست زموږ هیواد ته هم لاره پیدا کړي او په کورنیو او بازارونوکی زیات لیدل کیزی او کولای شو په هر بخای کی د هغی ((تو د)) بازار وگورو . زموږ په هیواد کی له وید وکست څخه په بیلابیلو ولونو کار اخیستل کیزی .
 په کورنیوکی له وید و څخه کار اخیستل :





دوبالهای

سینما

سخنانی با
انجنیر لطیف
کارگزار حربه سینما قزو

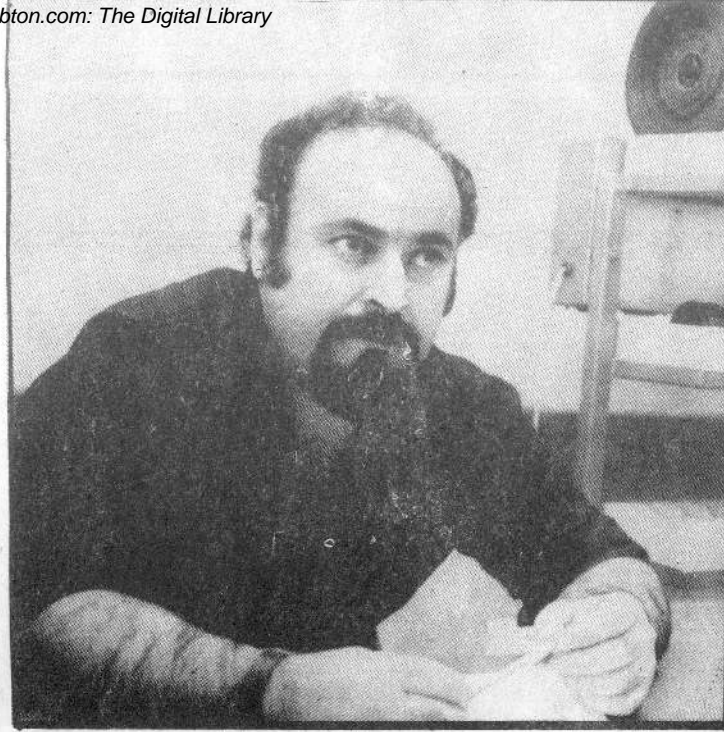
مناصبه گاهه حربه

فشار
فشار
صبر و سرباز
و پندهای ما

محترم انجنیر لطیف طبق
معمول خبرنگاران در پرسش اول
از جانب مقابل میخوایند تا
خود را معرفی کند ولی شما
دیگر برای مردم ما بخصوص
آنانیکه ساخته های سینمایی
شمارا دیده اند معرفی شده
اید. لذا میخوام تا با پرسش
اول هنر سینما را معرفی نموده
و هم درباره آغاز کار سینما و تاریخ
این هنر در کشور ما روشنایی
اندازید؟
- هنر سینما (هنر هفتم) عصاره
هستی است در تصویرهای
متحرک.
ماد رحمداد نیم قرن از سینما
جهان عقب بودیم. بدینده
سینما در کشور ما بر مبنای

دوید یوکستونو...

هنه کورنی چی مالی توان
لری، وید و کست تهیه اوکار
ورخه اخلی به کورنیوکی له هنی
خخه د کاراخیستو شرایط توپیر
لری. بعین کورنی له وید و
کست خخه یوازی به وزگار وخت
کی استفاده کوی. خوداسی
کورنی هم شته دی چی تل له
وید و خخه به انحرافی پول، بی
لدی چی دکار او مطالعمسی
شرایط بهام کی ونیسی استفاده کوی.
باید هیر نکروچی به دغو کورنی و
کی داسی ماشومان او یوا نان
شته دی چی یا زده کره کوی
او پایه دولتی اداری کی به کار
بوخت دی که چیری توله روح او
د شیب ترناوخته پوری له وید و -
کست خخه کار واخیستل شی به
بای کی به دغه راز کورنیوکی -
انحرافی اوله زده کوی اوکار
سره بی مینی کسان پیدا شی.
دوید و کست به انحرافی پایله
د پارنوگرافیک فلمونو ننداره ده
چی به بعین کورنیوکی رواج شویدی
د اکار ته یوازی زموژ د منلود و ونو
او زموژ د هیواد د تولنیزواخلا تو
مخالف دی بلکی تولنه د فحشا
لورته راکازی. د دغه عمل خخه -
پیدا اشوی زیان به ییر ژد د دغو
کورنیو غری به خیل شادخواگی
وگوری. خرنکه چی وید و کست یوه
تفریحی وسیله ده د کورنیو غری
باید یوازی به آزاد وخت کی له
هنی خخه کارواخلی. د فلمونو
انتخاب او د ننداری وخت بی باید
د کورنی د تجربه لرونکارو مشرانو له
خوا به پام کی ونیول شی او د -
اخلاقو مخالف فلمونو ته بایسد
بیخی اجازه وو نکوشی.
وید و گانی به بنارکی:
هره و رخ کله چی کارته نوسو
د خیل لاری به اوزد وکی د وید و
کست د پیلورلو، کرایه ورکولو او د



جایزه دادند از ما هم در ردیف آمده گاهی فلم را به اسم کارگردان نسبت میدهند بدین لحاظ می گویم فلم من از نظر شکل نه بلکه از نظر محتوا سوال برانگیز بوده برای من تضادها نقطه عطف است و درین روال من فانتزای (خیال پردازی) را به کار نمی گیرم چون از نظر موضوع و سوزنه داستان نمی گنجد برای بسط تصویر کشیدن قضایا مقصدی ری

بزرگتر باید دید و با ابعاد گسترده تر باید نگاه کرد. گاهی هم در مقطع مشخص سمبول با مفهوم بکار میبرم. صرفاً به خاطر سینما و زیبایی.

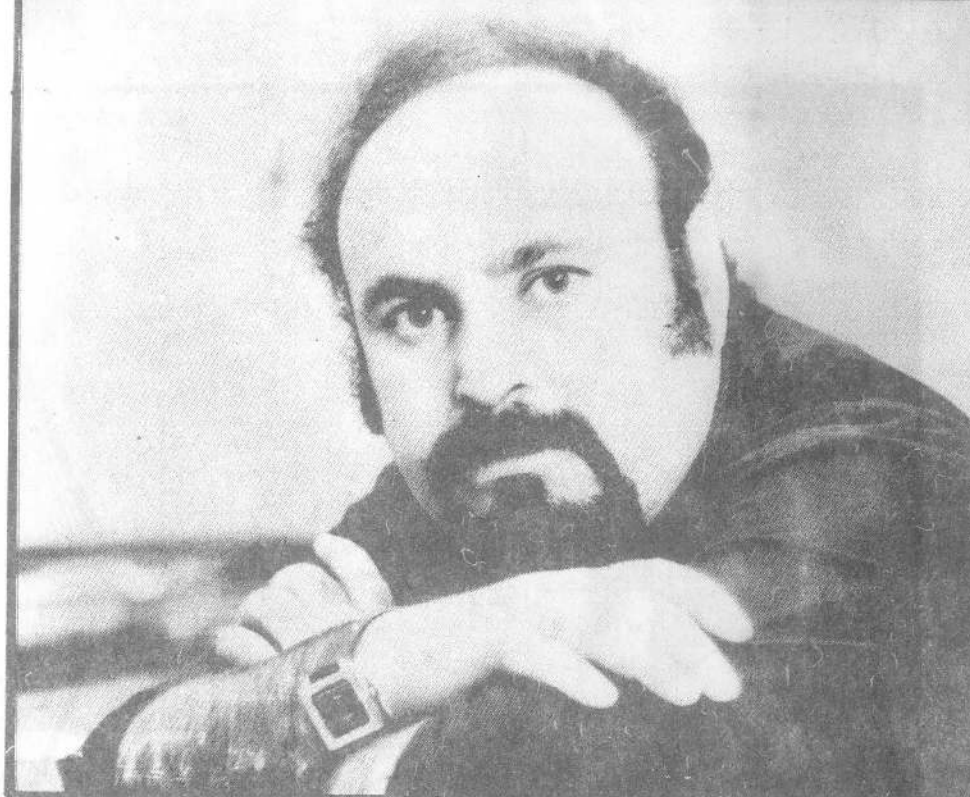
در جشنواره های بین المللی هیأت ژوری که ترکیب پنج قاره را دارد، من، او، این و آن را نمیشناسند، آنچه واقعیت است میگویند. مگر ملحوظاتی هم گاهی اتفاق می افتد مثلاً در پانزدهمین جشنواره بین المللی فلم در مسکو فلم (مصاحبه) از ساخته های فدریکو فلینس فلیمساز معروف ایتالیا و جهان نیاید جایزه اول را میگرفت ولی برای پیش دادنند.

میخواهم به پرسش چرا هنرمندان سینمایی ما از میان دختران و زنان کم است آیا توجه خواهید کرد که درین زمینه ابتکاری را رویدست بگیرید؟ - مسلم است در جامعه سنتی افغانستان زنده نمی میگویم میدانم که زن کدام موقف اجتماعی را دارد. برای هم صرف خوب و بد زمان لازم است در فرهنگ

در هر مقطع زمانی با هر سیاستی راهش را جستجو میکند و شکل میگیرد. هنر ضعیف وجود ندارد که در خدمت سیاست قرار بگیرد. بد بختانه در سینمای ما گاهی سیاست و هنر آنقدر درهم پیچ میخورند که هنر راهش را گم میکند خود شعار میدهد من سیاست هستم یا هنر. نباید فراموش کرد که سیاست هنری گاهی دشوارتر از آفرینش هنری میگردد. برای بیرون رفتن ازین بن بست هنری

باید سیاست هنری را فهمید. او که با من شنا میکند فرق نمیشود - چرا کارگردان های سینمایی طی سالیان نه چند ان کوتاه بسیار بسیار محدود مانده اند یعنی تعدادشان کم است؟ - کارگردان زاده نمیشود و نه می رود. مثل گل خود روی است که جانی شناسد به همین دلیل است که در جهان فلم های خیلی بد ساخته میشود چون کارگردان خوب کم است. مساله آکادمیک بودن صرف نمیتواند با برنسیپ های کار، کارگردان را آشنا بسازد. خلاقیت، آفرینش و بد سینمایی مربوط به استعداد کارگردان است.

فلم های افغانی اکثر در فستیوالها برنده جایزه اول میشوند. چگونه فکر میکنید آیا واقعا فلم های ما موفق بود است نمیخواهم بگویم من تردید دارم زیرا نماینده فلم هادرداخل کشور نشان میدهد که فلم هاموفق اند ولی آیا بیننده های سختگیر سینما در خارج از کشور و مخصوصاً



تنبیت کند و فلم نسبتاً خوب - بسازد که ارزش آنرا داشته باشد تا تفاوت روی آن صورت بگیرد. - اگر فلم های افغانی را از لحاظ هنر سینما ارزیابی نکنیم شما علامت خوب را بر کدام فلم ها خواهید گذاشت و چرا؟ - سینمای ما در مرحله اساسی رشد خود قرار دارد. نمی گوید دوغ من تر است، ولی کسی که مزه این دوغ را می چشد مردم است. بازم اگر از نظر بیننده عادی علامت خوب و بد را بر فلم بگذارم شاید یک مقد از خوش باوری خود ما باشد ما بر حرف انانی روی فلم صحنه می گذاریم که فلم را با ابعاد گسترده و منطقی هر تصویر را با درک تحلیل و تجزیه نماید.

فلم های شما چگونه اند و چه خصوصیت دارند؟ - من روی خاص خودم را دارم. یعنی کار با ریالیزم اجتماعی (واقعیت گرایی، تپیک) کار من، خصوصیت های منحصر به خودم را دارد که زانر های مختلف سینمایی را با این خصوصیت تصویر میسازم. اگر من با من یاری کرد این خصوصیت ما در جامعه عظیمی شکل خواهد گرفت که بیننده از روی خصوصیت های مشخص، منحصر به فرد حسد من بزند تا رکیب است. - درباره سیاست و هنر بحث های زیادی صورت میگیرد

نیازمندی و صنعت فلم سازی عریانم نکرده است و سترش را در جامعه هنوز از نظر اقتصاد فرهنگ، سیاست، مذهب، عصب، عنعنه و تخنیک هموار نکرده بود که جامعه میتواند آنرا هنر کند. چنانچه چند سال قبیل کار سینما را عده بی آغاز کردند و هنرمندان شخصاً در لاهور (پاکستان) فلم (فلم عشق و دوستی) را ساختند. چون دستاورد بولی ندانست به سقوط مواجه شد، تا سه دهه دیگر کسی جرئت فلم ساختن نکرد. جز فلم های کوتاه خبیری. بعداً موسسه فلم سازی افغان فلم برای پرورش فلم های خبیری اعماز کردید اما کار قابل ملاحظه ای نتوانست انجام دهد عده بی بنای زد و - علاقه ای که به هنر سینما داشته اند گردهم آمدند. امتیاز فلم سازی اخذ نمودند و با استفاده از و - سایل تخنیک افغان فلم های محدودی تهیه کردند که به هر صورت راهگشای سینما نبود. بسا آنکه تجار فلم خارجی در راه این فلم سازی سد و مانع قرار گرفت ولی با همزاد شکل راهش را بیمود. درین دهه اخیر زمینه برای رشد سینما مساعد گردید و سینماگر افغانی ازین موقعیت خاص تاریخ بهره برداری لازم کرد و سینمای نسبتاً با رسالت را بنیاد نهاد و تا در این الملی از راه جشنواره ها توانست هویت آنرا

بهرتالهای

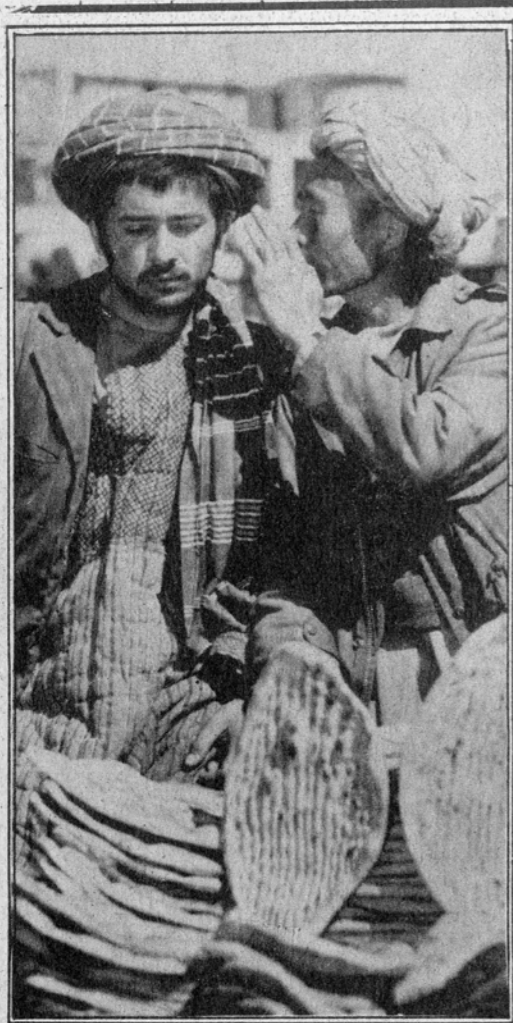
شما اگر درباره سیاست و هنر سینما حرف بزنید وهم بگوئید در کشور ما این بیوند چگونه است؟ - سیاست در جامعه بدیدگی رزینای است که نه تنها فرهنگ بلکه سایر عرصه ها از آن مجزا بوده نمیتواند. هنرمند باید سیاست فرهنگی را بداند، از سیاست هنری بهره ببرد و ترده

سینما

حیات های ژوری قضاوت عاد لانه مینمایند یا تشویق؟ - شاید من هیچوقت نه گفته باشم فلم من اول شد و یا جایزه اول جشنواره را روید چون دروغ است. اول فلم تنها از من نیست من صاحب اندیشه فلم هستم. - شاید گفته باشم فلم ما جایزه شده استقبال گشته شد، گفتند از جمله چندین فلمی که برای پیش

ما هنوز برای هنر و هنر آفرین نامهای مشخص ورد زبان است در ساختار چنین جامعه بسا دینامیزم بطی حرکت کی را باید مقصد دانست. این زنان که حاضر گشته اند قربانی این راه اند برای شان باید ارج گذاشت، با بول هر چیز را میتوان خرید و مسا اقتصاد هر یک دیده را میتوان درست کرد. - شما کار سایر کارگردانها را چگونه ارزیابی میکنید؟ - اگر حقیقت را بخواهید دشوار نه به این معنی که فقط خودم را درین آینه می بینم ولی من همان عشق سرشار را در وجود بعضی ها نمی بینم، و این کار با عشق آغاز میگردد. من برای هنر پیشه ها تکرار میکنم، نه فقط آنان، بقیه در صفحه (۸۴)





ازمن تو خبرداری



اگر اینطور می بود، بد نمی بود



دیر رسیدن بهتر از نرسیدن

کمره

شهر از دور بین

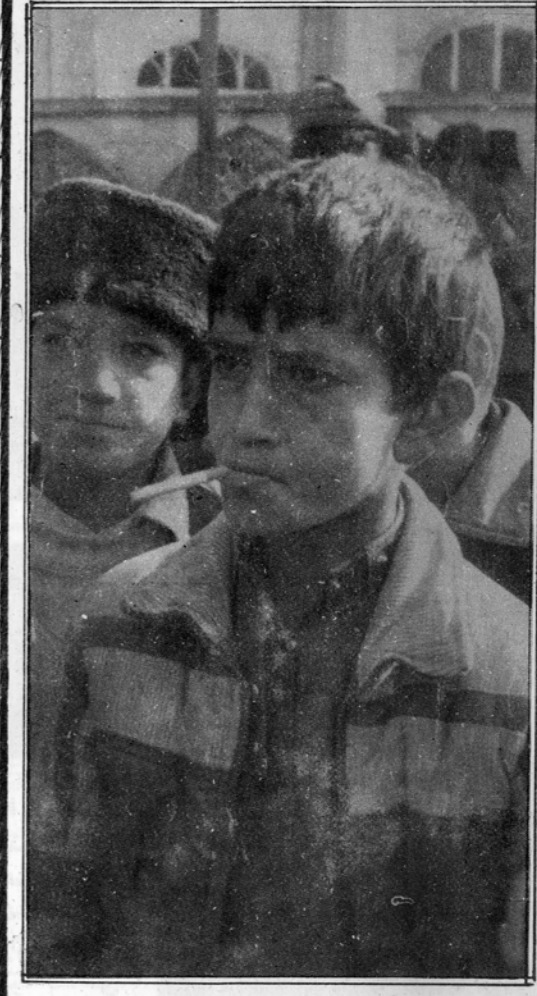
عکسها از شیر شاه ابوی



آماده!



محو تماشای کیستی؟



د سگرت لوگی بنگرلره بلاد!

میگویند • قیافه تعیین کننده
 شخصیت و کرامت است •
 مسلماً انسان باتدبیر
 با اراده مصمم و جدي بخاطر رشد
 شخصیت معنوي خویش، رعایت
 عاقلانه و زیاده خود را با منطبق،
 تلوزیون و تفکر محیط زیست
 متناسب میسازد •

این تعاویر متعلق
 به یسوع است • در بهره ها و قیافه
 نای ارمی متفاوت رزبی این مرد
 در برابر اینده قرار میگیرد • به
 یکبارگی رخصت منقلب و در -
 عدد آن می براید تا قیافه عوض
 کند • قیافه ای که با جامعه و محیط
 که زندگی می کند تطابق داشته باشد •
 کلاهش را بر میدارد • باز هم
 از قیافه اثر خوشتر نی آید • کسی
 ریشش را کوتاه میکند اما کجاست
 که قیافه را تراش میسازد • موهای
 در طرف سر را کمی جوتی میکند •
 انگاه تصور مینماید خصلت زن ها
 را یافته است • هنگامیکه موهایش
 را بافته می بندد • آنزجسار
 نسبت بخود بر نوز میگیرد •

اما البته اینک سر صورتش
 مرتب و حسابی میشود • آرامش
 قطعی سراسر وجودش ریشه
 میدواند • این آرامش که قیافه
 او بیان قیافه عزاران هزار
 افراد دیگر جامعه است • قیافه
 متداول و از نگاه نوب، فریب
 هنگام است و در محیط زیست
 چنین قیافه ای را بیشتر از هر
 قیافه ای می بکنند •



یک مرد در چند قیافه

انتخاب

باشماست



از نگاه و زانجا



مای روی دیوار

برف و نقش

ماد رکلان جواب داد :
 - در بهار ... وقتی هوا
 کم شود .
 پسرک پرسید :
 - بهار که بیاید ، من چند
 ساله میشوم ؟
 ماد رکلان گفت :
 - یازده ساله .
 و افزود :
 - حالا کمپسک پخته
 میتکاند .

به این نقشها چشم دوزد . -
 نقشهای برفی در نظرش جان
 میگردند و به شکلهای گوناگون
 جلوه گرمی میدهند . این بار که به
 دیوار چشم دوخت ، نقشهای
 برفی به گلهای سفید میماندند .
 روی دیوار خاکیرنگ پر از گلهای
 پخته های کوچک و همه سفید
 مثل برف .
 ماد رکلان پرسید :
 - حیدر ، چی رامیخنی ؟
 پسرک جواب داد :
 - گلهای سفید را .
 ماد رکلان اعتراض کسان
 گفت :
 - دین زمستان گل از کجا
 شد ؟
 گلهای سفید از پیش چشم
 پسرک ناپدید شدند . تنها
 نقشهای سفید روی دیوار باقی
 ماندند . پرسید :
 - گلهای در بهار میبرآیند
 ها ؟

نقشهای برفی روی دیواره
 بار دیگر ، در نظر پسرک جان
 گرفتند . دیوار خاکیرنگ همچون
 دشت فراخی نمودار گشت . به
 نظر پسرک آمد که پیر زنی در -
 میانه ، دشت نشسته است و مانند
 کودکی بازیگوش روی پروا ، پارچه
 های پخته را به دور و برش میبزند
 همه جا را پارچه های سفید -
 پخته گرفته بودند . پیر زن در -
 میان پارچه های سفید پخته
 میلولید .
 بقیه در صفحه (۴۳)

پسرک از زیر مندا لی برخواست
 سوی ارسی رفت و بینی و لبهایش
 را به شیشه سرد چسبانید .
 همه جا سفید میزد : آسمان
 سفید بود زمین سفید بود .
 روی حویلی سرپاهای سرد یوارها
 همه جا سفید بودند .
 پسرک ، مثل روزهای دیگر
 برفباری ، به دیوار روبرو
 انداخت . دانه های برف دیوار
 را پر از نقشهای گوناگون ساخته
 بودند ، نقشهای سفید برفی -
 پسرک همیشه خوشش می آمد که

پسرک نیم خواب و نیم بیدار
 بود که آواز لرزان ماد رکلانش را
 شنید :
 - چی برفی !
 نگاه خوابزده اش از فضای
 نیمه تاریک اتاق و شیشه ارسی
 به بیرون دوید : برف میبارد ،
 دانه های سفید برف همچون
 ریزه گیهای شیشه ، شتابزده
 پایین میریختند . پاکیزه و زیبا
 بودند .

انتخاب کوتاه

بهاره زیبا

بود توجه ام رابه خود جلب میکند. بالای سر من ایستاده است. از سه خاطر جلب توجه رهگذرهای یک پایش را که از زانو قطع شده بود حرکت میداد و مانند ای یکواخت میگفت: «الله الله ۰۰۰» هر رهگذری مانند من لحظه بی با تاثر نگاهش میکرد، اگر بول سیاه میداشت برای من میداد. در رفتن با تکان دادن سر راه خود را میگرفت و کارش میرفت. من هم مانند دیگران بر آن لحظه پس توقف راه خود را گرفتم و رفتم. همینکه به ایستگاه بوختون نزدیک شدم، ناگهان ایستادم اگر توجه نمیکردم به گون الیکه در برابر من دهن باز کرده بود میافتادم. این همان گودالی است که همشهریان ما بارها آنرا دیده اند و بارها شاهد حوادث این برنگاه بوده اند، راه خود را کج میکشم به سرک مقابل بشتی تجارتی بانک زبان میشوم، جوانی رامینیم که در زمین سرک بدن سنگین خود را به پیش میکشید بول سیاهی در کلاهش میگردانم، لحظه بی در کنار من نشینم نام خود را (عظیم) میگوید، میرسم با عایت راجه شده د فعتا، با چه تنبانش را بالا میزند و زخم التیام بقیه در صفحه (۷۴)

حتما با دیدن آن لحظه پس می ایستی و بارقت قلب به او نظاره میکنی، و آنگاه دست به جیب میبری و بول سیاهی به کلاهش پیکد دستش میگذاری تا روانت آرامش یابد. «واقعا» یک اسکلت بود، بازوها و پاها بی که اصلا گوشه در آن دیده نمیشد، سرش با تکه سفید بند از پیش شده بود، یک بازو و یک پایش نیز با بند از پیشانیده شده بود، به روی بیجانیده شده بود، به روی بند ازها لکه های گویا خون تازه به نظر میخورد، خزید و خزید، جسد خود رابه پیش میکشید، عابرین دلسوزی بول و د پگري نان را در کلاهش میگذاشتند. واقعا قلب انسان آتش میگیرد وقت می بیند که یک هموطنش یک انسان، با چنین وضع فلاکت بار در ریاده، روی برگ تد ریجی خود را میگردانند، یا گداناها که به خاطر بدست آوردن بول زخم هایی را در بدن خویش بوجود میآورند و چهره های غلظه انگیز خود رابه تماشا میگردانند.

راهی بل باغ عمومی میشوم، بر آن لحظه بی به آنجا میرسم، در ریاده روزی بول و جوانی نیمه برهنه که با حالت رقتبار خوابیده،

د ستخوش امواج متلاطم همچو یک زنده گیمت. . . الان نبود که با هر یک از گداهای سخن گفت. آن یکی مجبور است روان دیگری خرفه اش را ست. در این سفر خواتم دید که این مجبوریت ها چگونه است، از مسجد بل خشتی به سوی بل خشتی میروم، در کنار پیاده روی مردی بالناس چرکین ایستاده است. گداهای نا معوم از گلوش خارج میشوند. روی خود را با تکی چندان پیشانیده است که تنها چشمان بی فروغ معلوم میشود، میخواهم بدانم که چرا دست هایش را پنهان کرده است، با اند کسی تجسس چشم به یکی از دستهایش میافتد، آنگاه میدانم که او جدامی است، میرسم که چرا نزد دکتر نیورود، چیزی میگوید که من نمی فهمم، حتما بینی اش را مرض جذام خورده است. از این گونه گداهای در شهر زیاد وجود دارند اما تاکنون هیچ مرجعی به آن توجه نکرده است، از خود میروم، آیا مرکزی برای جدامی ها دارم تا در آن زنده گم کنند؟ اگر هست پس کجاست؟ چند گامی برنمیدانم که چشم به آدم دیگری میافتد، با چه سرو وضع عاظمه انگیزی و

پدیده پروان خدا!!

باز هم صد امیزند: «لید» برای خدا! از او میرسم چند طفل داری میگوید: «سه، چهار طفل صغیر دارم»، در راه میرسم شوهر داری، بابی - حوصله گی با سخ میدهد: «شوهرم چند سال پیش مرده» میگویم، چرا کار نمیکنی؟ میگوید: «نیتانم، بد» برای خدا! کودک معصوم با چهره زرد و زاروخاک آلود بالای زانوهایش قرار داشت که در نگاه هایش هزار نوع ابهام و استفهام منعکس بود. از اینگونه کودکان معصوم، چند تایی دیگر نیز به چشم میخورد که واقعا از مشاهده آنها قلب آدم به درد میآید. این نگاه ها چقدر غم انگیز اند، زنده گم آنها به زور شکسته میماند که

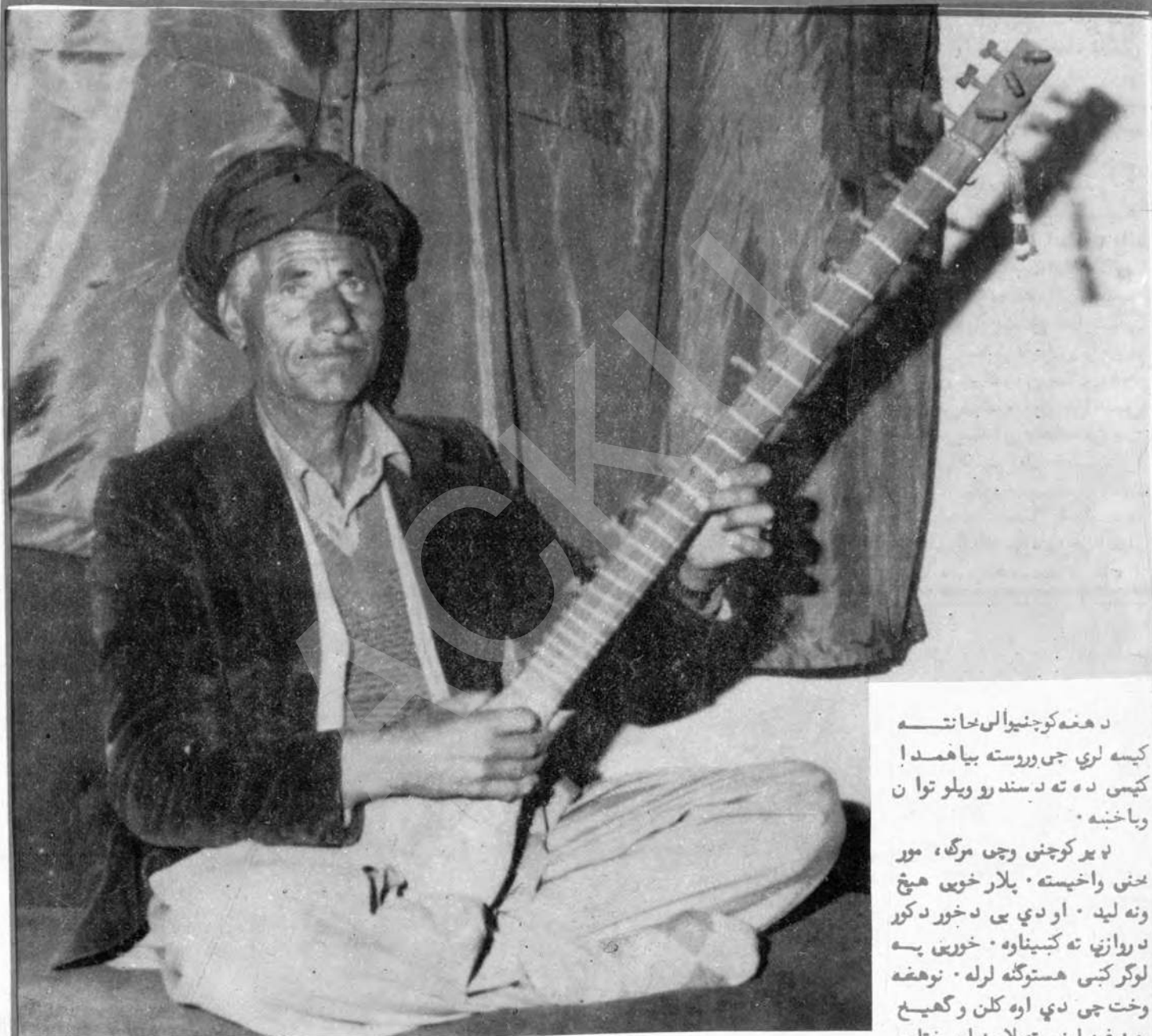
کای تمام گداهای زرتندگستر به گدایان مرد و زن و مشکل چندانیک را باید حل کرد.

آیا در کشور مرکزی برای جدامیان وجود دارد؟

از جاده به سوی آبد، میوند میروم، از پیاده رویا بیکه از بدت ها بد پینسود ست نخورد، با قسی مانده و کند و کبرشده است میگذرم، مسیر خود رابه سوی مسجد بل خشتی تغییر میدهم، مانند عابرین دیگری وجود معصوم و مرور موترها از سرک عمومی استفاد میکنند، پیاده رویا مسدود است زیرا انواع شغل ها را با همان نگاه اول در آن میبایس - لیلای فروشی ها، ران یوسا زی و ران یو فروشی های سیار، کبابی های سیار، فروشگاه انواع بوتغاه، گیرها و اشتوب های کهنه، غوری های مسی، کت فروشی ها، فروشنده گان دوره گرد، دوا - فروشی های سیار، مرغ فروشی ها، نان فروشی ها و ۰۰۰ به مسجد بل خشتی میرسم، به داخل صحن مسجد غده بی مصروف گزاردن نمازاند غده بی هم وضو میکنند، از اینسو و آنسو صداهای «بد» برای خدا، شنیده میشود، زنی با چادری برسوده و رنگ رورته با کون خورده سالرد رصحن مسجد نشسته است، بول سیاهی بر کف دستش میگردانم و



پيلتون



د هغه کوچنيوالي ځانته
 کيسه لري چې وروسته بيا همد!
 کيسې ده ته د بسند رو ويلو توان
 وياخښه .

په کوچني وچي مرگه ، مور
 بخښي واخيسته . پلار خوښ هېڅ
 ونه ليد . او دې يې د خوږ د کور
 د روزني ته کښيښاوه . خوږ يې په
 لوگر کښې هستوگنه لرله . نو هغه
 وخت چې دې اوه کلن و گهيځ
 به د غره لمنې ته لار د لمر ختله و
 ښکلا ته به په بري شپي بخير شو .
 د طبيعت ښکلا به دده احساس
 هس راوبارمول کم چې هغه
 وخت به يې خپله شپي راوا -
 خيسته دکمک زړه پراخي اوتکن
 هيلې به يې په شنو لمنوکې تا و
 راتاږ شوې .

د پيلتون آواز نه زريني

مورچل



د یرو ولایاتو ته تللی یم اوکسرتونه
می اجرا کړي دي .
بیلتون صاحب تاسی په هغه
وخت کی مخورمه حق الزحمه
اخېسته؟

په لومړیو وختو کی دیوه ښه
سندرغاړي معاش (۷۰) افغانی
وی اوخلور وخته به مو سندر ی
ویلی . خود ایواغنی ماته دومره
زیاتی روسی راکړل کیدلی .
وروسته بیازما معاش (۴۰) -
افغانیو ته جگه شو او بیبا
(۱۰۰۰) روسیو ته ورسیدلی .

بیلتون صاحب اجازه راکړی
ستا سوخه داسی پوښتنه وکړم
چی خو اولادونه لري او دوی په
کم کسب او کار بوخت دي؟
اولادونه می اووتنو ته
رسیزي . خلور زمان می د سرتیري
په خدمت بوخت دي او نور په
ښوونځی کی دي .

ایا ستا اولادونه هم ستا په
ښان د ښه اواز خاوندان دي که په
پوزوي می زما به شان ښه
اواز لري خو پسر
محبوبه دي زما ترخوا سندر ی
نه وایی خو کله چه زه دکوتی ته
دباندي ویم نو زما په غیابستا
کی په سندر ویلو پیل کوي دده
اواز کت م ماته ورته دي . خو
داچی دي به په رادیو کی سنغیر
روایی که نه زه څه نه شم ویلی .

بیلتون صاحب د استاد
دري په هکله څه ویل غواړي؟
استاد دری زموږ ټولسو
استاد و. زما اواز ته د بهایی
جان شعرونو جان ورکړ خو د
استاد دری ساز زما اواز ته
همیشی ژوند وروباڅینه او د
هنرمندانو پلی ته می راوستم .
خود استاد تر مرگ وروسته
زموږ په کارونو کی د یو نیمگرتیاري
راپه برخه شوي دي .

که ستا څخه پوښتنه وکړم چه
دیوه هنرمند په توگه څه هیلی
لري نسو څه به ووایس؟
زه به داسی وایم چی زما دیوه
ښه او یواغنی هیله داده . چی
د ژوند تر پایه دیوه سندرغاړي
په نامه یاد شم .

بیایی نو زور ورو د بهایی جان
د شعر لوستلو محفلو ته لار پیدای
کړه او د بهایی جان شعرونه می
داسی په زړه کښیناستل چی د
هغه د حساس او د مینی تسزي
زړه تارونه می وتخول نو د پسر

زور دده د ښه اواز انگازه د لوگر
په سیمه کی خیره شوه او دیوه
د اتلو سه کوله چی دده اواز
واوري . نوکله چی دخوانی پخو
کلونه ورسید کلیوالو دي تموهخوا
چی دده ښکلی اواز د را دیو
له څپو خپور شی . نو هغه
وخت راد یوته راغی او د مکروفون
شاته ودرید .

د مومن جان د اواز د اورید و
انانس ورکړ شو او مومن جان خو
سندري پرله پسې واورولی -
اورید ونکو د خانه سره لاسونه
وتکول او دده ته می د بیلتون نم
ورکړ دا ځکه چی دده په خپله لومړنی
سندره کی ویلی و :

د عاشقانویه زړگی لگی د اغونه
ته ورک شی بیلتون نه
داچی څه وخت راد یو ته راغی
ښه می په یاد نه دي خو په
تلویزیون کی می په هماغه لومړنیو
ورځو کی چی تلویزیون افغانستان
ته راغی سندري ویلی دي .
کله چی له بیلتون څخه

پوښتنه کم چی ستا اواز ولی نه
زیري؟ دده په شونو وکی موسکا
ښکاري او وایی : زما اواز د پسر
سچه دي زما اواز ته د بهایی جان
شعرونو بخلا ورکړه او پوخ می کړ .
او هنري ارزښت می وروباڅینه .
ښه بیلتون صاحب تراوسه
دي کم امتیازات د راد یو او
تلویزیون له لیاري تر لاسه کړي دي؟

لومړی خومی دا امتیاز تر لاسه
کړ چی هنر خوښونکو خلکو ماته
د بیلتون نم راکړ چی د امانه
د یو لوی امتیاز دي . بل داچی
په افغان موزیک کی چی پخوا -
راد یو هلته وه ماته د هستوگنی
بحای راکړ شو . خلور واره پر لمپی
د کال سندرغاړي شم ، پناغه
منا لونه می تر لاسه کړل . بلغاریا
یوگوسلاویا او ترکی ته می سفرونه
کړيدي ، خو په هیواد کی دننه



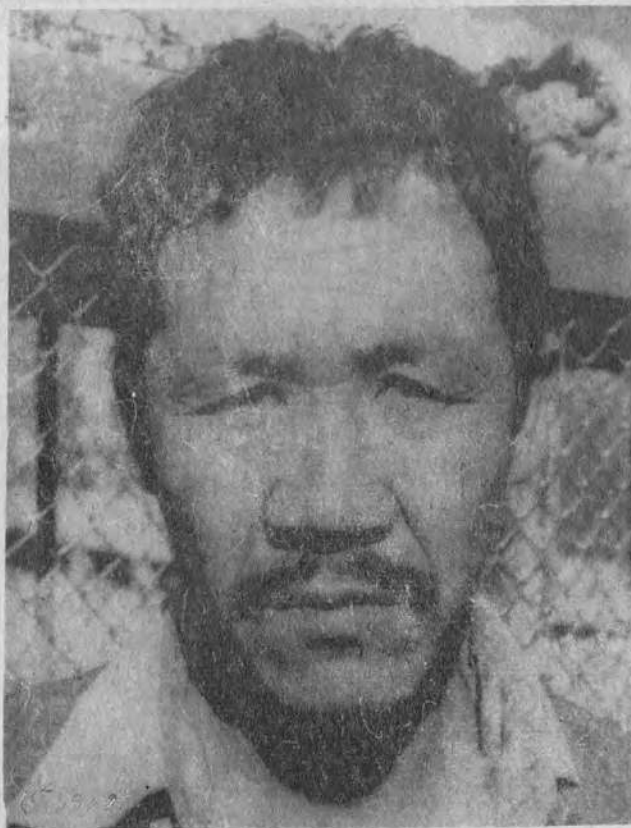
بیلتون با همسرش

دوره رساله

جانی

تعبه کننده: بیام فرملی

اتفاق افتاده است



برو از خانه بدرت بیارگه ای
ها... و فراوان زخم زبان د یگر
خسروام میگفت:

چند د نعه خانه شان رفتیم
که اینقدر زود زود خانه ما می آیند
ولی من بی دربی اصرار داشتیم
که باید کلید هارا بمن بساز
بدهد... و حیرت زده مانده بودم.
که بالاخره چه کم... یکبار بسویش
نگاه خیلی وحشیانه نمودم و سه
طرفش حمله نموده بباستن
د هتیر او را خفه کردم و سرانجام
او را آغوش من جان داد.

من با همان حیرت زده گسی
که سرا یا غرق در وحشت د هشت
بودم نقشه پنهان کردن او را می -
کشیدم.

بالاخره عروس د ریونند
با اعمال شیطانی اش به اقرار
خود چنین ادامه میدهد:

انسان تصور کرده میتواند
که عروس در آن لحظات واقعه
چون یک جانی بود زیرا بعد از
قتل که آنم یادستان خودشی
صورت گرفته نقشه د فن او را هم
بخاطر داشته است.

سرانجام وجدان گره زده -
شیطانی اش با انگ د یگر -
می کشد و او را رهنمایی میکند.
آری! او خود اقرار کرد که من
حیران مانده بودم یکبار بخاطر
گشت کاور او داخل یک صندلی و بی -
اندازم و سر برادر محکم بسته کنم
باشکستن استخوانهای د دست
و پایش این کار را کردم. د رنز -
د یکی د روزه حویلی ما تکسی را
ایستاده کردم و به خانم همسایه
خطاب کرده گفتم که اگر خوشیم
آمد این کلید خانه را برایش بده
و بالاخره این صندوق را همراه
باجسد خشوم به شهدای صا -
لحین رسانیدم. و همانجا در -
نزد یکی قبر احمد ظاهر قرار
بگیرد (۸۵)

دیو ۱۵ کلنی

خوان ویزل کلنی

توی روغتون ته ولیزدول شوه، خو
د تیر، پختورگی او کلمو به برخند
سختو تونو له امله هلته مر شو.
د لوپری امنیت حوزی امرت
د دی بیینی په باب د مجلسی
خبريال ته وویل:

پخپله د ۲۵ کلن وژل شوي
(د عبد البصير زوي عبد الواحد)
د وينا او د عینی شاهدانو په قول
د غلام سخی زوي نوروز علی د
هغه اختلاف له مخی چی تر
اوسه د تحقیق هیات ته معلوم
ندی، د ((پخته فروشی)) -
تشناوتو ته نزدی په عبد الواحد
باندی د چاقو برید وکړ - هغه

د دغو گزارشونو په نتیجه کسی پسر
بحکمک ولویه. له دغه وخت څخه
په استفادې سره نوروز علی چی په
تپه توی شوي و د پینسی له عای
څخه و تبتید.

د هغه ورځی په سبا د سهار
په نهو بجو تورن د امنیت لخوا ک
له خوا ونیول شو او توقیف کړای
شو. نومړی د تحقیق په جریان
کی په خپل جرم منکر شوي او هغه
تپ چی په تپه می د عبد الواحد
له خوا اخیستی و له پورې (زینی)
څخه د غورچیند و له امله ونیود.
د کابل ښار د بخارندوی د
قوماندانی له جنای جرایمو سره
د مبارزې د امرت د رپوت له مخی
نوروز علی د ۱۳۴۱ کال راهیسی د
دکپه بری، غلا، جگړی، د
الکولی مشروباتو د خپلو، جواری
(قمار) او نورو فحشوکی د جرم
زیات سابق لري او د متکررو
او خطرناکو جنایتکارانو له لسی
څخه گڼل کیږی.

درین روزها

نداشت از آثار و علام -
می یافتم که میخاهد مرا خام
فرت کند.

مه فقط خشنود اشم خسر
فوت شده بود. و ننوی هم
د ر نصیب نبوده سرو صداي ما -
بیشتر آنوقت بالا میشد که شوهرم
بسوی کار سر روانه می شد. بهر
ترتیب اگر زیاد بد نگفته باشم
باید بگویم که خشوم فقط به مال
و مکتب اش فکر میکرد. ملیاردرکه
نه بود مگر پول های اندک کس
را مثل توتی های یا قوت د دست
داشت. و همه چیز های ضروری
را د الماری قفل می بست.
روز عید بود، قرار بود مادرم همراه
باید ر، خواهران و برادرانم
بخانه ما بیایند. خواستیم
از الماری مقداری از خوراکی ایام
عید را بردارم، لیکن خشوم
اصرار من هرچه تمام تراصرار
می کرد و می گفت:
- گوشت خوک شهه اگه
داستباشم. یعنی اولام انکار
به دانستن و بعد اگر اقرار هم
می کرد می گفت:

۱۴ سال دزدان...

(عروس) که آثار ندانست
اندک، اندک بر رخسارش جا
میافت. اینطور حکایت نمود:
یکروز نبود، د روز نبود
تمام زندگیم ده جنگ و جدال
باخشو سیری گشت. لحظاتی
او را ازای د راوردم. بعد ده
یا کم همد یگر جسد شاد رین
لحاف پیچانیدیم و من و عبد الغفار
آنها د رجا انداختیم.
بر طبق اظهارات عبد الله
قاتل، عبد الغفار، بریگل
و فریده نسبت اینکه شرکای جرمی
بودند و نیز عبد الغیث به جرم
ارتباط نامشروع که باد لجان
داشت د سنگیر گردیدند.

دست و پای حاله ام را

خسرو و خانم محکم گرفتند

ومن با کارد او را به قتل رساندم!

د لجان مقتوله که خاله ام
میشد در یک حویلی واقع کوجه
اچکرای هابه تنهایی بود و باش
داشت به نسبت ارتباط نامشروع
که با عبد الغیث داشت همیشه
به منزلش میآمد و شبها را باوی -
سیری می نمود. تمام مصارف
د لجان را عبد الغیث میپرداخت
و حتی برای د لجان یکفر را بنام
رشید نوکر گرفته بود.

عبد الغفار برادر زاده مقتوله
نیز از ارتباط او با عبد الغیث
آگاه بود هر دو تصمیم به قتل او
گرفتیم. به همین منظور د روز قبل
از بازاریل خشتی کاردی را به
مبلغ ۱۴۰ افغانی خریدم و از -

تصمیم خود خشوم بریگل و فریده
خانم را نیز خبر کردم.
طبق بلانی که طرح کرده بودیم
به خانه خاله ام رفتیم. د پدم که
غیث همراهی وی نشسته بود.

خاله ام را به بهانه می به خانه
خود آوردیم. بعضی اینکه وارد -
د هلیز منزل شد عبد الغفار
د هن و گلوی او را محکم گرفت
و بریگل و فریده د دست های را
گرفتند. خودم با ضربات کارد
او را ازای د راوردم. بعد ده

با کمک همد یگر جسد شاد رین
لحاف پیچانیدیم و من و عبد الغفار
آنها د رجا انداختیم.
بر طبق اظهارات عبد الله
قاتل، عبد الغفار، بریگل
و فریده نسبت اینکه شرکای جرمی
بودند و نیز عبد الغیث به جرم
ارتباط نامشروع که باد لجان
داشت د سنگیر گردیدند.

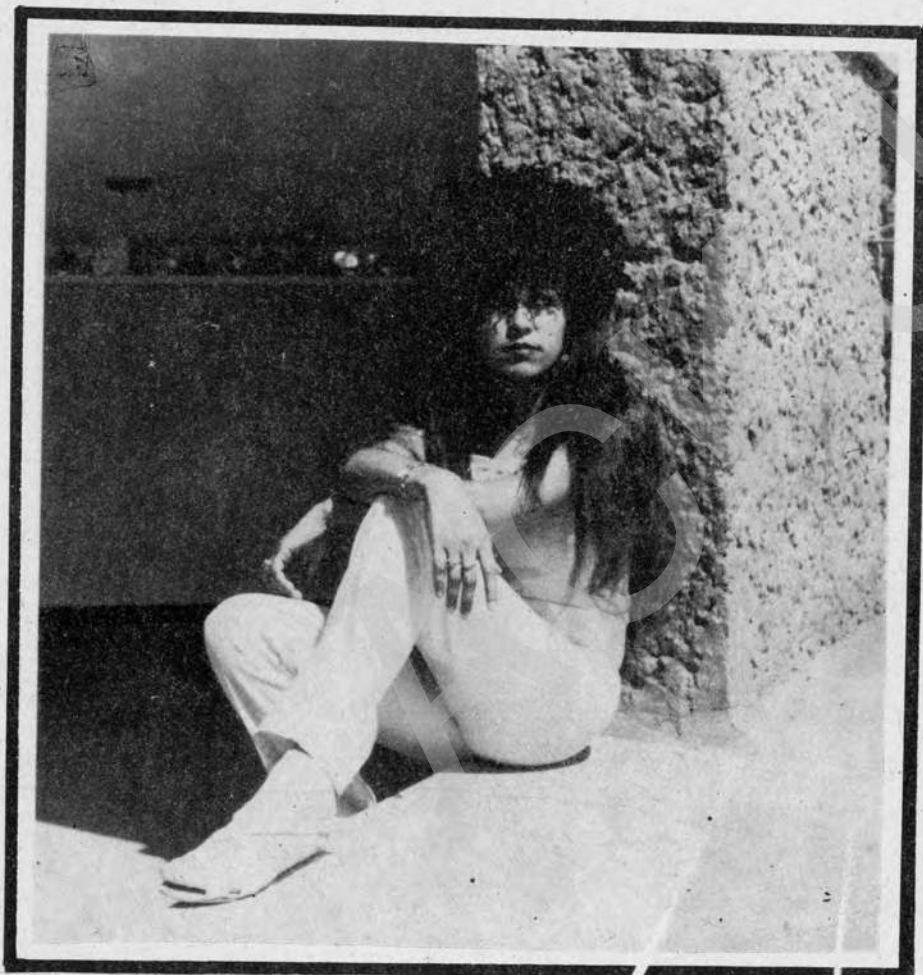
جسد یک زن که توسط عبد اله
خواهر زاده اش به قتل رسیده
بود بتاريخ ۱۹ قوس توسط سو -
ظفین امنیتی از داخل چاه
مسجد کوجه اچکرای هاییدا
شد.

یکی از مسئولین حوزه اول -
امنیتی جریان واقعه را چنین
شرح داد:

حاجی خیر محمد باشنده
کوجه اچکرای ها بتاريخ ۱۹ قوس
اطلاع داد که د لجان همسایه
او توسط خواهر زاده اش عبد الله
از خانه کشیده شده و تا حال
لادرک است.

عبد الله مشهور به عبد الروهاب
بر طبق اطلاع خیر محمد به اتهام
قتل خاله اش د سنگیر گردید و در
جریان تحقیق به جرمش اعتراف
نموده و علت قتل را چنین وانمود
کرد:

هنرمند جوان و با استعداد فما:



اردواج نلرده، در افيلم نقش
ها ابرجسته مي رايه عهده داشته
د به باره خارج از کشور سفر
منوده است ...

مصاحبه از دکتیم

● **هما مستندى هنر پيشه**
 هر دل پسندى است كه
 استعداد سرشار و جاذبه * هنرى
 در هستى او عجين گرديده است.
 اين هنرمند از همان روزهاى -
 آغازين هنرنمايى بسان نكين -
 آلماس كوچك، مگر خوش تراش و خيره
 كننده در قالب نقش **سما**
 درخشيده كه نه تنها كار
 شناسان بلكه دوستداران هنر
 تشييل رامجذب و مسحور خود
 گردانيده است.

از عمره نند سال است كه
 هنر او زينت بخش برده هاي
 تلويزيون و سينما بوده است.

اين هنرپيشه در سال
 ۱۳۵۹، كه هنوز سرگرم آموزش
 در مکتب بود، در پهلوى سهم
 گيرى در نمايشنامه **سما**
 تلونيزونى به جهان زيباى سينما
 نيز پايش كشانيده شد. او براى
 نخستين بار در فلم ((عروس)) در

نقش مركزى فلم يعنى عروس نمودار
 گرديده در محراق توجه
 تماشاگران قرار گرفت. سپس در
 فلم هاى سينمايى و تلونيزونى
 ((اختر مسخره))، ((فرجام))،
 ((مسافر))، ((زمين))،
 ((كيفر))، ((نواى تلاق))،
 ((بازگشت ناگهاني))،
 ((دهكده من))، ((زخم))
 و فلم کوتاه ((زمين آباد ميشود))
 كه تا هنوز نمايش داده نشده
 است و تياتر تلونيزونى ((عروس))
 هنرنمايى كرده است.

ما با اين هنرمند صحبت
 مختصرى داريم كه شمارا در -
 جريان آن مى گذاريم.

پرسش: سابق در -
 نمايشنامه هاى تلونيزونى نهاد
 ديده ميشديد، مگر درين اواخر
 در نمايشنامه ها اصلا به نظر
 نپرسيد علت چيست؟

پاسخ: تا **سما**
 ۱۳۶۴ در نمايشنامه ها نهاد
 كار ميكردم ولى افزايش ضرورتى
 در سفر و يا شوتنگ فلم ها باعث
 گرديده تا از نمايشنامه ها بس دور
 بمانم.

پرسش: در خارج كور
 چند بار وبه كجا سفر نموده ايد؟
 پاسخ: سه بار به -
 اتحاد شوروى سفر نموده ام. سفر
 اولم تفهيمى بود. سفر دومى ام
 به مسكو به غرض اشتراك در -
 فستيوال فلم هاى تلونيزونى بود.
 سفر سومم به تاشكند براى -
 اشتراك در فستيوال فلم هاى -
 سينمايى بود كه خوشبختانه
 درين سفر دو فلم هنرى **سما**
 (كيفر و مسافر) به ديپانت جايزه *
 هنرى مو تق گرديد. كمال افتخار
 من در آن است كه بيموق فستيوال
 بدست من برافراشته شد.

پرسش: شما كه در نقش
 هاى هنرى تان مو تق وورزيده
 جلوه مينماييد آيا تحصيلات هنرى
 هم داريد؟

پاسخ: من صرف فارغ

صف ۱۲ هستم در رشته هنر
 همچگونه تحصيلى ندارم.
 موفقيت هايم زاده استعداد ،
 علاقه مندى و پشتكار هنرى ام
 ميباشد. ناگفته نماند گداشت
 كه اتحاديه هنرمندان با تاسف
 كانديدان بورس هاى تحصيلى را
 با اساس استحقاق و نوبت تعيين
 نميكند. اميداست در آينده اين
 شيوه گزينش كانديدان بورس ها
 را مورد تجديد نظر قرار دهند
 تا باشد زمينه فراگيرى دانش
 هنرى براى من هم فراهم گردد.
 پرسش: آثار هنرى نهاد
 شما طرف توجه هنردوستان -
 قرار گرفته است از نگاه خود شما
 کدام اثر هنرى تان بيشتر ماندگار
 خواهد بود؟

پاسخ: اگرچه ارزنايى
 آثار هنرى نه كار خود هنرمند
 بلكه كار تماشاگران و كارشناسان
 هنرميباشد با آنهم در مجموع
 نقش خود را در فلم ((زمين))
 على ارزنايى ميكنم. زيرا جلال
 پيروز، در اين فلم، درين فلم موا
 بسيار خوب رهنمايى كرده كه از
 ايشان نهايت سپاس گذارم.
 بقيه در صفحه ۴۰





نتیجه تحصیل شان بوضاحت در
 فلم نمودار میباشد .
 این هنرپیشه با استعداد
 که در سال ۱۳۶۱ در فلم
 ((نوای تشایق)) جایزه تحقیقی
 در فلم ((زین)) جایزه سوم سال
 جاری را بدست آورده میگرد
 در فلم هایی که من کار کرده ام
 ۸۰ فیصد آنها مستحق جایزه
 گردیده اند .

وقتی از او خواسته شد که
 پیرامون بهترین خاطره هنری اش
 چیزی بگوید درحالیکه چهره -
 بشاش او هاله ای از زلفگان سیاه
 نمودار بود با لبان متمسم اضاها ر
 داشت : برای یک هنرمند
 خاطره خوشتر و جالبتر از پذیرش
 هتیش از طرف مردم نمیشد .
 من خاطرات فراموش ناشدنی
 هنری ام را سفرهای خارج و
 گرفتن جایزه در فستیوال
 ها ، برقراری آشنایی با هنر
 متدان کشورهای دوست و تمجید
 هنرمایی ام از طرف آنها میدانم .
 همچنان چاپ شدن عکسهایم در
 مجلات کشورهای خارج و گرفتن
 نامه ها از هنرمندان خارجی
 خاطره انگیزترین چیزها در -
 زندگی ام میباشد .

وقتی سوال پیرامون مشکلات
 کارش مطرح شد درحالیکه شانه
 هایش را بالا انداخت به برشمره
 مشکلات لب گشوده گفت : -
 مشکلات زیاد است . در پهلوی
 مشکلات تخنیکي ، دایرکترها ما
 را درست رهنمایی نمیکند . -
 کمبود تحصیلات هنرپیشه ، فلم
 بردار و دایرکتر بر مشکلات مسی
 افزایش با وجود اینکه مشکلات
 سینمای فعلی کشور درخور تمجید
 است . کار فلمسازی بسوی تکامل
 پیش میرود و آینده تابناکی را در
 قبال دارد . چه در آینده -
 مشکلات تخنیکي مرفوع گردیده -
 اشخاص تحصیل کرده کارهای
 هنری را به پیش خواهند برد که
 در نتیجه سینمای کشور در یک
 سطح عالی قرار خواهد گرفت . -
 طبیعی است که اگر دایرکتر -
 فلم بردار و هنرپیشه هر کدام در -
 رشته بخصوص خود تحصیل کرده و
 در کار وارد باشند بکمک همدیگر
 از عهده کارشان بوجه احسن بدر
 شده کارشان با کیفیت بهتر روی -
 پرده به نمایش خواهد درآمد .
 بگونه مثال میتوان از فلم ((بیگانه))
 یاد آور شد که دایرکتر و فلم بردار
 هر دو در رشته شان در اتحاد
 شوروی تحصیل نموده اند که

انواع مختلف بوت های زنانه و دستگیره های
مدر روز را تهیه نموده و عرضه میدارد .

فرمایش شهریان پذیرفته میشود

فون ووشی پوش

آدرس :

عنایت مارکیت
چهارم حاج میرزا یعقوب ، شهر نو

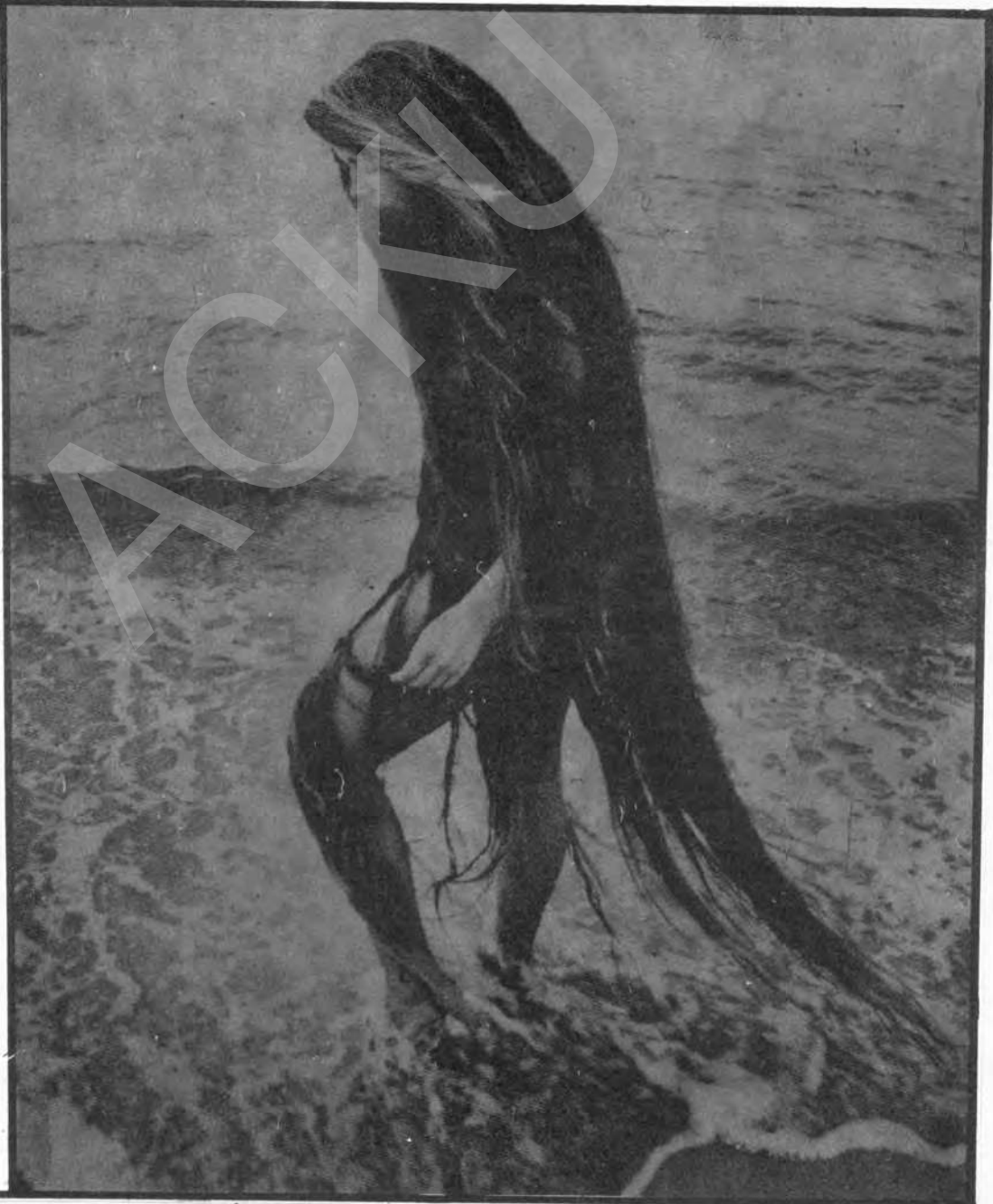


موج سفید

برنده شد

در نمایشگاه بزرگ عکاسی

چندی قبل در مسکو نمایشگاه
بزرگ عکاس گنایس یا مست
این نمایشگاه که چندین روز
پرویی بیننده گان باز بود بهترین
آثار مشهورترین عکاسهای
اتحاد شوروی ، آلمان ، سوئد ، ایتالیا ،
بولند ، بلغاریا ، فرانسه ،
آمریکا ، کانادا ، استرالیا در
معرض نمایش قرار گرفت .
باید متذکر گردید که در میان
عده آثار که بواسطه دیمانژ ،
د یخو اجوش عکاس لیتوانیا
اتحاد شوروی تهیه گردید ، بود
در بخش خاص داشت .
یکی از آثار او به نام موج سفید
برنده جایزه اول گردید که ما این
تابلو را برای خواننده گان
سباورن به نشر میرسانیم .



«یوس تی ناس ماریسین که ویس یوس»
شاعرلیتوانی در سال ۱۹۳۰ بدنیسا
آمد. نخستین دفترشعرش در سال ۱۹۵۵
منتشرشد ویس از آن در سالهای ۱۹۶۱-۶۵
سه دفتر دیگرش انتشار یافت. در اینجا
نمونه‌یی از کارهای او را مــــی
خوانید.

کبوتران بر فراز شهر

شهر من ،
طلوع و غروب من ،
خطی برافراشته
از خیابانها ، با مها ، مردم !
من برای یافتن قلبم
درون ترامی کاوم .
من برج تونیستم
زیرا برجهای سخت خلوتند .
من سکوت توام ،
کانونی کوچکم
از هر آنچه در توسته .
من یکی از آن پنجره‌های بسیارم
که تو از آنها به جهان می نگری
ومی خندی و می گویی .

ساعت درون برج
زمان را در می نوردد ،
شانیه‌ها و دقیقه‌های زودگذر را .
کبوتران بر شهر فرومی بارند .
ما همه کبوتران خود را داریم ،
ما همه شهرهای خود را داریم ،
هر جا که شما مگان در خیابانها نمایان میشود .
و در پشت شیشه مغازه‌ها
به جلوه‌گری می پردازد ،
بیان توده‌ای از گورها .

با مداد فردا ، دختران
چون به شهر آیند
مهربان و دلشاد ،
من در پس پیشخوانی خواهم بود ، و شاید ما نه وسوت زنان ،
هرپاره خورشید را که برگزینند ،
استادانه بهرشان خواهم برید .

ترجمه : غلامحسین صدقی افشار

حمیرانگه د شکر لاله

درجم سبز خطا

راهم بده ، ای همنفس ، درخلوت غمهای خویش
تا خویش را من رده دم ، در هجرت آوای خویش
از من برونم کرده ای ، بر خویشتن آورده ای
تا آشنا کردی مرا ، با شورومستی های خویش
من از جهان دیگرم ، بالاترم بالاتر ————
پیوند دادی تا مرا ، با عالم بالای خویش
دارم سرفسوی خدا ، در آبی بی منتهی ————
درجم سبز لحظه ها ، با هیئت غوغای خویش
ره میبرد غوغای من ، تا عمق دنیا های من
تا میبری با خود مرا ، در آبی دنیای خویش
پنهان من پیدا شده ، خاموشیم غوغا شده
رنگ دگر چاشاکنم ، با هوهوها های خویش

با هست من آسخته ، آتش به خونم ریخته
راهی چنینم داده ای ، درخلوت غمهای خویش

شادان

مهر با دستما

انگشت های من ،
این شاخه های خشک
فریاد من کشند :
ما یاد کار قحطی دست محبتیم

هان ای خدای من !
دستم بگیر باز
که در هر کجای شهر
در جستجوی دست محبت شتا فتم
دستی به مهرانی دست نیافتیم

گل باغ آشنایی

گل من، برنده بی باش و به باغ باد بگذر
 مه من، شکوفه بی باس و به دشت آب بند
 گل باغ آشنایی، گل من، کجا شگفتی
 که نه سرو می شناسد
 نه چمن سراع دارد؟
 نه کبوتری که بیخام تو آورد به باغی
 نه به دست مست باد پ خط این پیامی،
 نه بنفشه بی،
 نه جویی،
 نه نسیم گفت و گویی،
 نه کبوتران پیغام
 نه باغ های روشن!
 گل من، میان گل های کدام دشت خفتی
 به کدام راه خواندی
 به کدام راه رفتی؟

گل من
 تو راز ما را به کدام دیو گفتی؟
 که بریده ریشه مهر، شکسته نیشه دل
 منم این گیاه تنها
 به گلی امید بسته
 همه شاخه ها شکسته
 به امیدها نشستیم و به بادها شگفتیم
 دران سیاه منزل،
 به هزار وعده ماندیم
 به یک فریب خفتیم...

اسماعیل خویی

غرلواره

اشکم دمید
 گفتم: ((نه بای رفتن نه تاب ماندگاری
 درد خزنده ی کف جوی این است)) گفتم: اری
 اما دوگانه تا کسی؟
 یا موج وس روان شو یا در کنار من باس ((
 گفتم: ((دلم گرفته ست
 مثل سکون ملولسم))
 کیسوفشانده در باد، اشفت ک:
 ((ای پریشان
 منشین فسرده چون یخ، در تاب سوچواتس، هان بیقرار من باس
 - ((پرواز)) گفت
 گفتم:
 ((اری خوش است پرواز، اما شب است و توفان، وین بالهای خونین))
 چتر نوازش افشانده
 ک ((این سایه سار پر برگ
 زار من یقینت سرشار کرد خواهد
 تا بامداد پرواز- ای خوب خسته من - بر شاخسار من باس))
 گفتم: ((شب ارچه تاریک،
 زنگار جانم اما تاریکی درون است))
 خورشید رخ بر افروخت
 ک)) ائینه دار من باس ((

آهنگ سایه

شبنا

شب از شبها
 تو مرا گفتی:
 - ((شب باش))
 من که شب بودم و،
 شب هستم و،
 شب خواهم بود،
 شب شب گشتم
 به امیدی که تو فانوس نظرگاه شب من باشی

بنکلا

ستا د بنکلا انگازي
 هر لورته خوري وي
 هرچا ستاد زره پروتکی بنکلا د لیدو
 هیله درلوده
 ټول ستا پر بنکلا نازیدل
 او نا دیده به تامین شوي وو
 هرچا دا هڅه کوله چی تاته در ورسې
 اود خپل کړیدلی ژوند ستونزي او کړاونه ستاد
 بنکلا به پلوشوکی هیري کړي
 زه هم نادیده به تامینه شو
 ستا د عشق او خوزي مینی ترانی می زمزمه کړي
 ستا ستاینه می وکړه
 تاته می د زره به وینو شعر ولیکه
 ته می درنگینو کلماتو به مخملی لمنه کی ونغښتی
 ستا د بنکلا د نم به اوریدومی زره د مینی به تخته کی
 به تاپسی بی وارو تو پونه وهل
 ستا د لیدو به خاطر می پ یری منډي وکړي
 تاته در سیدو به لاره کی می هر ډول ستونزي
 وزغملی
 او مري قربانی ته می غاړه
 کینوده ،
 خو افسوس چی ستا بنکلا
 هڅه نه وه کم چی ما اوریدلی وه
 ستا بنکلا د عطوفت او مهربانی توده غیزه نه وه
 ستا بنکلا د سپاوون پلوشه
 او پسته وزمه نه وه
 ستا بریننا لکه د تندر هسی وه
 ستا بنکلا سور اوروه
 چی زما به سترگو کی بی سره بخري وکړل
 ستا بنکلا هسی یوه تیرایستونکی
 انگازه وه
 چی زه بی به خان پسی
 رانیکلم
 او به پیره بی رحمی سره بی
 د فریب او چال به چره زما هدونه
 رابري کړل

ذاکر اپریدی

رڼا

خومره چی داسري سترگی آشنا لري
 پکی دخمار هومره ریا لري
 هیڅ حاجت می نه شته دي شرابو ته
 یار چی شرابی سترگی زما لري
 وگورو یو بل ته چی په سترگو کی
 تپتی راته سترگی کړي حیا لري
 خه کم خندا د نورو بنکلکو زه
 یار چی گلابی شونډي خندا لري
 خلک وایسی بنکلو کی وفانه شته
 بنکلی خوزما پ پیره ونا لري
 زه ذاکر به خان ورته لوگی کړمه
 خو پوري چی دا شمع رڼا لري

ای چه ارسته اغب به نظری ایسی
 مگر از صحبت خردشید پدر می ایسی
 زانکه تو نشسته تو از خون گهر می ایسی
 تو بنیاز دگر و عذر دگر می ایسی
 رفتن بهین نماده ست اگر می ایسی
 استاد نوید

ارزود

مگر از صحبت خردشید پدر می ایسی
 زانکه تو نشسته تو از خون گهر می ایسی
 تو بنیاز دگر و عذر دگر می ایسی
 رفتن بهین نماده ست اگر می ایسی
 استاد نوید

مهر سهری

دزرگی ژبی

ای زما دزرگی وینی ، خه له سترگومی بهیژی ؟
 چیوته چیوته دی مزل دی ! نه تمیزی نه تمیزی
 زره خو ولاړه رانه ولاړه ، د ارمان لیری کوخو ته
 ته هم درومی پی درومی ، نه رسیزی نه رسیزی
 دا د چاله غمه بنکلی ، اندیینه راته پیدا ده !
 چه که معانته کله درشم ، راته وایی : نه شرمیزی ؟
 بر ما عمر خه تهریزی ؟ هره سا یوه لبسه ده
 عشقه خه پته بلا یسی ، چی نه اوری ، خو پلیزی
 چاته وایم ؟ چانه پته کیم ؟ یارم غم دیا یارم کم دی
 اوسکی ، ای دزرگی ژبی ، ته پیدا یسی نه پتهیزی

حبیب الرحمن پالو

نامه

دل بمن گفتم که سوي صنم دل شدگان
 آرزومندی وصلم طی يك نامه فرست
 گفتم اوباره کند نامه کس ناخوانده
 گفتم بنهفته جو دره در صد فجامه فرست
 گفتم او از درد یده نه هد بار پیغام
 گفتم چون نغمه بگوشه خود گامه فرست
 گفتم از نغمه بسیار گراتش شده گوش
 گفتم چون نگه گل از گذر شامه فرست
 گفتم اندر حرمش ره نگشاید نگهست
 گفتم اندیشه ژبی کم ، اوزامه فرست
 لابه بنمود و تنفا بسپرد در فرجام
 نامه گونه خود من همره حمامه فرست
 گرد داد دست به افسون دگر پیوند م
 خبر وصلت مادر (د هن عامه) فرست

حالت هندوی پیار

خال بین دوستان روی
نینه علامت بعضی از
نارسانیهایی قلبی و عروق است
ولی بهیچوجه موجب نگرانی
نیست.

خال رخسار همواره سمبول زیبایی بوده است و ماقیافه
نسانان و کف بینان در باره خال بدن و ارتباط آن با وضع روحی
و جسمی و آینده سرنوشت انسان پیگویی های دارند اما در باره
درست بودن یا نبودن آن ما تعیین نداریم.

خال روی گردن نشانه
هم آهنگی کامل بین دستگاه
های بدن و در عین حال شعور
و احساسات تند و رقیق است.

خال بین دو آبرو نشانه خوش
ذوقی و بداعت فکری روح اسحت
در بر خورد با چنین شخصی باید
انتظار چیز غیر منتظره را
داشت.

خال روی گونه نشانه سلامت
نوق العاده است. ضمنا چنین
شخصی ذاتا خوش پاورا است.
و باید کاری کرد که کمتر گول
بخورد.

خال زیر بغل علامت بیماری
قلبی است. کسی که در زیر
بغل خال دارد در مورد مسائل
مادی و اخلاقی حساسیت دارد
و به هیچوجه نباید عصبانیت
پشود.

خال روی بازو نشانه کم
حوصلگی است چنین شخصی
باید ساعات خواب منظمی
داشته باشد زیرا کم خوابی بلا
جان او بشمار میرود.

خال بیچ دست نشانه خردگرمی
و محبت نوق العاده است
ضمنا دلیل آشفنگی خاطر و
ناراحتی ذاتی نیز می باشد که
برای رفع آن باید کوشید.

خال بهلوی راست ناف
نشانه طول عمر است. این
نشین شخصی میتواند با خیال
راحت برنامه زندگی خود را
تا ۱۰۰ سالگی از هم اکنون
طرح کند.

خال زیر ناف نشانه بد کار
کردن کبد و مجاری صفراوی
است. این شخص باید از رژیم
غذائی بیروزی کند و جلوسا
راحتیهای بعدی را بگیرد.

خال کناله ران راست
نشانه احساسات تند و تند
است. کسیکه دارای چنین
خال است نوق العاده آتشین
مزاج و عصبانی می باشد.

خال روی ران چپ که خیلی
نادراحت دلیل تند کار کردن
قلب و بیماری این عضو است
در اینصورت برای معالجه قلب
باید اقدام کرد.

خال روی پستان چپ نشانه
جمود و رکود جسمی و روحی
است و باید چنین شخصی را برای
انجام هر کاری قبلا آماده ساخت

خال زیر پستان چپ نشانه
شادایی و جوانی روح است
صاحبان این خال از سلامت
جسمی و خوش خلقی و نشاط
بهرمندند.

خال بازوی چپ علامت
بیماری دستگاه تنفسی و ریه
می باشد ضمنا از سردی مزاج و عدم
تمایل بجنس مخالف نیز حکایت
میکند.

خال سمت چپ ناف و قسمت
بهلوی بدن نشانه اختلالات
دستگاه تنفسی و سردی مزاج
است احساسات جنسی در چنین
شخصی خیلی کم است.

خال قسمت بالای ران چپ
نشانه عفا و نجات ذاتی
است ولی در ضمن ممکن است
دلیل خوب کار نکردن لوزالمعده
هم باشد.

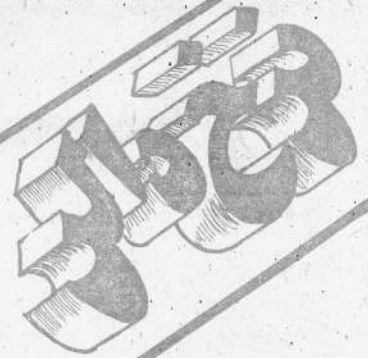
یک خال مقبول و غیر
پررسته در هر جای بدن نشانه
احتمال نامرتب شدن سران
قلب است.

یک خال قهوه ای رنگ روی
زانوی چپ نشانه آنست که احتمال
دارد شخص عقیم باشد یا عقیم
شود!

خال داخل کاسه زانوی
چپ دلیل بر ضعف اعصاب
و ناراحتی است و ممکن است
به تشنج و ارتعاش بیانجامد.

خال بالای زانوی چپ دلیل
بد کار کردن اعصاب و اختلال
اعصاب محرکه است.





۲۰۶ افغانی = ۱\$

۱۲۶۰، به ۱۶۱۲۱ - افغانی
 در اواخر سال ۱۲۶۰ به ۱۷۴۹
 افغانی در اواخر ربع اول ۶۶ به
 ۱۷۶۵۸ - افغانی در اواخر
 ربع دوم سال ۱۶۶ و به ۱۹۸۳ -
 افغانی در اواخر ربع سوم سال جاری
 بلند بود .
 عوامل عمده بلند رفتن ارزش
 دلار را در طی چند سال اخیر
 و مارکیت کابل اینها تشکیل
 میدهند :
 ۱- بلند رفتن ارزش دلار در
 مقابل سایر اسعار در سالهای
 اخیر بمقایسه سال ۱۲۷۸ و ۱۲۹۱
 ۲- تقلیل عرضه اسعار
 منجمله دلار در کشور
 ۳- موجودیت تقاضای
 تزبیدی به اسعار منجمله
 به دلار
 ۴- موجودیت نرخهای
 تاحدودی انحصاری در مارکیت
 اسعار کابل .
 ۵- بلند رفتن ارزش اسعار
 در کشورهای منطقه منجمله در
 ایران و پاکستان .
 اینکه نرخ دلار درین اواخر
 به اندازه قابل ملاحظه بلند
 رفته و در اواخر قوس سال جاری
 به مقایسه اخیر سنبله امسال به
 اندازه تقریباً ۱۳ فیصد بلند
 رفته عمدتاً ناشی از ختم سال
 عیسوی است که درین زمان تعفیه
 حسابات در بانکهای خارج آفا ز
 گردیده و همه ساله این پدیده
 وجود داشته است . تصور میروند
 بعد از آغاز سال جدید عیسوی
 نرخهای اسعار رونه تنزیل
 نهاده و در سطح معقول آن در
 مارکیت اسعار کابل قرار گیرد .

۱۹۸۶ بالترتیب به اندازه ۴۵
 فیصد ، از ۲۰ فیصد و ۱۹
 پائین آمده است .
 بحران اسعار که یکی از
 ابعاد بحران اقتصادی در نظام
 های سرمایه داری دایما موجود
 بوده که از ده هفتاد به این
 طرف طول موج آن بنا بر سراه
 انداختن مسابقات تسلیحاتی
 که مصارف هنگفت را نیازمند
 است کوتاه گردیده و همه ساله
 یک یا چند کشور سرمایه داری به
 آن مواجه میگردد .
 جنگنده و عرصه این چند سال نه
 در عرصه این چند سال نه
 و اما وضع ارزش دلار در مارکیت
 کابل :
 تنها اینکه زندگی هزاران انسان
 وطن ما را از آنها گرفت بلکه
 خسارات عظیم مالی و اقتصادی را
 نیز در قبال داشته است . در
 نتیجه این جنگ تولیدات یک
 بخش محصولات زراعتی که بخارج
 صادر میگردد صدمه دیده و
 ناشی از آن عواید اسعاری
 تقلیل نموده است . در حالیکه
 تقاضا به اسعار قابل تبادل
 و منجمله دلار قابل تبادل
 جهت توریه اجناس سرمایه‌سوی
 و تجارتی بیشتر گردیده است
 این عامل در هلهوی سایر عوامل
 باعث آن گردیده تا عرصه اسعار
 در کشور محدود و تقاضا به آن
 افزایش یابد و نتیجتاً باعث تزبید
 قیمت اسعار و منجمله دلار
 گردد . چنانچه در قوس ۱۳۵۹ -
 قیمت یک دلار در مارکیت کابل
 ۴۸۲۰ - افغانی بود این نرخ
 به ۱۵۸۹ - افغانی در قوس

در سال ۱۹۸۶ سقوط نمود . و
 حساب جاری بیلاس تادیات
 امریکا از مازاد ۶۹۱ میلیارد دلار
 در ۱۹۸۱ به کسر ۸۷۷ میلیارد دلار
 در ۱۹۸۲ و ۴۶۳ میلیارد دلار
 در ۱۹۸۳ و ۱۰۷۰ میلیارد دلار
 در ۱۹۸۴ ، ۱۶۶۴ میلیارد
 دلار در ۱۹۸۵ و ۴۱۴۱ میلیارد
 دلار در ۱۹۸۶ مواجه گردید -
 سطح سرمایه گذاریها درین
 کشور طی این مدت پائین آمده و
 سطح بیکاری رونه تزاید نهاد .
 این فکورها باعث آن شد تا
 ارزش دلار تنزل نموده و نرخهای
 تکانه رونه تقلیل نهد - این
 پروسه بخصوص از نیمه اول ۱۹۸۶
 بیشتر شدت کسب نمود - چنانچه
 ارزش دلار در ۱۵ دسمبر ۱۹۸۷
 بمقایسه ۱۵ دسمبر ۱۹۸۶ در
 مقابل پوند - مارک - فرانک
 فرانسوی و ین جاپانی بالترتیب
 به اندازه ۲۷۹ فیصد ، ۱۹۲
 فیصد ، ۱۶۴ فیصد و ۱۸۰ فیصد
 پائین آمده است .
 این بحران اسعاری اثرات
 منفی بیشتر را بروض تجارت
 خارج کشورهای رونه انکشاف
 بجا گذاشته است چنانچه مطابق
 ارقام صندوق وجهی بین المللی
 ارزش فی واحد صادرات کشور
 های نامبرده در سال ۱۹۸۲ به
 اندازه ۱۹۱ فیصد بلند رفته و
 در سالهای ۱۹۸۳ - ۱۹۸۵ و

مجله اقتصادی ماهیانه

نوسانات در نرخهای تبادل
 اسعار و تکانه های از پدیده
 های بخصوص نظام های سرمایه
 داریست که ناشی از عوامل
 متعدد و از قبیل برآه انداختن
 مسابقات تسلیحاتی - کسر
 بودجه - کسر بیلاس تادیات -
 انفلاسیون و رقابت بین کشورهای
 سرمایه داری بخاطر تسلط بیشتر
 بر مارکیت های کالا در جهان
 بوجود میآید .
 ایالات متحده امریکا بخاطر
 تمویل کسر بودجه و تقلیل
 انفلاسیون در آن کشور در سال
 ۱۹۸۰ نرخهای تکانه را بصورت
 بی سابقه بلند برد چنانچه در
 سال مذکور نرخ تکانه در امریکا
 حتی در حدود ۲۱۵ فیصد
 در سال رسید . امریکا توانست
 با این شیوه انفلاسیون را در آن
 کشور تحت کنترل آورده و ارزش
 دلار را در سطح بلند تری
 نگهدارد . اما بلند رفتن ارزش
 دلار (آنهم در حدود ۲۵ فیصد
 این ارزش بصورت مصنوعی نه با
 اتخاذ تدابیر اقتصادی که
 خود اقتصاد دانان امریکایی هم
 بدان معترف اند) اثرات
 منفی را بالای تولیدات و بیلاس
 تادیات امریکا بجا گذاشت -
 چنانچه رشد تولیدات که در سال
 ۱۹۸۴ به اندازه (۶۸) فیصد
 بمقایسه سال قبل آن بود به ۳
 فیصد در سال ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ فیصد



هنرپیشه های هندی اینگونه در سینما ظاهر خواهند شد



تدریج در فلما نمایان میشود
به سینما ها هجوم بپزند
این دو هکس گوسای
تربتهای پشت صحنه هنرپیشه
ها ی زن فلم های هندی است
که ظاهرا برای بازی در فلماهای
نیمه سکسی هندی خود را آماده
میکند .

چنین کنند • تصور میشود که این
نواوری در سینمای صادراتی -
هندوستان که در آمد سرشاری را
وارد صندوق بودجه کشور
هندوستان میکند مانع از کما دی
بازار فلماهای صادراتی هندوستان
در کشورهای انقیثائی و آسیایسی
شود و برای مدتی هم طرفدار
فلماهای هندی در این کشور ها -
برای دیدن برخی از نقاط بدن
زنان هنرپیشه هندی که به

هنرپیشه های سینمای کشور
هندوستان در فلماهایی که برای
صادرات به کشورهای آسیائی و
انقیثائی ساخته میشود با توجه
به سنتهای رایج در این کشورها
سعی دارند سکس را در مشق
و مشق را در نگاه هائی که ردو
بدل میشود خلاصه کنند • البته
گهگاه صورت شانرا هم به رسم
پوسه به یکدیگر نزدیک میکنند
که ادامه آن هرگز در دوربین
نی آید و بیننده فلم خوش باید
هوشیار باشد و حدس بزند که چه
اتفاقی می افتد • ظاهرا این
نمایش تکراری حتی در کشورهای
انقیثائی و آسیائی هم دیگر تحمل
پذیر نیست و بهمین دلیل برخی
از هنرپیشه های زن فلماهای -
هندی ((صادراتی)) تمهین
برهنگی در مقابل دوربین فلمبرداری
را میکنند • این برهنگی هنوز -
ممکنی شده است و همه زنان
بازنگر فلم های هندی چنین
تمهینی را شروع نکرده اند اما
گمان میرود آنها نیز در آیند •





تو لوش لیاست ؟

دکتر خولمید بانی که گوگوش نیست مندر پر اولن
لیرانم کجاست و چه کنه
به صفحه ۵۲، مراجعه کنه.

توتوش «پناه»

حجاب کامل

«ایران به سر میبرد»

این حقیقت پس از انقلاب افشا شد

هرگز نتوانست او را از جنگسال
این کاباره داران نجات دهد .
طلاق وجدایی

گوگوش در آستانه کسب شهرت
کامل در ایران با یکی از کاباره
داران تهران که محمود قربانی
نام داشت ازدواج کرد . او صاحب
کاباره (میامی) در تهران بود و
در جمع کردن بهترین آهنگسازان
و ترانه سرایان در آنرا گوگوش
و همچنین تشویق وی به شرکت
هرچه وسیعتر در زمینه های سینمایی
نقشی تعیین کننده داشت .

گوگوش در سالهایی که با وی زندگی
میکرد به او شهرت دست یافت
و بارها به کشورهای مختلف جهان
برای کسرت سفر کرد . او از جمله
به افغانستان و جمهوری های
آسیای اتحاد شوروی مسافرت
کرد . همین سفرها شهرت
گوگوش را در مرزهای ایران عبور
داد . او به استعداد فراوانی
داشت اغلب در این کشورها
برنامه های به زبانهای رایج در
این کشورها خواند .

هنر و شخصیت بولساز
(گوگوش) عجیب شده بود تا سه
پیلوینر ایران که بر کاباره های
آن کشور تسلط داشتند هر کدام
قرار دادند که در مقابل خدای
از گوگوش بدست آورند تا مانع از
این شوند که گوگوش یکبار اجرا
برنامه در کاباره آنها را توقف
کند . سرانجام این کاباره داران
حاکم تسلط کامل بر گوگوش به جان
بیکدیگر افتادند و همین مسئله
موجب اولین طلاق گوگوش از شوهر
شده . این کشاکش سرانجام به
محاکمه دادگاه ایران کشیده و
بزرگترین (اریاب) بزرگترین
کاباره داران ایران باه دست
در انواع چت و بسته ، شوهر
گوگوش در محکمه محکوم کرد و
حکم بر او داشت او را گرفت در این
زمان گوگوش و شوهرش (محمود
قربانی) صاحب کاباره میامی
تهران) در ایتالیا پناهنده
گوگوش در آنجا میوان فلم شرکت
توتوش بود . گوگوش و شوهرش
برند و پناهنده در آنجا بودند
(محمود قربانی) را خسرند .
و طبق قانون چند ساعتی در یکی
از محاکم تهران بازداشت هم
شده بودند این بار از توتوش
بعینه در صفحه (۸)

طبق این اطلاعات گوگوش در
جمهوری اسلامی ازدواج کرد .
است با تمام فعالیت های هنری
کناره گرفته است . شوهر وی فردی
ثروتمند و بانفوذ است و همین د
مسئله به او این قدرت را داده
است تا مانع از گرفتاری گوگوش
از اعلام جمهوری اسلامی در ایران
شود .
(گوگوش) تابیر از انقلاب در
ایران بولساز ترین خواننده و
هنرپیشه سینما بود و حضور و شرکت
او در برنامه تلویزیونی و سینمایی
تشنه برای موفقیت آن برنامه به
حساب می آمد . برای آنکه
بخت برآید گوگوش چگونه بولساز
بود ، بد نیست بنویسم که او در بار
بیساز برقراری جمهوری اسلامی
در ایران بسیار به ازدواج با د
کاباره دار بزرگ تهران شد که
هر کدام برای موفقیت کاباره های
خود با انواع حیل و نیرنگ او را
تصاحب کردند و او که از ۷ سالگی
همراه پدرش روی صحنه های
رقص و آواز کاباره های تهران ظاهر
شده بود تا آستانه ۳۵ سالگی
خود ، همچنان اسیر کاباره دار
های معروف تهران باقی ماند و
پدرش که نوازنده کاباره ها بود

نخستین بار پس از پیروزی انقلاب
در ایران و اعلام جمهوری اسلامی
در این کشور ، عکس نیز از گوگوش
چاپ شده که با عکسها عکسی که
تاکنون از این خواننده و هنرپیشه
ایرانی در مطبوعات ایران و جهان
چاپ شده تفاوت دارد . این عکس
(گوگوش) را در لباس و پوششی
نشان میدهد که ملیونها زن ایرانی
اکنون در ایران مجبوره استفاد
از آن می باشند . این پوشش
تحت عنوان (حجاب کامل) شهرت
یافته است . بدین ترتیب به
شایعات مختلفی که در اضراف
گوگوش وجود داشت خاتمه داد
شد و معلوم شد که او همان زن
خواننده و هنرپیشه ایرانی که پس از
برقراری رژیم جمهوری اسلامی
در ایران از این کشور گریخته
و همچنان در زمین خود زندگی
میکند .
مجله مورد بحث من نویسد که
عکس جدید و عجیب گوگوش توسط
یکی از ایرانیان مقیم اسپانیا
همراه اطلاعاتی درباره ایمن
معروف ترین خواننده ایران در
اختیار رسیده داشته شده است ، با
این شرط که نام ، مشخصات و محل
زندگی وی در اسپانیا افشا نشود !

توتوش در آخرین سالها
مقابله هنری خودیه
مواد مخدر پاره برده
بود و پنهان آهنگ تلویزیونی
اوله مربوط به این دوره
میباشد بسیارها از تلویزیون
افغانستان پخش شده است

معروف ترین خواننده و
هنرپیشه ایران کجاست ؟
یکی از مجلات هنری اسپانیا
بدستی بیس با این سوال برده از
رازی برداشت که بیس از سال
سیت ، ملیونها ایرانی میخواهند
از آن مطلع شوند . این مجله
همین افشای این راز ، برای -



تنهایی

ترجمه عبد الله شادان

چگونه از تنهایی دورمان بماند؟
روانی بی‌گناه و دیگران را شکست؟

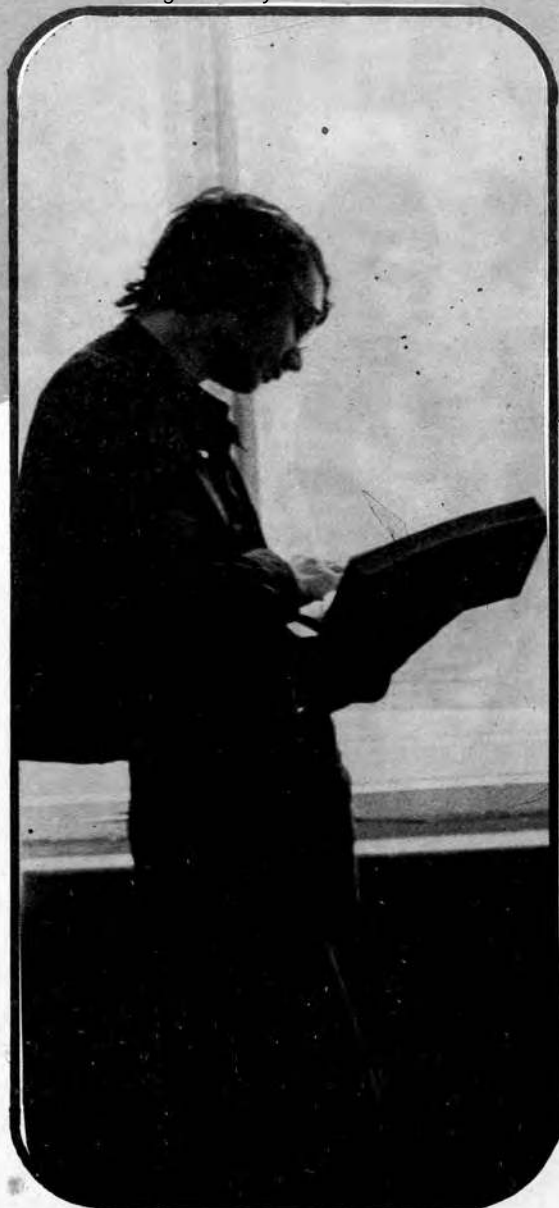
بخاطر عبور از دیوار تنهایی
چه باید کرد؟

سازی فضای زنده کی شخصی
تلاش می ورزند، بلکه توانایی
های روانی افراد را به منظور
تمرکز خودی و تجزیه و تحلیل
خود می نیز برورس می دهند
تاکنون در تمام سطوح بیشتر
فت اجتماعی، هیچ جزای بیسر
مشقت تر از تجربه و محکم
کردن به تنهایی نبوده است
میگویند (نوجوانان از سیزده
تا نوزده سال) به صورت ویژه بی
در برابر تنهایی حساس میباشند
یک فرد جوان، ناآگاه از اینکه
مشکلات او مشکلات تئیک هر
جوان است، احساس میکند که
نسبت به همتهایش بسیار تنها
و آسیب پذیر است: بی‌مسئول
تشریفات و آداب و رسوم جدا

لذت می برد و میگفت در میان
مردم بیشتر احساس تنهایی
میکند تا در اتاق های خاموس
بیمناهی خودش بسیاری از فیلسو
فان، شاعران و دانشمندان
بزرگ از زمانه های دور تا دوره
ما میتوانند با این سخنان هم
آواز شوند
نیاز به خلوت و تنهایی
بخاطر آسایش روانی و زنده گی
در مرز های ویژه وحدت روانی
(خود) آنگاه طبیعی است که
نیاز به آمیزش و محشور بودن با
دیگران
فرهنگ های پیشرفته نه
تنهایی خاطر تامین حریمت افراد
(به گونه مثال رهایی از قیود
تشریفات و آداب و رسوم جدا

فیلسوف انگلیسی - لارد را -
بل زمانی نوشت: «در تمام
دوران کودکی مرا احساس
فزاینده تنهایی و این یا نه که
آیا گاهی خواهم توانست با کسی
که روی میشم، گپ بزنم، فورا
گرفته بود. طبیعت، کتاب ها
و (سپس) ریاضیات مرا از نومیدی
تمام نجات داد»
از سوی دیگر، نویسنده
امریکایی هنری توربو میگفت:
از بهترین محافل که توجه او را از
اندیشه های جدی به سوی
دیگر معطوف می کرد، بزودی -
خسته میشود. آواز تنهایی

تنهایی



نی تن به چنین معالجه‌ی
نی دهد درین دنیا و درین
عرصه جریانات ظریف و بجز
روانی حکمرانی میکنند جاییکه
شیوه های عنعنوی تحقیق عاجز
میانند بنابرین ، بگذار
یکبار دیگر کلمات توت چف
شاعر را بیاد بیاریم .
(دنیایی با تمامیت آن در -
قلب شهابه حصار کشیده شده -
است) این دنیایی است که
صرفاً توبه تنهایی میتوانی آنرا
بسازي . دنیایی که توابه اندیشه
های سترگ ، شخصیت های بزرگ
وانگاره های جاودانه فرهنگ
جهانی که در زمان و مکان
پراکنده اند ، میسازند این همه
نا آگاه از وجود تو ، به این دنیا
آمده اند تا راهی به سینه تو
و به زرفای قلب تو بکشایند . و اگر
به قلب تو راه گشودند دیگر
تنهانستی .

این نظریه (که بسیاری از -
دانشندان و فیلسوفان انرا تایید
کرده اند) تاکنون از طریق -
تجربه تایید و تصدیق نگردیده
و هرگز هم نخواهد گردید ، به
این علت که این امر رابطه ی
با تنوع ویژه گی های فردی -
ندارد و صرفاً در (درد صعب
تنهایی) درد بستان شفقت
دل سوزی و پیچیده گی یا احساس
هایی که اصول عالی اخلاق
روان شناسی و رابطه های
انسانی را شکل میدهند ، درک
میشود .
شیوه درمانی قبلاً آماده -
شده می برای تنهایی وجود
ندارد . نکته مهم اینست که
دانش تجربی صرفاً با اسناد
و اطلاعاتی سروکار ندارد که
میتواند مورد عمل و تجربه قرار
گیرد ، ولی دنیایی احساس انسا -

تنهایی

میکند اما به قول توت چف
شاعر روس (جامعه پذیری)
آن گاهی در برابر تنهایی قرار
میگیرد که (وحدت بایک روان -
شابه) را بیار آورد . و نتیج
به یک جلومینی قید و بند درونی
شود .
زمانی عقیده بر این بود که
تبیین خودی ویا آشکار ساختن
کامل درون ، اثرات خوب و مثبتی
بر زنده گی دارد و برعکس در خود
پسچیدن ، در خود بودن و کتمان
و خاموشی افراد را محکم -
تنهایی و تجرید میکند .
الکساندر بلوک میگوید :
(کسی که تنهایی را درک -
کرده ، یا حداقل خویشترن را
تنها ، بنداشته است ، قلبی
بازتر و ظرفیتی بیشتر برای در -
یافت و ادا راک چیز هایی دارد
که برای دیگران قابل دسترسی
نیستند .)

بهم پیوند میخورند
بسیاری از جامعه شناسان
تنهایی را بیش از هر چیز دیگر
و در وهله اول با حقایق و واقعیت
های برونی مرتبط میدانند . -
شهری شدن و رشد کثافت نفوس
انسان را از محیط و فضای
شخصی روانی او می ربایند .
برعکس رابطه های او را با جهان
پیرامونش وسیعاً افزایش میدهد .
ازینجاست که نیاز به محرومیت
و خلوت بخاطر ایجاد یک حصار
معین بین خود و دیگران ، به
وجود میآید نیازی که قویا -
با سن و سال و سطح تعلیمی
و فرهنگی رشد میکند .
با اینحال ظرفیت یک شخص
و استعداد او برای (جامعه
پذیری) به خودی خود همه چیز
نیست و معمولاً پرورش می برای
پوشش تنهایی واقعی خدمت

هفتصدوی میدهد ، زمانیکه نمیدانند
یا اوقات فارغ خویش چه کنند
ویا هم زمانیکه محل رهایش ،
محیط کار و محیط آموزش دروس -
آنها تغییر میکند .
تنهایی چهره های بسیار
گونه گون دارد . چنان سایه های
زودگذر و اشکال متنوع نمیتوان
همه را تحت یک نام مشخص قرار
داد .
تنهایی در واقع درد و حالت
تشخیص داده میشود : یکی
خلوت گزینی مبنی بر خواست
آزادانه یک فرد ، دور افتادن
از تماس ها و روابط های برونی
بخاطر تعمیق دیا لوگ درونی
توأم با تمرکز و وحدت با طبیعت
دو دیگر تنهایی به مثابه
یک احساس تنهایی و تجرد
درونی .
هر چند دو حالت فوق الذکر
عین همدیگر نیستند ، اما هر دو

اوج تنهایی بنداشته میشود . -
این زمانی است که به تدریج
دوستان و خویشاوندان از دست
میروند ، کارها و مشغله های
معمولی کاهش می یابند و غیره
... اما با وجود این همه زیان
های عاطفی ، انسان با سپری
شدن عمری آموزد که چگونه
خواست هایش را با امکاناتش
انطباق بدهد ، و به حد کافی
توانایی آنرا بدست بیاورد تا از
چنین موقعیت های بحرانی جان
به سلامت ببرد . ولی این چیز -
یست که صرفاً با گذشت سالها
بدست میآید . از سوی دیگر
تین ایچبرز (جوانان بین سیزده
تا نوزده سال) معمولاً دلتنگی
ملال محض و یا ناکامی هایی شانرا
در بدست آوردن کار و مشغله و یا
یافتن دوستان ، با تنهایی یکی
می بندارند . برای این جوانان ،
حالت حزن و ملال معمولاً در آخر



زنگ
آه



فمہ
را

گرفتہ
می بیند

کردیم • اوگت که حادثه برق گرفتگی توان جسمی لث را فرسوده کرده بخصوص هرگاه که رعد برق در آسمان ظاهر میشود ها بر اثر هر جهان قنطاطی دچار سردرد شدید و رنج آوری میشود که قابل شرح نیست • در پایان این گفتگو از خواهش کردم ، - اجازه دهد تا چند بیمار را نزد او ببرم • اوقبل کرد اما اضافه کرد که دوکتور نیست و تنها آنچه را می بیند میتواند بگوید •

چند بیمار به درخواست من پذیرفته شدند • یکی از - بیمارانی زنی بود که بسیار کم راه صفت • خانم ((بولیانثودو رونا)) پس از چند دقیقه به این زن گفت ((شما هیچ بیماری جدی ندانید ، دوا نباید صرف کنید تحرك ندانید و همین مسئله موجب ناراحتی جسمی شما شده است)) ان زن تأیید کرد که بسیار کم راه - صبرود و دوا نهاد میخورد • مورد همانسانی که دل درد داشت بیمار دیگری بود که خانم ((بولیانثودورونا)) حاضر شد او را ببیند • مکالمه نبرین او و بیمار رد بدل شد •

- شما بعد فده لوزا -
المعدہ چیست ؟
- بله نهرا دکتر شفاخانه محل راجع به آن اخیراً با من صحبت کرده است •

- این غده شما ملتهب است • شما دبروز شروب نوشیده اید • در حالیکه مشروبات الکلی برای شما خوب نیست •

مرد بیمار با چشمانی متعجب تأیید کرد که روز گذشته کسی شروب خورده است • اگر من با چشمان خودم شاهد این - صحنه نبودم هرگز نمیتوانستم

- ((حادثه مربوط به مرگ صنیعی خانم ((نهودورونا)) در سال ۱۹۲۸ اتفاق افتاده بود ، اما من حدود دو سال پیش نخستین خبر را راجع به این ماجرا شنیدم • ابتدا باور نمیکردم اما وقتی پنج الی شش بار از - دهانهای مختلف اخباری مربوط به قدرت مانوق انسانی این زن را شنیدم تصمیم گرفتم شخصاً به دیدار او بروم و آنچه را با چشم خود می بینم برای خواننده گان بنویسم • او که دارای قدی متوسط

پوستی تیره و چشمانی تیره ای و مات میباشد همراه دختر و - پسر محل لث دهک اپارتمان - زندگی میکند • پسر دیکوش برای خدمت سربازی اخراج شده بود • همه چیز حکایت از زنده گی یک خانواده مادی داشت • او مرا که همعانی ناخوانده بودم ، با مهربانی به خانه لث پذیرفت • هنوز نهدانستم صحتم را از کجا شروع کنم که او خودش پیشقدم شد و پرسید •

- میخواهید بگویم چند ساعت پیش چه خورده اید ؟
- حتماً (هنوز ناها رنخورده بودم و با این اساس که او دچار اشتباه خواهد شد ، اعلام آمادگی کرده بودم)

- شما فقط یک نوشیدنی قوی رنگ خورده اید • چیزی شبیه ((گهسل)) دهانم از تعجب بازماند • او درست میگفت • من چند لحظه پیش در رستوران محله یک گلاس ((گهسل)) خورده بودم • لیکن حقیقت بود ، او با چشمالش - معده و روده های مرا میدید و این کار برایش بسیار مادی بود • مادتی با یکدیگر گفتگو کردیم و - حادثه ۱۰ سال قبل را مرور

شناختیم رساندند اما دوستی تلاش دوکتوران برای نجات او - ((ظاهراً)) بجائی نرسید وزن برای کالبد شکافی و انجام مراسم تدفین به سردخانه انستیتوت طبی منتقل شد • در همین سردخانه وقتی یکی از مصلان طبی با چاقو قصد داشت تسمتی از بدن جسد را ببرد احساس کرد بدن زن تکان میخورد • همان ساعت زن را به شفاخانه منتقل کردند و بعد از دو هفته زن به هوش آمد و از مرگ نجات یافت •

زن نجات یافته حدود ۶ ماه نتوانست بخوابد و سر انجام بنا بر خواست خودش به خانه منتقل شد و در آنجا توانست پس از تلاش بسیار بخوابد • او پس از خوابی طولانی که حکم داروی شفا بخش را داشت وزمانی که احساس کرد کاملاً صحتمند است یک روز از خانه بیرون آمد • او اکنون و پس از ۱۰ سال ، ان روز تابهی را لیکونه شرح میدهد •

((انروز صبح پس از چندین ماه از خانه بیرون رفتم تا انسان بخرم • در ایستگاه سرویس زنی منتظر ایستاده بود • وقتی از کار او عبور میکردم ناگهان دچار سرو چرخش شدم چه آنچه می دیدم باور نداشتم • من آن زن را کاملاً همان می دیدم وقتی بیشتر به او نزدیک شدم از زمان لباس و پوست بدن او داخل بدن او را کاملاً میدیدم • اکنون که این لحظه را برای شما تعریف میکنم تقریباً از چیزی مادی حرف میزنم ولی آنروز تصور میکردم نبواته شده ام و گاهوس می بینم •))

روزنامه نهی که شخصاً به ملاقات این زن صعب رفتن می نهادم •

یک زن ۴۷ ساله دنیا ی طبابت را دچار حیرت کرده است • او میتواند با چشمان معمولی خود نه تنها همه انسانهای روی زمین را برهنه ببیند بلکه چشمالش قادر است از پوست و گوشت انسانها نیز عبور کرده و آنچه را در داخل بدن انسان است ببیند •

این زن که ((بولیانثودورونا)) نام دارد و تا کنون بارها برای تشخیص بیماریهای پنهان به دوکتوران شوری کمک کرده است • این زن صعب را اخیراً یک روزنامه نهی جستجوگر ملاقات کرده و آنچه را با چشم های خود دیده برای خواننده گان جراید نوشته است •

((بولیانثودورونا)) در سال ۱۹۲۸ در یک معدن ذغال سنگ و بر روی یک جرمجیل کار - میکرد است • او در این زمان ۳۷ سال داشته است در یکی از روزهای این سال ، کپسل برق ۳۸۰ ولتی پاره شده و - روی (بولیانثودورونا)) می افتد • فقط پس از پنج دقیقه او را به

این صفحه را هرگز نخوانند

سقط عذری و خطرات آن

چون سقط های عمدی و رضا بون در رحم بوده که این عمل همیشه در رخا و بیخانی انجام میگیرد لذا خالی از خطر نمیباشد و مسومیت های عمومی ضایعات زیر سقط کننده مرهات بهداشتند پس باید علاوه بر عفونیت رانی نماید. علاوه بر خطرات سقط عذری که همراه با خونریزی در عفونیت ها و مسومیت های عمومی است. سقط های عمدی در صورت اغلب به علت آشنایی به تشريح سقط های عمدی و کورنا های رانی و وضع دستگاه تناسلی زن، با بکار مکرر مخفی در چار التهابات و بروز اختلال در تخم گذاری و سقط عذری در چار التهابات و مسومیت های عمومی است. سقط های عمدی در چار التهابات و مسومیت های عمومی است. سقط های عمدی در چار التهابات و مسومیت های عمومی است.

پدیده های روانی و...

ناتوانی جنسی مرد و سردی زن تعاناتی از کمبود ترشحات غده در روزی (هورمونها) نیست بلکه پدیده های روانی نیز در ایجاد این زمین نقش مهمی ایفا می کند. این پدیده ها را کمپلکس می گویند. کمپلکس پیوسته در اشخاص زود رنج و تنوشی به شدت نیست یعنی در اکثرین می یابد. بطور قطع هر نوع کمپلکس نمود کرده و گسترش می یابد یا محرومیت از سعادت ولذت ناشی از میل و پس زده به خود و غده داده است. نسبت که شخص مدتی به خود و غده داده است. همچنان کمپلکس های جنسی همیشه توأم با کمپلکس های دیگر است مثلاً کمپلکس تنوشی و عدم تأمین این خانواده ها همیشه نگران آینده بوده که ایسین تنوشی روی اعضایشان تأثیر کرده و تولید کمپلکس می نماید.

نوبت ماهانه بیدار ز ولادت

زنان شیرده معمولاً قاعده نمیشوند که این امر در همه بکسان نیست. عده ای ممکن است در ایام شیردانی یک یا چند بار قاعده شوند و این دلیل بر تخم گذاری است. پس امکان حاصل شدن برای زنان شیرده گاهی در صورت عدم خونریزی ماهانه نیز وجود مییابد.

مشوره های برای زنان

قاعده ای و علت آن

بلکه پس از مدت کوتاهی حل شده و مضمحل میگردد. به همین علت رحم، از تجهیزا حاصله که برای ماه آینده نمیتواند مفید باشد صرف نظر نموده و سایر تغییرات هورمونی که ایجاد میگردد، آستر بر خون مذکور را به صورت خون قاعده ای دفع میسازد و به این ترتیب دوره ماهانه شروع و بعد از چند روز - خانه می یابد.

ایام عادت ماهانه از ۲ الی ۵ روز است و البته تا هفت روز هم دوام می یابد. و در هر ماه بطور متوسط ۵۰ الی ۶۰ گرم خون دفع میگردد. البته بین ۳۰ الی ۱۵۰ گرم هم طبیعی است.

لخته شدن خون قاعده ای خون قاعده ای معمولاً لخته نمیشود ولی لخته های کوچک آن طبیعی بوده و در صورت دیدن لخته های بزرگ باید به دکتر مراجعه شود.

عادت ماهانه اکثرآ توأم با درد و ناراحتی بوده که علت آن بهم خوردن تعادل هورمونی می باشد.

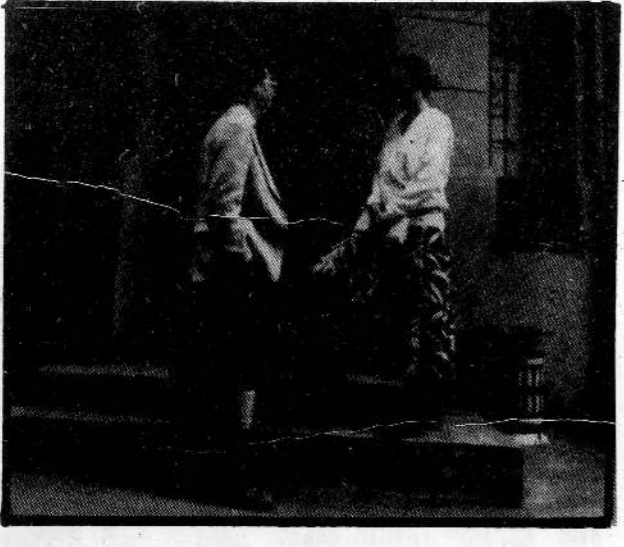
استحمام کردن در هنگام عادت ماهانه مفید بوده ولی مشروط بر آنکه آب زیاد سرد و زیاد گرم نباشد. در دوران قاعده کسی ورزش نیز مفید می باشد ولی از انجام کارهای سنگین جلوگیری گردد. و هم در دوران قاعده کسی از تنگ های پان استناده شود.

توجه به نظافت و جلوگیری از کارهای خسته کننده و جلوگیری از ابتلا به سرما خوردگی و گسی در ایام قاعده کسی پیش از هر وقت دیگر ضروریست زیرا هنگام قاعده کسی حساسیت و تمایل به ابتلا به بیماری های عفونی خیلی زیاد است.

در ایام قاعده کسی باید از هر گونه شستشوی مهمل خودداری شود و حتی از مقاربت امتناع گردد.

اصولاً تخم کاملی که لقاح پیدا نکند بدرد بدن نمی خورد.

شوهر خود را امتحان کنید



دواشناسی

- ۱- آیا حایون و کرم دندان را در تشناب روی آینه می باشد؟
- ۲- آیا نهایت بی مهمل است که والدین شمارا ببینند؟
- ۳- آیا زمانیکه خانسه می آید سلام میدهد؟
- ۴- برای هر بلی ۳ نمره:
- ۵- برای هر ن ۲ نمره و برای بعضا یک نمره بد هید. اگر مجموع نمرات از ۱۰ الی ۱۲ باشد شما شوهر ابدالی دارید.
- ۶- اگر نمرات از ۱۳ الی ۱۶ باشد شوهر شما عاقل و هوشیار است.
- ۷- اگر نمرات از ۱۷ الی ۲۰ باشد وضع نامیل بعضا دستخوش رنجش و انحطاط میگردد.
- ۸- اگر نمرات از ۲۰ الی ۲۴ باشد شما شوهر شما باعث بوجود آوردن جنگ و جدل در خانه میگردد.
- ۹- اگر نمرات از ۲۵ تا ۳۰ باشد شوهر شما آنقدر نوا نوا دارد که ما تمجب میکنم چطور میتوانید با وی زنده گی کنید. بشرطیکه جوابات همین بوده باشد.

خنده بکشد

روئیدن نباتات

د و نغز هقان د رباره نواید
 باران صحبت میگردند . اولی
 گفت: اگر د و رز د یگر بازه همین
 ترتیب بیارد هرچه در زیر خاک
 کرده ام بیرون خواهد آمد
 د وی گفت: محسّر ای خدا
 همچو آرزوی مکن که من چند
 روز قبل زم را زیر خاک کرده ام .

راست بگوئید

خانمی را برای ادای شها -
 دت به محکمه احضار کردند
 بودند . وقتی که قاضی از او سنش
 را پرسید ، خانم گفت : بیست و
 هشت سال .
 قاضی گفت :
 - ابره قبول میکنم ، اما حالی
 باید قسم بخورین که بعد از ی
 هرچه از شما پرسیده میشه
 راست بگوئین .

حرکت زمین

نزد کسی که دام نشه
 میکرد صحبت از گالیله شد که
 حرکت زمین را ثابت نمود موزحمت
 زیاد ی متحمل شده است تا ثابت
 نماید که زمین میچرخد . شخص
 نشه گفت: گالیله بیهوده آنقدر
 زحمت کشیده برای مشاهده
 چرخیدن زمین صرف یک بوتسل
 و سکنی کفایت میکند .

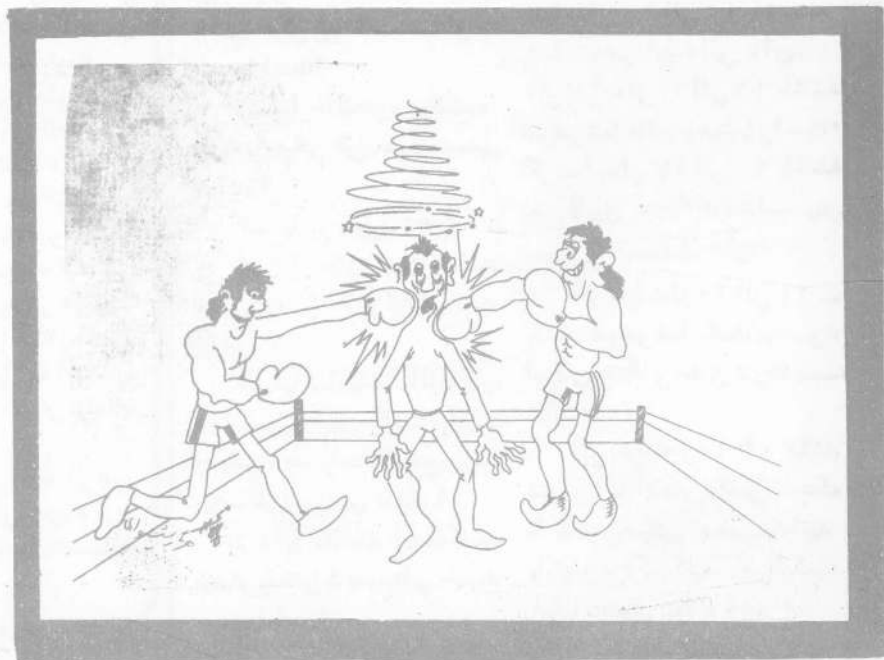
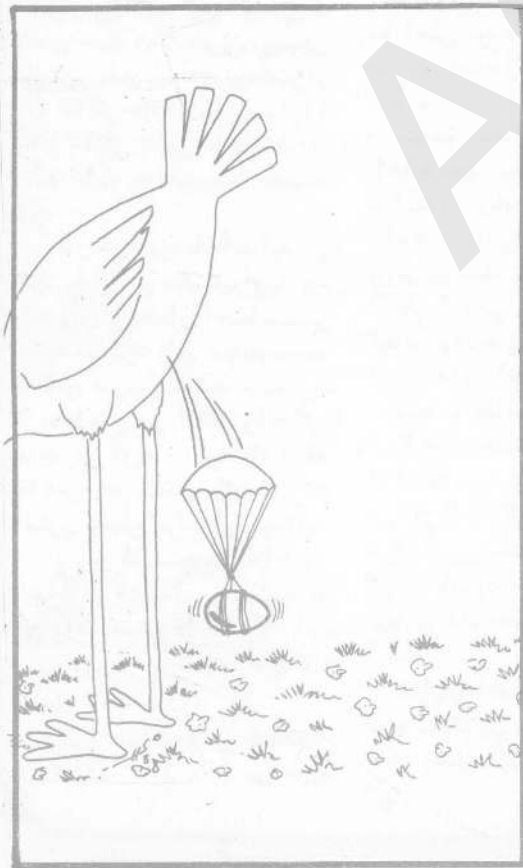
آدم و سواسی

شخصی که مبتلابه مرضی
 روانی و سواسی بود انگشت
 سیاه اش اتفاقاً در نجاست
 فرورفته و آلوده شده بود . هر
 قدر فکر کرد که به چه وسیله
 میتواند از انگشت رفع نجاست
 نماید چیزی به عقلش نرسید .
 بالاخره تصمیم گرفت تا نزد
 نجار رفته و انگشت خود را بااره
 قطع نماید . به محض اینکه اربه
 انگشت او تاسر کرد و سواسی
 تاب نیاورده با گفتن کلمه آخ -
 انگشت را بد هان گذاشت .

چلو صاف



زیر نظر جلال نورانی
 کارتونها از عیبر بشینواری

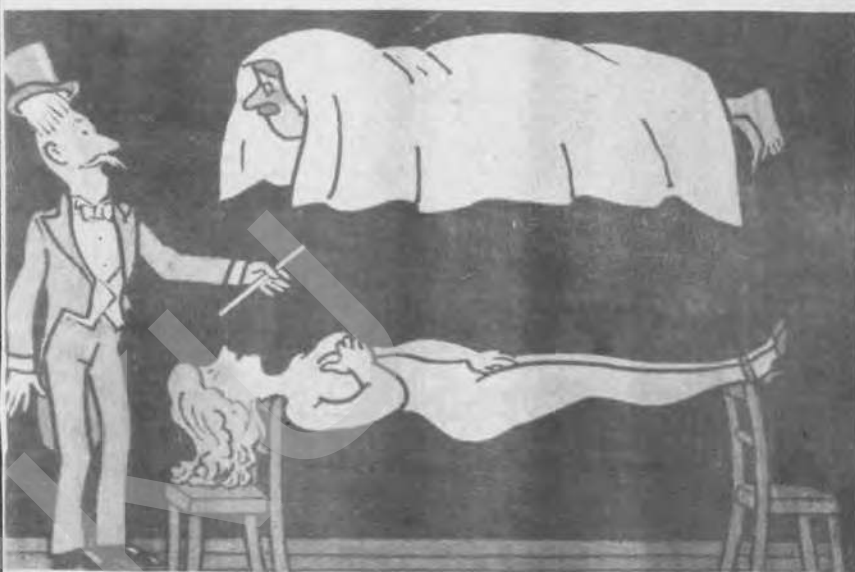
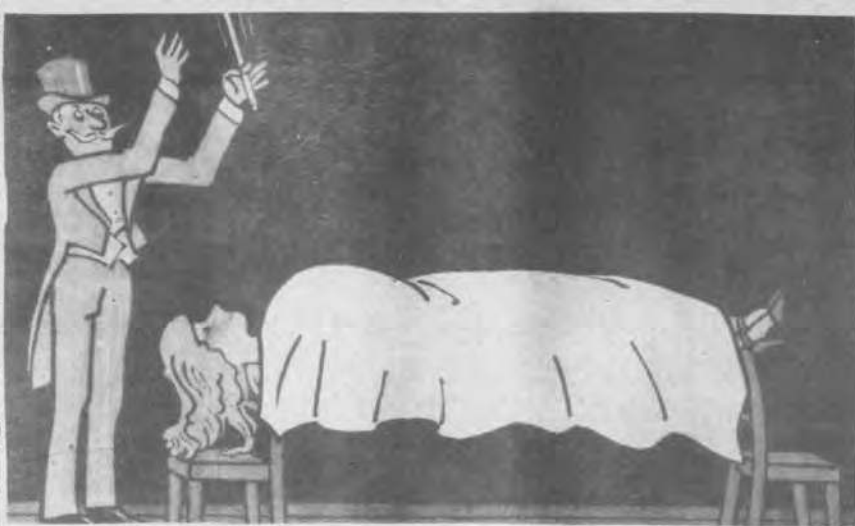


علی مشتری

دیپلوم جفا

تخصص در فن عاشق کشی ای بیوفا داری
 ز دانشگاه جور و ظلم دیپلوم جفا داری
 به مضمون ستکاری گرفتی نمره اعلی
 ز کالج های عیاری شهادت نامه ها داری
 بدست آوردی لیسانس محبت چون عزیزمن
 بحال زارمشتاقان تغافل پس چرا داری
 چو دادی امتحان خویش در کانکور طنای زنی
 هزاران دل ربودی باز هم جان اشتعاده داری
 گرفتی تا که دکورای علم دلبری جانم
 به تشخیص مریس عشق دست منتهد اری
 معادل تابه (ام بی بی اس) از با کولته خوبی
 گرفتی ماستر آف ساینس جفا را ادها داری
 نمودی باس بوهنخی به فن فتنه واقسون
 به بوغننون مهریان کون غوغاییا داری
 برفتی تا که فیلولو شیپ به نزد رب نوع عشق
 بدست خویش اسنادی ز زهره در سعاد داری
 سکلرشپ گرفتی در فنون عشوه و غمز
 به تالیف کتب در عاشقی تصنیف ها داری
 گرفتی تا که لیدر شیپ بسی شاگرد ها همچون
 بریژیت، مارلین، جینا، انیتا، سونیا داری
 به یونیورسیتی رهائی ترا تحصیل حاصل شد
 ستمهاد رستاز دوره حسنیت بما داری
 اسپتانت نزاکت گشتی وهم فیلسوف عشق
 که بازار فلسفه بافی چه بر ما جرآ داری
 شدی تا شیف کلنیک جانمن سوگند باجانت
 به تیرو مای سین لعل خود جان راشفا داری
 نگاه سحر کارت نرس بیبار تو میباشند
 قسم با چشم فتانت بلب آب بقا داری
 به مترو کفرانس خود به سالون دل آزا داری
 برای دل هزاران رنج و درد هم روا داری
 برویسر شدی در علم نازی نازنین من
 که دردوران استادی چه حاجت عاروا داری
 به لبراتور هجرانت وجودم تجزیه کردی
 هنوزم جستجو درات خاکی در هوا داری
 توجون ترکیب علم وحسن را کسول زیبائی
 برای نسخه بیمار عشق خود دواداری
 به چشم مست تو صد نشئه اسکاج و سکی است
 رموز کیمیای حسن در زلف رسا داری
 نجات ده زمکروب رقیبان ای بزشک دل
 به مرارید دندان بنسلین بی بها داری
 ز قتل بی گناهان کوی خود را کر بلا کردی
 ز خون مایبی خویش منتشور حنا داری
 چرا میگردی ابریشم دل باخنجر مژگان
 گراز خون شهید خویش جانمن حیا داری
 ز مورین نگاهت خوا برفته جمله اعصابم
 چه هینوتیم واقسونی بچشم سرمه ساداری

بقیه در صفحه (۸۷)

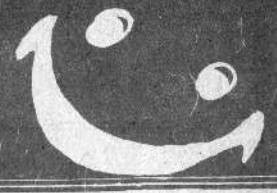


چای تعجب نیست

عالم برنج

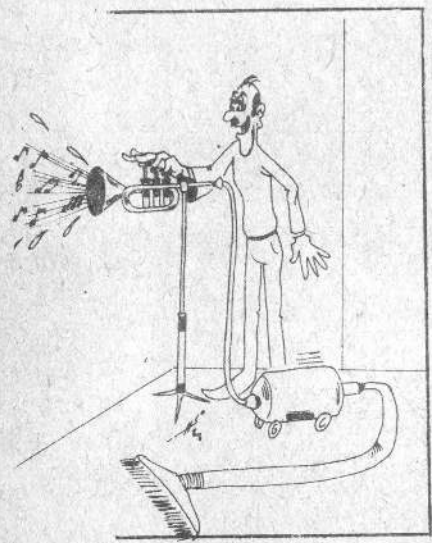
گفت نه . گفت پس اول برو
 آنجا وبعد اینجایا . شخص
 گفت: پس آنکس که قبل از من
 آمد چرا راهش ندادی؟ شعوم
 گفت او در دنیا زن دانست
 و بالاتر از عالم برنج را طی کرده
 بود . شخص گفت: من هم زن
 دانستم عورتی یکی سه زن ، زن -
 اولی ام مرد ، دوم را گرفتم .
 دومی مرد ، سوم را گرفتم .
 شعوم گفت: هر کس که عالم
 زن داری را یک دفعه سپری
 کرده باشد و خلاصی یابد
 ولی باز دوباره خود را گرفتار
 کند دیوانه محسوس است چه رسد
 به آنکه خود را دفعه سوم هم
 مبتلا نماید پس تو پاک دیوانه
 هستی و ما بخاطر آسوده گسی
 دیگران دیوانگان را به بهشت
 راه نمیدهم باید زود تر از اینجا
 یکسره به جهنم بروی .

کشیش به مرد میگفت که:
 حضرت شعوم در آن بهشت
 کلید های بهشت را به کمر آویخته
 خنسی وندیا اشخاص را منجیده
 بهشتی را به بهشت و برخی را
 به دوزخ میفرستد . پیشتر آمد
 که وارد بهشت شود شعوم
 بر رسید عالم برنج را طی کرده
 در اینجا آمده ای یانه؟ شخص
 گفت عالم برنج را طی نکردم اما
 در دنیا زن گرفته و عیال دانستم .
 شعوم گفت پس کافی است
 بیا وارد شو .
 شخص دیگری آمد شعوم
 بر رسید : برنج را طی کرده ای؟



ماجرای کوزاویل

زای



کار روزی داشتیم باید تمام میکردم
بهر حال کدام د راي خوب را براي
ريزس میدانی ؟
تحویلدار خود را د ریکی از چوکی
ها جا بجانموده و دستي به ریس
خود کشید و گفت:
- من د راي بسیار خوب
و موزی را میشناسم ، به شرطی
که آنرا پیدا کرده بتوانیید .
فقط شش تابلیت آن را بنوش جان
کبید ، ریزش شست کارش می رود .
پرسیدم : این تابلیت چه نام
دارد و ساخت کجا است ؟
تحویلدار خندید و گفت:
اگر چه د راي ساخت وطن ماست ،
ولی متاسفانه پیدا نمیشود .
واگر پیدا هم شود تنها د ریا زار
سیاه یافت می شود .

دلم راتنگی گرفت ، گفتم :
بابا اینقدر فلسفه نگو نام د را را
بگو باقی کارها را بمن بگذار .
گفت : نوشته کبید ، نامش
(کوزاویل) است . این قسم
تابلیت زورون داراست ، اگر
یافتید زیاد تریگرید . اولاد
دار هستید بدر تان می خورد .
وقتی نام (کوزاویل) را شنیدم
خندم ام گرفت و گفتم : بابا
کوزاویل ساخت شرکت هوخست
افغانستان است پیدا کردی
چه مشکلات دارد .

تحویلدار بازم دستي به
ریش مبارک کشید و گفت : خیر
باشد منم این ریش را د راسیاب
سفید نکرده ام آنچه میگویم
دیده میگویم .

خلاصه یکی دو ساعت دیگر
نیز بهر شکلی بود در دفتر
سپری شد و بعد از چاشت کلایم
راتا گوشها کش کرده چیه یخن
بالا یون را بلند کردم و کمر بند
را محکمتر از روزهای دیگر بستم
و در اولین دوا فروشی که سرا
هم بود بسراغ کوزاویل داخل
شدم که جواب رد شنیدم . پشت
سرم را خاریده بسرعت د ر حالیکه
دستمال رابه بینی گرفته بودم
به دوا فروشی دومی رفتم ،
انجانیز د رافروشی باخونسردی
شانه ها را بالا انداخت
و گفت :

فردا وقتی به اداره آمدم
همکاران هر کدام از تجارب خود
به من قسه ها گفتند و انداخته
های تجربی خود را د ر اختیارم
قرار دادند .

یکی گفت : بدل من میکسی
فورا خانه برو ، ماد را اولاد هارا
بگو که کسی آتش بسته کند . یک
کاسه نوش جان کن . لحاف را
سرت بپنداز و استراحت کن
تا فردا گل واری جور میشوی .

دیگری گفت : نی ، فایده ندارد
فقط بعد از چاشت یکبار خود را
به دکان لاله (حکم چند) عططار
برسان یک خوراک جوشانده سینه
بخور و شب وقت خواب یک
دو کیلاس آنرا سر کن صبح رنگ
ریز ترا بینی .

سومی گفت : این کارها بگذرد
نی خورد کسی واسلین جوهر دار
(ویکر) پیدا کن . وقت خواب
مادر غلام جان را بگو که انرابه
سینه و شانه ات مالند دهد . صبح
خدا ریزش را نیاید .

د ر میان این گفتگوها تحویلدار
د صاحب بازس شانه زده و چشم
های سرمه شده پیدا شد
و همینکه دستمال را د ر پیش بینی ام
دید از مصافحه با من خود داری
کرد . گامی به عقب رفت ایستاد و
گفت : خیر باشد ، نه که ریزش
دارد . ؟

گفتم بلی ، اوقاتم بسیار تلخ
است . و او بالحنی د لسوزانه
و اعتراض امیز افزود :
- نام خدا شما آدم دانسته
با این حالت د فتر چرا آمدید
گردنم رابت کرده انگتم والله

د ر یکی از شبهای سرد هفته
های اخیر خزان خروس عشق
د ر بغداد یکی از دوستانم بانگ
برآورد که ناگزیر د ر یکی از ستیزان
های لوکر مگر سرد مراسم عروسی
خود را برگزار نمود .

د ر محفل عروسی برخی به
بهانه گرم سازی محفل بارقص
و پایکوبی وعده می هم با سسر
کشیدن پنهنائی بیاله می خود را
گرم می ساختند . اما آنهنائیکه مثل
من نه استعداد رقصیدن
داشتند و نه خیال نوشیدن
مانند مرغهاییکه از باران
سایه دیوار پناه برده باشند
گردن ها د ر میان شانه هانرو
رفته دست ها د ر جیب هاد عقب
سبزها نشسته و منتظر مرخصی
شدن بودیم . بالاخره آهنگ
(آهسته برو) خوانده شد و عروس
بیچاره د ر حالیکه د ک می لرزید
د رکارد اماد قرار گرفت . مراسم
خانه یافت و مهمانان تبریک
گویان سالون را ترک گفتند .

حرف بین خود ما باشسد .
مخلص شما نیز از همان آدم های
ضعیف و نحیف و نازک نارنجی
هایی است که به یک پف سرد
و یک پف گرم میشود . آنشب
تا نکسی بدست آمد و تا بخانه
رسید سرما کار خود را کرد و آب
چشم بینی ام را جاری ساخت .
شب را هر طوری بود گذشتادم .



کارونها از شورتی

مادرای کوزاویل

حال است که قیمت تابلیت
دو افغانی است نمیدانم مرجعی
وجود دارد که برساند ...
و هنوز جمله اخیر را تمام نکرده
بودم که سید دوارا بر داشت
رفت. اینسو واتسو چشم
به جستجو پرداخت، ولی دوا
فروشی را در آن نزدیکی
نیافتیم. بشیمان شدیم، برگشتم
تا هر طوری شده حداقل یک
تابلیت بگیرم. دیدم طرف
سرویس دارالامان میرود. بی آنکه
به چیزی توجه کنم به شتاب
طرف او دیدم و داد زدم:
بچه جان! بچه جان!
و هنوز چند قدمی ندیده
بودم که پام روی پوست کیسه
آمد. بی محابا به فرق خوردم
و دیگر ندانستم چه شد. وقتی
چشم کشیدم اشخاص را با چپین
های سفید در اطراف خود یافتم
نالس کان روم راسوی شان
گشتانده پرسیدم: تابلیت
کوزاویل دارید؟

سرویس رساندم. روز واقعا
فا وقت شده بود، نیم ساعت
در ایستگاه منتظر ماندم. بی سر-
و پس آمد که از درود روزهاش
ادم اویزان بود. در جیبم صرف
صد افغانی داشتم. با مشکلات
زیاد یکی از تاکسی رانها را راضی
ساختم که در برابر نمود افغانی
مرا به بل باغ عموی برساند. با خود
محاسبه کردم که از ده افغانی
باقیمانده اگر فی قرض تابلیت د
افغانی باشد، چار قرض تابلیت
کوزاویل خواهم خرید و دو افغانی
دیگر را کرایه سرویس نموده خود
را خانه خواهم رساند.
وقتی در بل باغ عموی از تکسی
پایین شدم هوا ریه تاریکی میرفت
از دوا فروشی های سیار اثری
نبود. چشم عقب بچه های دوا
فروشی می گشت. سرم کج شده بود
ناگهان یکی از آنها رایانتم، و به
عجله خود را نزد ترسانند
در رسیدم:

بچه جان، کوزاویل داری؟
وقتی شنیدم که گفت دارد.
چشمانم برق زد.
گفتم برکت ببینی، دانه چند
است.
با اختصار جواب داد: دانه
شش افغانی.
داد و دریادم برآمده چه

جان برادر، دواهاییکه من
دارم بدردت نمی خورد. (کوزاویل)
بیدار کن (کوزاویل) از شدت
عصبانیت داد زدم: برادر اینجا
دوا فروشی است یا دکان بقالی
باشنیدن اعتراض که امیخته
با عصبانیت بود، دستم سرش را
بلند کرد و باخونسردی توضیح
کرد. او برادر داد نزن، تابلیت
کوزاویل رابه دوا فروشی ها
نمیدهند. گفتم حتما از قصابی
ها باید برسانم کم.
د دستم باز هم لبخندی زد و -
افزود: نه در قصابی ها رحمت
نکن فقط نزد دوره گرد عادر بل
باغ عموی برو.
بدون خدا حافظی دوا خانمرا
ترک گفتم و خود رابه ایستگاه

متاسفانه کوزاویل ندارم.
بی آنکه دلیلی بگیرم -
ویا بشنوم برآمدم و در جستجوی
سومین دوا فروشی حرکت کردم.
از آنجا به دوا فروشی چارم، از آن
به پنجم، ششم و هفتم تا اینکه
بالاخره نزد یک بود مایوس شدم.
از بس های شعری کمک گرفتم
و به سراغ دوست دوا فروشم به
(سرای غزنی) رفتم. به مجرد
یکه داخل دوا فروشی شدم
د دستم تکلیفم را تشخیص کرد
و گفت: نه که ریز کرد مایه.
گفتم آنچه عیان است چه
حاجت به بیان است. آمده ام -
دوا میخواهم. دستم که مصروف
اجرای نسخه های مراجعین بود
بابی اعتنایی گفت:

باملاحت گفتند: متاسفانه
معالجه شما با تابلیت کوزاویل
نمیشود. زیرا هم سینه و بغل
شدید هستند و هم جگر
تان شکسته که مدتی در شفا -
خانه خواهید ماند.
ومن بارد یگراز هوش رفتم.



بهترین کست های موسیقی را تقدیم مینماییم:
فرمایشات علاقمندان را
در تهیه انواع کست های
موزیک
موسیقی سازی و آوازی را به سیم تهریو فونیک می پذیرد.
فرهاد موزیک به برنده گان جوایز مجله سپادون
استرپو
مطابق نظرشان کست جیره میدهند
آدرس: مارلیت جمهوری

لنډه داستانون

له نيم کسبو کرکي

د سهار رڼا لگيدلی وه، د درندو قد مونوازان نه کوي ته راتلو د کوي يولگري د اوسپنيزي د روازي کرکي ته زړورته شو، نور هم د خه نوي خبرې منتظرو، ولاړ ملکري ناستوته د شاله خوا لاسو خونخواوه غلي وپوښتيد، خه يې زويل:

— قدم وهي ښکاري!

د کوي درې څلورتنه ملکري نهل وروپورته شولو د هغه د ليدو انتظار مويوست، لکه چې د د هليز د ټولو کوټونه سر زده راپورته شوي وو، اوتولو د نښينه يې کرکي خخه د د هليز په کم سارې سطحه سترگي گندولې وې، کرکي کوچني وه، هنداره هم د يوه کوچني اوکس سارې وه، يوازي سترگي بسري نښتې شوې، او بهر د هليز ترې معلوميد، دوه تنو په يووخت کې نه شواي کولی چې له کسبو خخه په يو ډول د هليز وروښي او خپلې سترگي به د هليز وگندي، هرڅو تانې او يا يوه دقیقه وروسته د اوزده اوتنگ د هليز خخه هغه به درندو او پخو گامونو تيريد، او بيا بيرته راستنيد، —

غوښتل يې ښه چاپک اوچالان لارې، غوښتل يې ځان سترې کسري، غوښتل يې په دې ډول د اوزدي شپې اوورځي د کښينا ستو اوچرت وهلو نفاضد له کړي، هغه ښه چاغ او منډلی او قوي



د کرگو ليکنه

● د تنگي کوي د اوسپنيزي دروازي له کوچني نښينه يې کرکي خخه يوازي د کم سوري د هليز لزه برخه برېښيد، د هليز تنگ وو، خو اوزده يوازي دوه تنه په کې مخامخ تير وپير کيدلی شول

سري وه د هغه د خ لويه ښکلی او هيبتناکه کاسه هم بشپړه، — د کوچني هنداري خخه نه برېښيد، خوموز ټول د هغه له نامه سره پوره بلد وو، د هغه په باب موږ يې خبره اوريدلې وو، پ يوي کيسې مو اوريدلې وې، هغه مشهور سري وو، اوبه ښه نيك او ميسره نامه ياديد، د اوتول او ټول د هغه ليدو ته زموږ د تندې سبب وو، موز ته د هغه خبرې هم عجيبې برېښيدې، د يوه تلو سه مودر لود، چې دې به خرنګه خبرې کوي، د کشرانوسره به خرنګه خبرې اترې کوي، پړا يادي به د خپل وخت د ښه تيريد لو له باره د خپل پام او فکر د بدلولو له پاره په قطعې سات تيروي اوکته، اوس طرح به هم، دا او داسې نورې د يوي پوښتنې له موز سره وې، زموږ د هر يوه په ذهن کې دا ډول د يوي پوښتنې گرځيدلی، هغه وخت موز دې يوازي له کرکي خخه ليدلی شو، اود هغه په ليدو به موز له هر پوسره په سلهاو پوښتنې راتولي شوې، اوچې کله به مو په د هليز کې په تصادفي توگه پوخ راغی، ټولو به ورته د يوه مشريه توگه د درناوي سرکښته کاوه، هغه به هم په دېکې مينی سره همدې ډول جواب وايه، په فکر کې به روان وو، قدم به يسي

واهه، خوموز ته د اېوښتنه تر هر څه زياته تکراريد، چې هغه لاتر اوسه ژوندي دي!

بويسين د هليز چې د تازه او نم جنو سمندو د لنده بل اود لمدو خاورو مست بوي تړي خانه او د د هليز د ټولو د وارو خواو کوټو او سپنيزي تنې او پر هغه سر بيره د د هليز روزه چې د اوسينو د کلکواو پندو ميلو خخه جوړه شوې وه، د د هليز هره کوټه دوه په دوه يادري متروکې جوړه شوې وه، يوازي د يوه تن له باره جوړه وه، خود اوسيدونکو شمير په کسې څلورونو تنو رسيد، اود خوب په وخت کې به د يوه سختی سره په دې او بڼتلی شول.

خوبياوړي او قوي هيکه — ښوونکي به موز هر سهار په همدې شان ليدلو، يوازي د کوچني هندارې له شاه خخه خو د دې اجازه نه وه چې د هغه سره څوک له نژدې وگوري، نژدې دوه مياشتې په همدې شان تيري شوې.

په همدې شان چې لمر له کوټو ليرې وو، له تشنابون ليري اوله د هليز نه ليرې وو، د لمر انتظار او هغه ته ځان لوڅول او ټولو هيلو نه دمخه وه.

يوه شپه چې د مني يخنی لگيدلی وه، مياشت زړه شوې وه.

وچه يخنی لگيدلی وه، تورتم د لويو اوويزونکي کلا په بيلو خپلې وژري غوړولې وې، په د هليز کې هم چوپه جوياوه، د پيره دار په اجازه په غلجکې توگه د لاس وينځلو په بهانه د تشناب د مخې د هليز ته چې له عمومي د هليز خخه ورته لاره تللې وه ورغلم، په همدغه شيبوکې ښوونکي په د يويو يخسو قدمونو د تشناب د مخې د هليز ته چې د وچو ډول يو اود باتسې خوراکی شيانو خوروي تړي خانه رانوت، غلې ودرېد، د سترگسو په اشاره مې ورته خپل درنا وي پرځاي کړ، هغه هم سرخوخواوه، د مني پخ اوسنور ياد چنگاري کاوه، د ياد خچو د د هليز د کوچني اوچکې کرکي تنې نخولې، خو د هغه په ليدو د اواز جهيران شم.

زه هم غلې ودرېدم، زړه مې به توبونو پيل وکړ، هغه مې له نژدې ولید، د پير متين او باوري له ما سره د هغه د ليدو د يوه تند موه، د اوارمې له نژدې ولید، خواکسې راسره ولاړ وو، يوازي په سترگوسې ورته درناوي وکړ، خموره خوشاله شم، نه پوهينم، له هغه وخته اوس يې وروخت تيردي، يوانسان مې ولید، پوپياوړي او دارادي خاوند انسان، يوي پرواخو عاشق انسان، په درنگ سات کې

مې خپلې دوه سترگې څلورکړي او د هغه د ټول قد او قواري به تماشه بوخت شم.

فکرکوم خه وينم، خوب دې اوکته خيال، هماغه ميره چې مایسې د يوي کيسې اوريدلې وې، د هغه د ويلار او شهادت کيسې، د وطن سره د مينې.

باس اوچتی کرکي، چې د مني سره ياد زنبوه خپه ورو هله، کس يې ناري کړ، د هغه پام به يې لزيدل کړ، پورته به يې وکتلی او بيا به يې بيرته ځان ته فکر شو پرسر به يې لاس تير کړ، سگرت يې لاس کې وه، يې پرواي خښلو، يوه گړه به يې په خه خبره فکر وکړ، او بيرته به يې د سگرتو لوگي په وړاندې خپلې سترگې پټې کړې.

غوښتل مې چې وي پوښتم، خه پوښتنه تړي وکړم.

خوله به مې پوښتنې ته جوړه کړه، خوبيرته به غلې شم، هغه متين ولاړ وو، هغه پوهيد، چې زه خه وخت دې د هليز ته راغلی يم، خو ما يوازي د هغه په باب کيسې اوريدلې وې، د هغه د ژوند خيال مې نه کاوه، فکرې نه کاوه چې هغه به ژوندي وي، خسو هغه سات مې په سترگوليد لسو، د خوب او خيال په خيره، هماغه چې هروخت به په غونډ او او محفلونو کې ياديد، شاگرد انويه ياد اوه، افسرانو په ياد اوه، عادي خلکو به ياد اوه، يومر څو لري مجرب معلم، خود اوخت مې هغه يوازي دوه قدمه وړاندې ليدلو.

په درنگ سات کې مې د هغه د فکر وواو سوچونو جاج واخيسته، يوه شيبه فکر وېړي، و، خه چيرت اخيستې و، نه پوهينم لکه چې د وهلو ټکولو او شکجو حالتو نه زرياد شوي و، حتماً چې زرياد شوي به وو، حتماً چې زرياديدلی به، خود ومره يې نه زورولو، د ومره يې د برښنا په ټکانونو، وهلو ټکولو ختلو او کوژيد لو فکر نه کاوه.

هغه له نورو کسانو گونښی گرځيد، له چاسره به يې نه کيناسته

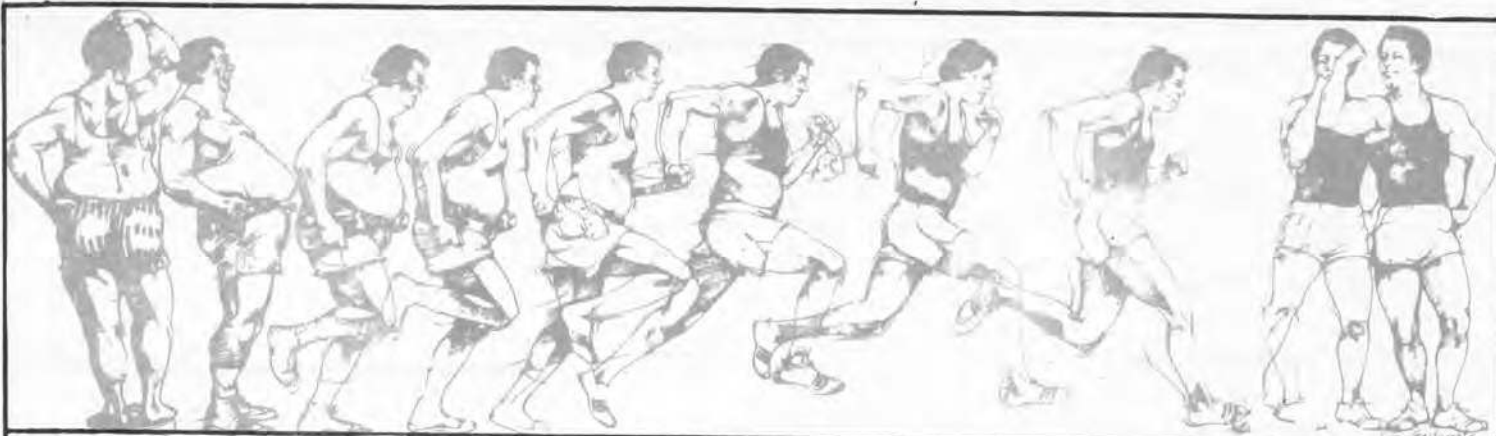
له چاسره يې زياتې خبرې نه کولې، يوازي د بهرته راتلو وخت کې به يې يوه د يوال ته تکيه وهلی وه، غلې به ناست وه، سگرت به يې خښلو، او بيرته به غلې پاڅيد، ټولو کسانو د هغه درناوي کاوه، ټولو ورته درناوي کاوه، خو هغه به هم د سر په خوځولو د ټولو زندانيانو درناوي مانه ټولو ورته يوشان درناوي کاوه، خود يې ټول درناوي سره هغه يوتکی يوي خبرې او يو مطلب خورولو، هغه خه چې هغه پرې اوزدي اوزدې شپې سبا کولې، ورځې ورځې به يې پرې مانبام کولې، په دې ډول يې مياشتې مياشتې يوه پر بلې يسي شاتعبري ايښې وې.

هغه شکجن او وهلو ټکولو نه روځورولې، د برښنا ټکانونه يې د يې ليدلې وو، په ساعتونو او شيبو شيبو يې هوشه شوې وو، ټول صورت يې دا غ ا غ وو، د پيرکسان چې له نژدې يې پيژندل د هغه په تير د موز سره ختلې وو، هغه يې به خپه ورو هلی وو، وينې يې له پزي اوڅولې جاري شوې وې، خود دې ټولو د ومره نه روځورولې، يوازي يوي خبرې خورولې و، هغه خبره چې هېڅ چاته يې نه شوه کولې، له شرمه يې نه شوه کولې، په خوله يې نه راتله، او په خوله يې نه راوله، يوازي يوه خبره چې د خپل ټول ماضي او مستقبل سر مې تړلې بلله.

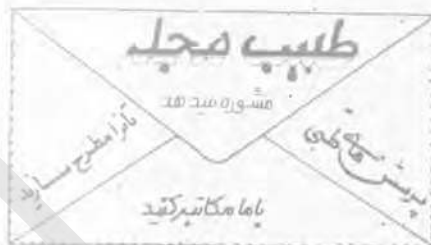
خولکه چې همدې خبرو او سوچونو په ټولو شپو او ورځو کې پرسر اخيستې وو، — ايا خلک به پرې باور وکړي، هغوي به داومنې!

— نه

اوحتماً چې بيا به يې د خپل بند يتوب په ټوله دوره فکر وکړ، د خپل بند يتوب خخه دمخه دوران باندي به يې فکر وکړ، له هغه دمخه به يې د خپل ټول کار او فعاليت په دوران فکر وکړ، خپله دنده به ورياده شوه، ټولگسې به



چرا چاق می شویم و چگونه لاغر شویم



چقدر انسانها از چاقی رنج میبرند؟ متأسفانه احصائیه دقیقی را در دست نداریم، ولی مطمئناً که میلیونها تن، اما بیایید بدانیم که چاقی چیست و چرا پدید می آید.

از نظر علمی چاقی یا افزایش وزن بدن زمانی رخ می دهد که مقدار انرژی گرفته شده (بشکل غذا) بزرگتر مقدار انرژی مصرف شده باشد. در عمل به عموماً هر ۳۵۰۰ کالری انرژی اضافی که وارد بدن ما می شود یک کلوگرام چربی (چاق) در صورت پخت ذخیره می گردد. اما باید به اخلاص نگاه کنید که همان همجنان برسانیم که افزایش انرژی گرفته شده تنها سبب بوجود آمدن چاقی می گردد، یوتیکه چاقی ایجاد شده در آن صورت حتی اگر انرژی گرفته شده و مصرف شده مساوی نیز باشد باز هم شخصی چاق باقی می ماند.

برای معیّن اسباب چاقی همچنان باید عوامل زیر را در نظر گرفت:

۱- تا به نیراک فعالیت عملیات در دفع انرژی، در حدود نصف انرژی که روزانه مصرف می شود، فعالیت های عملیات بدن

۲- چاقی بنا بر اختلال تنگی تغذیه:

چقدر باید غذا بخوریم و چه وقت باید سیر شویم، اینها همه در حالت طبیعی متوسط میکانیزم های تنظیم کننده تغذیه بدن ما تعیین می گردد. نزدیک شکر نارمل عمل تغذیه به تناسب ذخائر غذایی بدن تنظیم می شود و اگر ذخائر غذایی بدن در حد لازم برسد، عمل تغذیه بصورت اتوماتیک متوقف می گردد. اگر این میکانیزم نقصان داشته باشد، در آن صورت تغذیه به متعادل انجام نیافته و چاقی بوجود می آید. این میکانیزم در دو حالت نقصان مییابد:

روحي، چاقی، عقیده می است که در میان عوام موجود است. منی برای آنکه هر روز باید سرفوت غذا صرف شود و هر بار غذا نیز باید کافی و سیر کننده باشد. اطفال در اثر اصرار والدین در برابر این عادت شده و آن را در مراسم عمر حفظ می کنند. «پلاوتا» وزن بعضی اشخاص پس از استرس های شدید مانند مرگ یکی از والدین، بیماری شدید و حتی در حالات رخوت روانی افزایش خواهد یافت. شاید این افزایش وزن بدن به علت پناه بردن شخص به غذا خوردن برای رفعی از فشار روانی باشد.

۳- تاثیرات عوامل ارثی در چاقی:

نقصان های هیپوتالاموس: سبب آسیب مرکز تغذیه در مغز شده و بلا اثر چاقی را به بار می آورد.

۴- تاثیرات عوامل ارثی در چاقی:

می گویند که چاقی بصورت پنهانی شکل فامیلی دارد و غالباً به صورت ارثی انتقال مییابد.

اما درمان چاقی: نسخه تداوی چاقی در قدم اول عبارت از اینک دریافت انرژی را از مصرف انرژی کمتر سازیم. برای این منظور رژیم های گوناگون پیشنهاد شده است که اساس همه آنها را تقلیل مقدار کل انرژی دریافت شده - تشکیل می دهد. رژیم غذایی باید طوری باشد که بیشتر حاوی سلولوز بوده و از نظریاتمین ها غنی باشد. چگونگی رژیم را در کشوران برای بیماران معین می نمایند.

همچنان طبقه دوم استفاده از دواها برای کاهش آنها است، ولی دواها باید زیر نظر دکتور مورد استفاده قرار گیرد، زیرا بعضی دواها می ضد چاقی سبب تحریک سیستم عصبی مرکزی و بلند بردن فشار خون میگردند. بالاخره بطور مختصر تا کید می کنیم که هر چه شخص کار عملیات بیشتری انجام دهد، مصرف انرژی روزانه بیشتر شده و چاقی او سریعتر از بین خواهد رفت. بنابراین اجباری کردن کار جسمانی و منجمله انواع ورزشی، از اصول تداوی چاقی محسوب میگردند.



نورجه برونه

و خا کړوبه ها رابياوريد ، عوضش
آلوهاي تشنگ بپريد !
مردم با تعجب بسوي آن صدا
نزد يك شدند ، با تعجب بيه
دهن آن مرد نگاه ميكردند ، يكي
ميگفت : اين پير مرد ديوانه
است و گزبه آلوي بخته و خوشمزه
راكي در مقابل كتافات و خا کړوبه
هاي منزل ميدهد .

عده بي از دخترگان بسوي
خانه دویده و به جاروب کردن
منزل شان پرداخته ، باخس
و خاشاک و كتافات برگشتند ، آنها
زياد کار کرده و بخاطر عجله زياد
که فروشنده از نزد شان نرسود
باتلاش زياد خود شانرا دلسه
و مانده ساخته بودند .
مرد دهقان گفت :

هرکدام که كتافات
بيشتر جمع کرده ، آلوي بيشتري
براي من ميدهم .

دخترک ها باز رفتند و زود
زود به جمع کردن كتافات و خا کړوبه
به ها پرداختند .

لحظاتي بعد يكي در حالیکه
يك حوال خا کړوبه را بدست
داشت ، يكي يك خم کوچک
ود يگري دانشرا بر از كتافات
نموده بود ، بسوي کراچي
نزد يك ميشد .

يكي ميگفت : بين بد رجان
من چقدر كتافات زياد را جمع

کرده ام ، اينها يکساله كتافات
منزل ما بود که در هر گوشه کوت
شده بود . هرگاه روز ديگر
بيايي ، كتافات ديگري هم
در منزل دارم . ديگري گفت :
من هم يکسال است وقت
پيدا نکرده ام که گرد و خاک
و كتافات منزل خود را بيک
کم ، از ينيرو همه اتر را آورده
نتوانستم .

مرد خندیده و به هرکدام
شان آلو بالودان ودل شانرا
خوس ساخت ، دخترک ها
خنديدند ، و ديگران هم
خنديدند .

کراچي آن مرد بر از كتافات
شده بود ، اما الوهاکم مانده
بود .

درين اثنا يک دخترک
قشنگ تازه رسيد ، او فقط در يک
دستمالک خرد يك کمی خا کړوبه
را آورده بود ، مرد دهقان بسوي
دستمال نگريسته ، گفت :

آخ ، دخترک قشنگ !
تو بسيار کم خس و خاشاک آورد هاي
و براي آن الو هم ميخواهي .
دخترک جواب داد :

نخيره ، من دنبال الو
نيامده ام ، تازه ميشنوم که در
مقابل كتافات آلو ميدهند ، من
جستجو دارم که درين بييرل
كتافات اتر بياندانم ، من اين

کمک رابه همسايه خود انجام
داده و در رفتن خانه اش او را
کمک کرده ام . در منزل ما گرد هم
روي چيزي نمي نشيند ، بسوي
نظافتي اصلا کار خوبي نيست
بد رجان ! !

وقتي بيومرد اين حرف را
شنيد ، بي نهايت خورسند و خو
شوقت شده با خود گفت :

يا قتم ، به مرادم رسيدم ،
چه فکر خوب وجه جانس طلايي
بي !

خوب شد چنين آزمايشي
را کرده بودم . بايد همين
دخترک پاک و نظيف و کاري و
باري عروس من شود ، او يك خانم
خانه خوب خواهد بود .

مرد دهقان از دخترک
خواهش کرد تا سوار کراچي اش
شده ، با او به منزلش برود و نسان
جاست را با او بخورد .

بزودي عروس ان دخترک
قشنگ و ستره باسردهقان که
مثل او خوب و لايق بود بر با
گرديد .

دهقان اکنون بخاطر
خوشبختي و سعادت يگانسه
فرزند خود و خانواده آن خورسند
است و با انتخاب چنين يك عروس
مهربان و زحمتکش ، خانواد
کوچکش را خوشبخت مي بيند .

دريکی از دهکده ها
دهقانی زنده گي ميکرد . وي -
صاحب يك سنگ جابک ويک باغ
آلو بود . وقتي پسرش بيست ساله
شد ، خواست براي اوزن بگيرد
و عروسي اتر را سر براه سازد .

دهقان با خود فکر کرد :
بسر خوب و زحمتکش و جوان
لايقي است و بايد بازني که
شايستگي و لياقتش را داشته
باشد ، ازدواج کند . اما زني
بد بين صفت خوب را چگونه
بيايد ؟

لحظه بي بد بين چهرت
فرورفت ، بعد مثليکه چيزي
به ذهنش گشته باشد ، کراچي
را خواست و بدان سوار شده ،
بسوي باغش در حرکت افتيد .

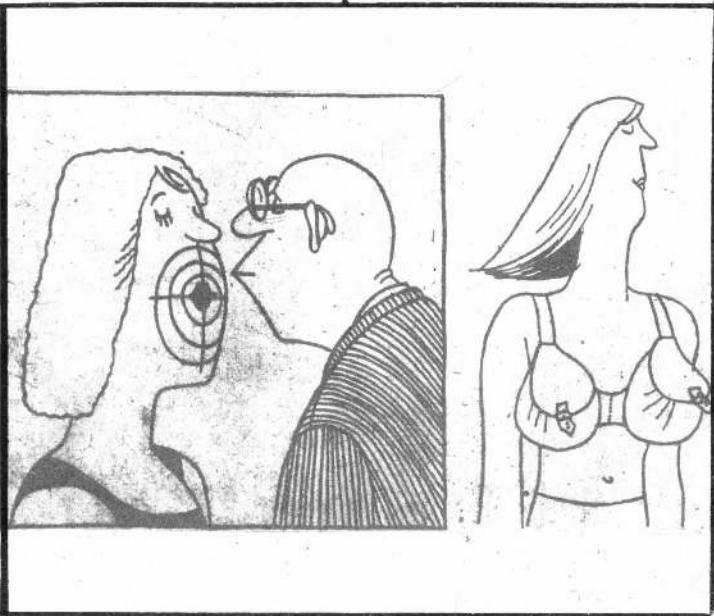
در آنجا کراچي اتر را بر از الو
کرد ، بعد در حالیکه روي سرک
کارخانه ها روان بود ، مرصاد
زد :

بپريد آلوهاي قشنگ !
بپريد آلوهاي قشنگ ! كتافات

د نينجا د هجرتي



څو وړي خبرې



څرته څکونکي څه ده وايي؟

سگرت څکونکي هغه گرځنده بخاري ده چې تودوخه او حرارت يې چاته نه رسيزي، خوله نيکوټين لرونکي دود څخه يې دهیڅ جا سزي يې گټې نه دي پاتې.

سگرت څکونکي په دري ډوله دي:

- لومړي ډله سگرت اخستونکي سگرت څکونکي دي چې پخپلو پيپو سگت اخلي او دودوي يې.
 - دوهمه ډله وړيا څکونکي دي چې د لومړي ډلې مصنوعي سپوږمې هم ورته ويلې شوې. که چيرته د دې په څنگ کې څوک سگرت ونه څکوي نو هيڅ کله به يې دود له خولې ونه ونی.
 - دريمه ډله سگرت څکونکي (نيم سوخته) څکونکي دي، چې کولاي شو بنسکاري ډله يې هم وپولو، ځکه چې دغه ډله تل د سينما گانو ترڅ او دواټونو په غاړه د نيم سوخته سگرتو بنسکار کوي.
- بايد زياته کړو چې د سگرتو گټې بيخي ډيرې دي:
- لومړي دا چې جيونه د پيسو له باطله کاغذونو څخه پاکوي.
 - دوهمه گټه يې داده چې په سگرتوکې د سزولپاره په کافي اندازه نيکوټين لرونکي خواړه موجود دي.
 - او درېم دا چې تر ډيرې اندازې پورې د انسان يې حاصله او بې گټې عمر کموي.

پولوي شيدې خالصې واي، دغه پولوي شيدې چې حقدارانو ته خپل خپل حق پکې ورسيزي او کومه قوطي منلې ورته پاتې شوه نو د يو بيلر او بولپاره يوه قوطي کفايت کوي، خو د اوبو رنگه ور څر کړي او د کابل په بنسار يانوي د شيدو په نم ليتره بنسار افغانسي ويلوړي.

تحوليدار ټوک دی؟
د تحوليدار نه مخکې بايد د اخبره سپينه شې چې تحوليدار يانې څه؟

ځانه کورته وايي، او تحويل څه څه چې په دغه کورکسي تحويليزي. اوس په پټو سترگو ويلاي شو چې تحوليدار يانې د تحويل شويو اجناسو لرونکي دغه اجناس که څه هم په يوه رسمي موسسه پورې اړه ولري، خو دغه حق له مخې چې پورته نم يې تحوليدار ته ورکوي، د هغه شخص مال بلل کيږي. اوس نو دا د حيرانۍ وړنه ده چې نوموړي - اجناس په تحويليدار کې وي او يا هم په (ځانه) يانې کورکسي

وه يا طبي مشورې

مجرد او متاهل، بې بنسارې او بنسار لرونکي، بې سيم او سيمرکني واړه او زاره، لنډه دا چې تولوته د اتوصيه کيږي چې بې ژمي کې د بنسار لو په اعادي څښلو ته مخه کړي. ځکه تجربو ثابتې کړي ده چې په ژمي کې د سري هوا له رارسيدلو سره د بنسارولو او مچي کولو په وسيله محبت او صميميت نه، بلکې خطرناک گريپ او والکي د جانبنو ترمنځ تبادله کيږي. که چيرته بيا هم د بنسارولو او مچي کولو ټينگه مينه د رسره پيدا شوه نو سد ستسي لارښ او په پخلنې کې د اوماچ او اش د کاسي تودې شونو يې بنسار کړي، يې له دې که ناروغه کيږي او يا بل چاته ناروغ ليز دي گناه مويځيله غاړه ده.

يوليتراوبه په ۱۵ افنا

دغه خبرې او څر بخونې او په اصطلاح د نام شيدې دي چې د علاوالدين د شاه گانو او بوتې له وخت څخه تير وو چوپون دي شيدو رنگه ورکوي. څوکاشکې دغه

بني دغه پنډ او غټ -
هدو کي د فیل دي او که
د کوی زری مینه... دغه
دي لپاره چی ستاسی
هم وپوهیږه چی دا د

او شنه کید وڅخه وژغور لو
او دلته یی راوړو، اوس نو
په یی غه زړه، نن یا سبا
خپل اصلی بحاي ته چی
میاشتی، میاشتی مود هغی
انتظار ایست وړ درومو.

خه شی غوښه ده له یو غټ او
یی غوښو هم وکی سره خبروته
ستاسی پام راوړو: چی
که زحمت نه کیزی بحان به محترمو
لوستونکو ته وروپیژنی؟
هدو وکی: که خه هم د قصابانو
د چرواو تیرکوله لاسه د
خبرو کولو حوصله نه ده را پاتی
خو باید ووايم چی زه د یوه زاره
او بد بخت اوس د ورون هدو وکی
یم چی د تن غوښی می مخکی
له ده چی دلته راشم د بسی
انصافه قصاب له خواتراشل شوي
او د بوتی (سرخی) به نم پلورل
شوی دي.

خبريال: له دي بحاي نه ستاسی
مطلب کم بحاي دي؟
کچالو: مطلب هغه گیدی دي
چی له دي پخلنغی څخه
تغذیه کیزی.
خبريال: ایا په دغو ناروغیو چی
تاسی اخته یاست د هغوی
حال به څنگه شی؟

کچالو: د هغوی د حال پوښتنه
بیا په روغتون کی له داکترانو
وگوره.
خبريال: محترم کچالو! دا چی
حاضر شوي له مونږ سره
مرکه وکړي له تاسو یو
دیگ مننه کوو.

XXX

خبريال: گرانولوستونکو! دغه
شپه زه د پخلنغی په
یویل کونج کی د یوه
زاره اوڅر پوزي د پاسه
دغوښی په وړاندی
ولایم، سړی نه پوهیږی

خبريال: لکه چی زه وینم دلته
یوزیات شمیر کچالو د پیر
بد حالت لري اود سیاتیک
خطرناکه ناروغی ورته پیښه
ده، اوله ناروغی څخه یی
مالومیږی چی له دي بحایه
پخوا هم دغه ناروغی ورته
پیښه وه، که د خپل تیسر
ژوند په هکله خو خبری
وکړی خوشاله به شو.

کچالو: دغه کچالان چی اوس یی
تاسی دلته په دغه بد
حالت کورنۍ پخوا یی د -
ترکاره په مارکیټ له دي
هم په بد حالت کی
ژوند کاوه، او هیڅوک
نه و حاضر چی په موز -
خواراتو زړه وسوځوي اوله
هغه بد ژوند څخه سو
وژغوري، خو کور دی د
خرید آری د هیات ودان
وی چی موز یی لمرستیدو

محترم لوستونکو! زموږ جانگړي
خبريال شرم گل (سرگردان) د
پوي رسمي موسسې د ماکول پخولو
په پخلنغی کی له پټانو (کچالانو)
اوغوښی سره مرکب کړي دي چی د
هغو لوستونو ته ستاسی پام را -
اړو:

خبريال: د پرویځنی، ستاسی
مبارک نم څه دي؟
کچالو: نم می خاوري کچالو،
خبريال: د پیرینه، ایابولی شی
چی خوروی کیزی دلته سو
تشریف راوړی دي؟
کچالو: خدای می دی غاری نه
بند هی چی پخلنغی او که
شپاز سر وی وشوي چی په
دغه پخلنغی کی له او یو
دک او نم جن غولنی د پاسه
رغی او دی انصافه
اشپزاتوله خواد یی بحایه
او پو توپولو له کیله د -
روماتیم ناروغ نیولی یم.

خبريال: مگر زه چی وپم همدا
اوس تاسی د پری بدی
لرزی نیولی یاست، مالومیږی
چی د یوه سخته تبه لری، ایا
دلته کم د اکثر یاد حفظ الصحن
مسوول ستاسی پوښتنی ترانکاره
کیزی او که نه؟
پاتی په (۸۷) څخ

اوهرگز نكداشت

پايه تياتر فرافتد

از زنده گي واقعي خود و جامعه اش را ميه مي گزفت و چنان ماهرانه تحويل مي داد كه بر دل ها جنگ مي انگذد و روح را شمعند شيرين آرامي بخشيد. عشق به حقيقت، عشق به انسان و زيبايي ها چنان وي را مجذوب ساخته بود كه ميتوان گفت نرسد به عشق بود و جز حقيقت و زيبايي آزاد از هر چيز ديگر او همانند آن ديگري لحظه (انتظار) را براي عشق بنا نيزني نمرود. بلكه بايد همواره با آن من بسود و درمي يافتن. وي عشق را نيت در پيامت عشق او را لا ترين عشق ها، عشق به هنر، وطن و مردم بود كه كار ميه تمام جواني بس زنده گي انرا تشكيل مي داد. او همانند بسي از هم معنائش از تنگ ستي روزگار مجال كسب تحصيلات عالي را نيامت و از سال ۱۳۲۵ به بعد در مجله سرگه سبز و موسسه مرستون مشغول كار شد و در همين جاست كه عشق و رانيك در پيامت و سوي هنر روي آورد. در عالم تياتر گام گذاشت. بروي صحنه ظاهر شد. نقر بازي كرد و هنر يدي را يسي شيفته مي در پيامت و شعر تي بهم رسانيد.

اگر با تماشاج بتوان اعجاز را در چگونگي تاثير آفرينش يك هنرمند بر هنر ندي ياد انست بدون شك استاد رفيق صادق از آن بهره هاي دارد نيكو نگارنده اين سطور كه از هنگام كودكي و نوجواني تا هم اكنون با زبان گيرا و دنيدي (رفيق صادق) آشناي دارد از گفته هاي استاد سخت تاثير ندي يسي است و بدون هيچ مبالغه وي را همي است در روند تبلور و تشكك شخصيت علامت مند ان و در دوران نوجوان و جوان هنر آنگونه كه گفتيم استاد

بزرگوار (رفيق صادق) بر ستند زيبايي و حقيقت بود. بقول (كروچه) فيلسوف ايتا ليايسي (۱۰۰۰) در جهان امر حقيقي تشر از زيبايي نيست. زيبايي به هر رنگي كه باشد چه طبيعي و چه انساني بار را مجذوب مي سازد. ميكل آنژ در برابر اين بديده قامت كمان كرد و ماريانه زنده گي را ترك گفت. بزرگمرد بسياري هر كدام در پي شناخت كامل آن شتافته اند. اينان چقدر آرزو داشتند اين زيبايي را لمس كنند. معرفي نونند. لذت ببرند و در خدمت آن قرار گيرند. اين خاصيت هرا انسان آگاه و با احساس است و ستايم استاد (رفيق صادق) را كه يك ساعت قبل از مرگ در خدمت زيبايي بود و در عتونه ي از ان بجا گذاشت.

استاد عاشق تياتر و نواز تنگ و دوستار كودكان بسود. او نخستين نمايس تياتر كودك را در سال ۱۳۲۲ اجرا كرد كه سخت مورد پسند قرار گرفت و از اينرو نخستين بلي را در بين دنياي رنگين بي خبري و خيال هاي سپرين كودكي و دنياي تاريخ و آگاه و غرقه در واقعيت هاي تلخ و درد آور و سر سخت محيط اجتماعي انسانها (۱۰۰۰) (براي كودكان ايجاد كرد كه) كودك بايد از اين بل بگذرد و آگاهانه و چراغ يدست به دنياي تاريخ بزرگتر ها برسد (۱۰۰۰) (صمد بهرنگي).

استاد آرام نني نشست و با آوان بدياي شعري ننداري يا (صحنه بلديه) (جوهني ننداري) و مرستون تياتر) تا هنگاميكه بسوي مرگ رخت شعر بر ست هرگز نگذاشت تا با يه عاي تياتر فروات

در كوجه اندرابي

عذابت

بانام كوجه اندرابي همه آشنائي داريم. كوجه اندرابي يكي از كوجه هاي قديم مركز شهر كابل است. اين كوجه را بعضي ها بانام كوجه كرم مار گير هم ياد ميكنند. از كرم مار گير نام برديم از كسيكه سالهاي قبل بياد دارم كه بدور وييش در كان وي - تعدادي از هموطنان مريض ما بخاطر درد و عا حلقه بسته انتظار ميكنيد ندي. مگر سالهاي چند ميشود كه كرم از جهيان امروزي چشم پوشيد. است روحيش شاد باد!

بخاطر مصاحبه با محمد نكريا بسر خلف الصدي كرم مار گير داخل كوجه اندرابي ميشوم. وقتيكه نزد يك دكان او ميشوم. مي بينم كه دكان قفل است. از نانوئي مقابل دكانش ميپرسم كه او كجاست؟ وي ميگويد كسه مدتي است نكريا سرباز شده است. چند گام پيش ميرم كه تضاد فاه چشم بدكان ديگري مي افتد و داخل دكان ميشوم. مرد ريس سفيدي با كارد بزرگي كه در دست دارد و مريض در مقابلش ايستاده است. در حاليكه زبان خود را با خواندن آيتي شور ميدهد. كارد دستن را از سر تا باي مريض بائين و بالا ميبرد. لحظه بي چند انتظار ميكنم تا ان مريض خلاص ميشود. گرچه يكي دو مريض ديگر هم منتظر نشسته اند من البته پس از اينكه خود را براي معرفي ميكنم خواهش مصاحبه بي را در مورد كاروي مينامم. وي به بسيار خوش حاضر ميشود كه

به سوال هام پاسخ بدهد. اين مرد محترم حاجي مسجدي بخماني نام دارد. سوال اول خود را در مورد اينكه بين اين شغل چه كاري ميكد چطور اين شغل را اموخت مطرح ميكم.

محترم بخماني در پاسخ ميگويد: من قبلا يك دهقان بودم و زمانيكه عسك شدم در عسكري چند رفيق پيدا كردم. بعضي اوقات مرد ي بنام سيد مير اكبر آقاي كوهستاني بيضا ميامند و به رفيق هام مار گيري را ياد ميداد. چندي بعد من هم آهسته آهسته به اين شغل علاقمند شده از حاجي صاحب كوهستاني خواهش كردم تا مرا هم بشاگرد ي خود قبول كند. بعد از اينكه حاجي صاحب خواهش مرا قبول كرد و شاگرد شدم. از همان وقت تا حال اين كار پيشه من گرديده است.

سوال ديگر خود را چنين طرح ميكم: خوب حاجي صاحب همين كه مار گير مارا ميگيرد اول آنرا چطور تحت تاثير خود مياورد و راستي زهر آنرا چطور ميكنيد؟

در پاسخ ميگويد: همين كه يك استاد اجازه منتر را براي من داد البته منتر با رسيله است. قران مجيد صورت ميگيرد با كار برد منتر مار سر تسليم ميگذارد. ماهرگز زهر مار انسي كشم. اين كار را بعضي از مار گيرها مينمايند بخاطر كسه بسيار گناهي عظيم دارد. بايد ياد آوريم كه زهر مار با خواندن منتر هرگز كار نميكد.

سوال ميكم: شخص مار گيرده را چطور تداوي ميكنيد؟ ميگويد اگر مار گيرده نزد ما بيايد مرعاه صهار دست ياباي را گزیده باشد آن قسمت را به چند بند تقسيم ميكنم بعدا هنرند را با باكي سه بار باره كرده و تنباكو را در يك طشت جوش داده مقدار ي نمك در ان مير اندازيم. وقتيكه آب شير گم شد تمام همان قسمت را با آن ميشويم و بعد حلواني مثل حلواني خوردني بخته ميشود كه براي دوسه روز تمام همان قسمت را حلوا زده با نكه بسته ميكي كه بالاتر مريض شفا مي يابد.



حمید معرکان

یادی از رفیق صادق

نمیشود فراموش کرد
شمع تیاتر و شروع
هنرتمیل، استاد (رفیق صادق)
را ۰ وی بیست و چهار سال
باعشق بی پایان درخت هنر را
در عرصه تیاتر، با خون دل -
آبیاری کرد فانوس وار سوخت
وروشنایی بخشید تار هروان -
چوان راه دنیوار گذر تیاتر
در تنگناهای تاریک آن به
بیراهه نروند .
آثار او و نقش‌های او آنگونه
از سوزها و سازها، دریافت‌ها
و سنجش‌ها، احساسات و تخیلات
نیت انسانی و تعابیر و تصاویر
زیبا و هنرمندانه است . او تنها
روایتگر حقیقت و واقعیت نیست،
بلکه در نگه‌دارنده‌ی آن، دگرگون می‌کند و
آدم را به کردن کاری و جست‌وجوی
راهی در زندگی ره‌نمون می‌شود .
وی در همه جا از زیبایی در برابر
زندگی، از داد در برابر بی‌داد،
از ترقی در برابر تدنی و از نیکی
در برابر بدی دفاع کرده و هنر
پدیر با احساس را به عنوان ای
طلبیده است . وی در هله‌وی
هنرمندی، برخاسته نسته
و مبارزه خستگی نابدیر علیه
کاستی و ناپساامانی بود .
انتقاد او به جان هر آنچه ناپسا-
مانی بود اجابت می‌کرد و سخت
انرا به سخریه می‌گرفت .
هنر استاد (رفیق صادق) هنر-
مند نسته و ره‌بوی راستین هنر،

فروشگاه بزرگ افغان

• اموال و اشیای مورد نیاز
مانرا از فروشگاه بزرگ افغان بخرید

• دستورات فروشگاه بزرگ افغان مراسم
عروسی و شربنی خوری شمارا
بطور مجلل برآزار مینماید .

فروشگاه بزرگ افغان

به بزرگ‌ترین صفحه "چرچطور میشود"
مجدد **نسخه‌ها** جایزه میدهد .

- ۱- صرف‌نمان حاشی ۶ نفر در
رستوران فروشگاه
- ۲- یکم پوره بونم
- ۳- یکم درجین پیاله چای خود
- ۴- یکم دانه ترهوز

بده بپرواه خدا!!

بقیه از صفحه (۳۳)

یا تنه‌ی را در زانر نشان داده
میگوید: «ایام مری خورد و این
بای دیگر نیز مری خورد و کدام
رنگ از قطع شده چندان فوت
ندارد.» (میرسم بدر و صادر
دارد و میگوید: «مادرم و سدرم
مرد است. چند تابراد روخواهر
دارم که بپرواهام در خیرخانه
است.») میگویم حالا که پاهایت
خوب است چرا ایستاد نشستی؟
میگوید: «ای کجی کم قوت
است.» این گونه بی دیگری
از گداها اند که با وضع تاثر آور
خود را در میاورند تا از روی دل
سوزی مشت بولی ترا چنگ
آورند.

از دیگری می پرسیم:
چرا خوابیده‌ای؟ با غضب
جواب می‌دهد: «(مری هستم.
نمیینی که چشم کور است.)
میگویم یک چشم کور است، اما
پاهایت سالم اند، چرا نمی
نشینی؟ جواب می‌دهد: «(میرسم
هستم و تو دارم.) از این گونه
گداها کم نداریم. شما چه فکر
میکند که او گداست؟ مجبور
است اما زیرا کاسه این گداها نیم
کاسه وجود دارد و احتیالا با
شبکی وابسته اند که توسط
همچو اشخاص بول بدست
می‌آورند. فردا، پس فردا روز
بعد و بعد تر از آن دیگری از
وی ندیدم و گویا آب شده بود
و به زمین فرو رفته بود.

به بیاده روح عمارت کمیته
دولتی کلتور می‌آیم و در اینجا
مردی که در حدود چهل سال
عمر دارد نشسته است و دور سرش
تکه بی فرسوده پیچیده است و
هر دو دستش را به خاطر بیسر
انگیزختن حس ترجم و رنگرها
پیش کشیده بود و پنجه‌های
دستش را مرسو جدام خورده -
است حتی در همین و چشمانش را
مر جدام صدمه زده است.

به او نزدیک می‌شوم و در آغاز
نامش را می‌پرسم و خود را جلند
شاه معرفی میکند و می‌پرسم
چند سال است که مری راستی؟
به مشکل جواب می‌دهد:
«(۸ سال شده.)» می‌پرسم چرا
تداوی نمی‌کنی؟ می‌گوید:
«(هشت سال شده که تداوی
میشم و نفاخانه مرکزی برایم
نیا داده و نکرده.)»

نمیدانم اگر این مری خلیسی
مهم و عزیزان است. پرابه
خاطر جلوگیری از شیوع آن وزارت
صحت عامه توجه نمیکند؟ راگزر
مهم نیست، پس چرا در کشور
های پیشرفته جهان برای
جدامی عامه و دروازه‌های جایی را
تعیین کرده اند تا متباقسی
زنده می‌خورد و آنجا به سر
برند؟ پس از آنکه این مری کشنده
تدریجی به دیگران سرایت کند،
باید جلوگیری گرفت.

به سفر خود ادامه می‌دهیم
به کویر ویرانه محمد جان خان
داخل می‌شوم و در کنار یکی
از دیوارهای آن چند مرد جوان
ویران بینا در حالیکه بایک دست
عسار دست دیگر بسته‌های
لاتری دارند صدا می‌زنند: «(لا-
تری بخرید و بخت خود را آزمایش
کنید.)» در راندینه شدم که
اینجا نیز محتاج اند اما دست
به گدایی نمی‌زنند و از این راه
مشروع بول بدست می‌آورند و امرار
حیات میکنند.

به بیاده روح مقابل شایرانیسی
کابل می‌آیم و در اینجا مردی بسا
دخترتج و شش ساله خود
نشسته است. یک پاپی راکه
از زانو قطع شده است بیرون
کشیده و بای دیگرش را که سالم
بود تانوک پنجه‌هایش تکه
پیچانیده است و از او می‌پرسم
بایت راجه شده است؟ می‌گوید:

«ایام را در عقب بار سال مایس
برانده و در آنوقت من عسکری بودم
و این بای دیگرم رانیز ماین اوکار
کرده که تا حال خوب نشده‌است.)
زمانیکه با این گونه گداها رو برو
می‌شوی حتماً دلت برایش می‌سوزد
و به خصوص هنگامیکه به طفل
معجزه در کنارش نشسته
است نگاه می‌کنی و مجبور می‌شوی
که در راه خدا به او وقف
معصوم که از خنک می‌لرزد کفت
کنی. اما یک چیز واضح است
که معلولین را انقلاب در شهر
وجود ندارد و تا حال هم ندیده
نشده که دست به گدایی زد
باشند و برای معلولین حسرت
از سوی دولت معاصر، کوسون
و حقوق قواعد داده می‌شود و علاوه
بر آن برای اکثر آنها خانه
و بعضی امتیازات دیگر قبول
شده است. بر اینها از کد ام
فشار اندام آن ای اند که بسا
بهاه‌های گوناگون و خورد ساخته
احساسات مردم را بر میانگیزند
تا از این طریق آسان بول بدست
آورند.

سیر سفر خود را به سوی
بیاده روح امارت زرنگار تغییر
می‌دهم و این بیاده روح نیز مانند
بیاده روحها دیگر با وجود ازده
حام عابرین پس از می‌بینند. های
بوقلمون است و در اینجا نیز
گدای دیگری را می‌بینم که در پیش
بیاده روح نشسته است چادری
رنگ زعفرانی و فرسوده به سردارد
در کنار روی فرسوده بیاده
رو که خود خورد سالی به خواب
رفته و یک مقدار بول سیاه در
اطراف کوبش به صورت پراکنده
انتهاده است وزن باعدایی که
توگویی می‌گیرد. بیهم فریاد
می‌زند: «(خیرتین، خیرات جو-
جای تانه بتین، بنام خدا خیر
کنین)» و اتعاه که با دیدن کوبش
معصوم و امتاد مبروی فرس سرک

مرفلیس خریجه دار می‌شود. شاید
آنها با دران حقیقی آنها تاباننده
چرا باید کودکی بدون هیچ گناه
بقتضی محکم به نایاب شد؟
کودکی که هنوز دنیا و محیط خود
را آنچنانکه لازم است نمی‌شناسد.
این ها مرداچه کسانی برای -
اجتماع با خواهند شد. اگر
این حقیقت مسلم باشد که گویا
این نودان معصوم کسانی اند
که توسط زرق مورقین در این هوای
سرد به روی سرک خوابانیده
می‌شوند سخت در آزار است و
وسود جوی غیر انسانی و خلیسی
تکار دهنده است.

باز دیدار از خیر و گداها را در
هین مجدده می‌گذارم و اکنون
راهی فریادانی خاوندی شهر
کابل می‌شوم. یادگرم فرسان
شیراز معاین این فریادانی
مساله گداها را مطلق می‌نارسم.

وی بر از توضیح علل اجتماعی
آن گفت: «(با نظریه هدایت وزیر
داخله و جلسه‌های مشترکی را
با کمیته حزبی شهر دایر کردیم
و بلافاصله و تداوی اتخاذ نمودیم
تا گداها را جمع آوری کنیم.
حوزه‌های امنیتی، گرمه‌های
سیار و امریت جنایی و سرسوز
کنترل منطقی وظیفه دارند که
در زمینه اجراءات کنند. در سال
گذشته ۸۵ نفر گدا را از شهر
جمع و به مرکتون تسلیم دادیم
و در اپریل همین سال نیز یک
تعداد را به مرکتون سپردیم.
اما معالجه و باره در شهر دیده
می‌شوند. باه خاطر تا میهن
امنیت نیز این وظیفه را به عهده
داریم. تا حال که به جمع آوری
گداها می‌رس نشده ایم و علت
آن عدم همکاری بعضی از مراجع
مسئول است. درباره گداها
باید گفت که آنها با پناه‌های
مختلف و وسایل مختلف قبول
می‌کنند. بی تعداد آنها
حرفی اند و تعدادی دیگران
شاید مربوط شبکه بی باشند.
در هر صورت برای جمع
آوری گداها باید اقدامات
لازم صورت بگیرد. جای رعایت
و کارایی و تداوی آنها باید
جستجو گردن.)»

به سوی سازمان رفاه
اجتماعی مرکتون روان می‌شوم
تا وسیع گداها و زنده‌گی آنها را
از نزدیک تماشا کنم و علم مساله



عدم جمع آوری گداها را با ایس
 مؤسسه در میان بگیریم .
 رئیس مرستون عبدالرحمن
 تا پس جیرا من این ساله نین
 گذه و لا قسمیکه از امست
 مرستون نداریم . مرستون معالیه
 گدا ایر ۳۰ نفر را دارد که همین
 اکنون بیشتر از ظرفیت آن در
 اینجا زنده گی میکنند یعنی
 ۲۰۰ نفر بیشتر از ظرفیت مرستون
 در اینجا موجود است . از سال
 ۱۳۵۸ تا اکنون به این مؤسسه
 تخمین داده نشده است
 مرستون فقط با کمک ناچیه
 سه میاست به پایتاد است .
 فعلا در زندگای در حد یک
 هزار گدا و بچه دارد در سال
 ۱۳۶۶ تخمین بخر تا بسل
 هی گدا را به ما تسلیم نکرده
 است . فعلا جمع آوری گداها
 و بقیه مانیت . اگر گدای دوباره
 در زندگای دیده میشود مطابق
 به اساسنامه خود در صورت
 مراجعه خوشاوندان آنها
 در مقابل زمین ما آنها را
 میگیریم و اگر بار دوم در زندگای
 دیده شد زمین کند و آن مبلغ
 پنج هزار افغانی جریمه میدهد
 ما کتاب را جستردیم هر گدایی
 که به ما تسلیم داده میشود
 فوت و بخت منگله آن در آن
 در میسود . نامه مشکلات بسیار
 دست و گریبان هستیم یکی
 از آن جمله مساله جذامی است
 که نگهداری آنها و بقیه مرستون
 نیست ما در این باره چندین
 بار حتی در وقت ما باخبرید و بار
 رسا با وزارت صحت عامه
 تمار گرفته ایم که آنها باید
 به مرکز جذامی ما فرستاده شده
 و تدای شوند . اما تا حال
 هی نتیجه بی نه داد ماست .
 مساله دیگر ما موجودیت دیوانه
 هاست که آنها را به ما تسلیم
 داده اند که در بین آنها
 (دیوانه های زنجیری) زیاد
 است حال آنکه این و بقیه
 صحت عامه است تا آنها تحت
 تدای بگیرند . معده دیگر
 ما را نبودن حای کافی برای
 اشخاصی سرپرست و گداها
 تشکیل میدهد که در این باره
 چندین بار پیشنهاد شد و حتی
 امر صیدارت موجود است
 اما هی مرجعی به آن توجه
 نکرده است . از دوسال بدینسو
 کمتر نداریم تا مرستان

را تدای کند . یک تعداد
 فامیل های غیر مستحق با آنها
 خت های که دارند در اینجا
 زنده گی میکنند که تعدادشان
 فعلا به سیزده میرسد و بین
 بار دوباره تاکید کردیم اما
 نتیجه بی نه داد . برای فامیل
 های مرستون حتی کفر زمستانی
 نداریم . از کت های بلا عسور
 که در وقت اتحاد شوروی ملی
 دوسال هیچگونه نمی نشد
 است . حال آنکه این مؤسسه
 به کم بیشتر نیاز دارد ما
 پیشنهادی به وزارت تجارت
 فرستاده ایم گفته شده که در
 تمار با صدارت اجراءات
 خواهد شد . خانه های که
 فامیل ها در آن زنده گی میکنند
 متروک است فعلا یک تعمیر
 جدید در جوار این مؤسسه
 تحت ساختمان است و
 کلینیک سخی نیز دارد که در
 سال ۱۳۶۲ افتتاح خواهد شد
 که با انتقال آن از عم مشکس
 گدایا بر رفع نمیشود زیرا با انتقال
 آن یک قسمت زیاد این مرستون
 تخریب میگردد .
 باز رئیس مؤسسه بعد دیدن

زنده گی فامیل ها و اشخاصیکه
 در مرستون زیست مینمایند روان
 میشود . دیدن فامیل ها خیلی
 درد آورده که به مشکل میتوانست
 در هر خانه تری کم دیدن
 اطفال بی سرپرست که از کلام
 محبت آمیز مادر و پدری و بوسه
 های شیرین آن محروم گشته
 اند سخت درد آورده هنگام
 غذای باشت بود ، همه مصروف
 خوردن غذا بودند ، بولسه
 باگوست . در خانه بی داخل
 میشود که چند تا اطفال معصوم
 قد و نیم قد بایک زن دوریک
 در سترخوان نشسته اند . از
 رئیس مرستون میسر کاین مادر
 آنها است . میگوید نه ؛ این
 اطفال : امل پرورشگاه و شن اند .
 برای یت بیفته پرورشگاه رخصت
 است در هر خانه سه و چهار نفر
 آن باد بگوان یکدبانان میخورند .
 تمام اطفال اینجا فامیل
 پرورشگاه یک تعداد شان فامیل
 کوردستان اند به استثنای
 اطفالیکه مادران شان نه خواسته
 اند . اما اطفال معلول رانسه
 پرورشگاه تسلیم میشود و نه
 صحت عامه ، ازین ناحیه نیز

در چهار مشکلات میباشیم . زنان
 و مردان این مرستون که مستعد
 به کار هستند در دستگاه های
 تولیدی بعضی از موسسات
 شامل میباشند که تعدادشان
 به ۳۱ نفر میرسد که بعد از وقت
 رسمی دوباره به خانه های
 شان مراجعه میکنند . اطفالیکه
 سن شان مساعد به مکتب است ،
 امل مکتب اند . خانه ها را یکی
 بی دیگر میبینم تا اینکه به اتفاق
 دیگری میروم که طفلی زار زار
 گریه میکند یت تعداد زنان بالای
 میز غذا صرف میکنند . رئیس
 مرستون میگوید اینها همه به
 امرار عقلی و عصبی دچار اند
 و آن طفل نیز .
 میسر آن طفل بدرو یا مادری
 دارد ؟ میگوید نه . ما او را از
 کتا سرک آوردیم .
 آه چقدر سخت است که کسی
 از جگرگوشه ابریا نال بی رحمی
 بشم میشود و آنرا رها میکند و چه
 دردناک است حدای فرزند ی از
 مادر . قلب آدم بادیدن غمجو
 بی رحمی های طبیعت و جامعه
 آتش میگیرد



میلیونده شوگان

د انسانانو تر خواړو ډنډ کوی



شويدې • د مثال په ډول بايد د ووايو چې پيشو له سڼي او اس-
 څخه ډير وروسته له انسان سره
 دوستي كړېده • څيړنو ښودلې ده
 چې پيشو ۷ زره كاله پخوا كله چې
 انسانان د موزگانو له زيان څخه
 د خپلو غلو د انو د ساتلو د چاري
 په لټه كې روانان ته نژدې شواو
 په حقيقت كې انسان د خپل مخان
 د پايښت لپاره د هغه د وجود په
 خاصيت پوه شو • خود انز د يوالسي
 او احتياج د پيشو د اهلې كېدو په
 مانا نډې ټكې چې شواهد ښيي
 چې يوازي ۱ تر ۲ زره كاله
 پخوا په مصر كې پيشو د انسانانو
 كورته پل كښودلې دي • وروسته
 بيا پيشو د تجارتي بېرپو په وسيله
 يونان ته وړل شوي او له دې هيواد
 څخه ټولې اروپا ته خپاره شوي •
 په قوي اټكل سره مانوگانو د موزگانو

پاتې په (۸۷) مخ

داسې بيلگې پدې برخه كسى
 شته چې د نړي ژوي پيژندونكى
 په دغه باب څيړنې كوي • د ساكي
 په توگه يو پيشو له ټولې فرانسې
 څخه په تيريدو سره خپل كور
 پيدا كړ او هغه ته ستون شو • يو
 امريكايي پيشو هم چې په زرگونو
 كيلومتروله هغه ښار څخه ليرې
 چې ژوند يې پكې كاوه له پيرې
 بارفرونكي لارې څخه وډانگل ،
 اوله درې كالو وروسته يې مخان
 خپل كور ته ورسوه • ژوي پيژندونكو
 تراوسه نه پوهيږي چې پيشو كوم
 غريزي له مخې كله چې له لسو
 مخاي څخه غورځيږي په څلورو -
 لاسونواو پيشو پر ځمكه كښيږي •
 هغه څه چې د پيشو په باب
 نډې معلم كولاي شول هغو
 څخه د اوس لپاره تير شواو د -
 پيشوگانو په باب به په هغه څه
 خبرې وگړو چې انسانانوته معلوم

پوهيږي چې له مكيزه ك او
 په عين حال كې مغرور حيوان
 چې يې له بلنې په سر ښكاره
 كولو سره ستاسې له كور څخه -
 تيريزي او يا مخان د هغې څښتن
 گڼي او د هغې په يوگوت كسى
 مخان ته مخاي جوړوي ، كوم
 حيوان دي ؟
 د اكبر جن حيوان چې پخه
 ښارونواو كليوكې د انسانانوتر
 څنگ ژوند كوي ((پيشو)) دي •
 پدې وروستيووختونوكې يولس
 څيړنې د دې حيوان په باب -
 خپرې شويدي • د دې څيړنو
 نتيجه حيوانونوكې ده اوشك نه
 لرو چې تاسې هم د دې رښت
 له لوستلو وروسته كه چيري پيشو
 په كوڅه ، چم او كور كې وښي
 په زيات بحير سره به ورته وگوري •
 پيشو د بوي په پيژندلو كسى د
 حيوانونوكې توان لرونكى دي •

آدرس: میان چار
 راهی ما انصارو
 حاجی یعقوب
 تلفن ها:
 دفتر: ۳۲۴۶۸
 منزل: ۳۱۳۳۲



دفتر و خرید و فروش منازل
 و بنا معامله
 اموال استبدادگی
 منازل در حد شمشاد
 رهنمای
 حاجی بسم الله یادگار

مکتب

شرکت برادران پاداشن کارگران
وزربده و معرب در خدمت هموطنان
قرار دارد.



برادران

تقدیم میکند

شرکت تولید انواع بخاریهای
دیواری، کولردیوارکنندیشن برادران که تازه به
فعالیت آغاز نموده هر نوع فرمایشات فلزکاری شما

آدرس: قلعه فتح الله متصل لسیه زرغونه
تلفون ۵۶۱۴۳۳

رامیندرد.

سازماندهای نام

چطور این نامه ها نزد شما پیدا شد
 غیر نامه ها چیزهای دیگر هم است. تو یکبار بد آن که این زن هرجائی در آن شام کجا بود. اینرا در سینما تیاتری که در سرک پائین رود واقع شده برسان کن. در آنجا او را باید بخاطر داشته باشند. خوب لعنت به این زن!
 این نامه ها عنوانی چه کسی تحریر یافته است؟
 عنوانی کسی که آنها را نزد من گذاشته است. میسن مگسون دستش را به گونه زخمی زومخ شده اش آورده در این وقت انگشتانش همان حرکات را انجام میداد که مستر مایهرن حالا دیگر آشنائی حاصل کرده بود.
 این کار در استان همان مرد است. سالهای زیاد گذشته و من فراموش نکرده ام. همین خارجیسی زن او را از نزد من ربوده است. روزی من آنها را تعقیب کردم و او به قسم انتقام کدام کثافت را به جهره من بآید. ولی این زن لعنتی میخندید. این بسیار بد بخور صلح کردم تا اینکه با وی محاسبه ام را بخاطر همه همه انجام دادم. قدم به قدم تدقیق می کردم. مگر حالسی او در دست من است و جواب همه چیز را خواهد داد.
 راست میگویم مستر.
 ممکن او را بخاطر ارتکاب جرم سوگند شکنی به زندان بیاورند.
 فقط همینکه قانون تکیس را بچق کند، مستر. اوی کجا رفتید بیسه را نمیدیدید!
 مستر مایهرن دوست
 ده نونتی را روی میز گذاشته

برآمد. وقتی از کنار دروازه بعقب برگشت، اندام خمیده میسر مگسون را روی نوتها دید.
 وکیل مدافع تصمم گرفت فرست را از دست نداده بیه سرک لاین - رود برود. آنجا در بان از روی عکس فوراً رومین هیلگر را بیاد آورد. در آن شام رومین بعد از ساعت نه به سینما تیاتر آمده بود. مردی پیاوی بود. راستش در بان او را خوب نگاه نکرده بود. لاکن زن را خوب بخاطر در ارد. او هنوز برسان هم کرد که کدام فلم به نمایش است. نمایش فلم در جریان ساعت دوازده ختم شد. این جفت تا آخر نشسته فلم را دیدند.
 مستر مایهرن خود را کاملاً راضی احساس میکرد.
 شهادت رومین هیلگر دروغ از آب برآمد. از اولین تا آخرین کلمه دروغ و علت این همه تنفرویی نسبت به ول بود. پس چرا ول او را اینقدر آزرده ساخته. بجز آن وقت وقتی فمید که زن راجع به کسی چنین صحبت میکند که او برای خود همسرش میداند کاملاً روحیه اش را از دست داد. به هیچ صورت نمیخواست اینرا باور کند.
 بالاخره مستر مایهرن تصور داشت که پس از نخستین دقایق دستبازگی، اعتراضات ول آنقدر راست و حقیقی نبود. بدون شک او همه چیز را میدانست. میدانست لاکن نمیخواست در بجران بداند. اسرار هر دو مانند گذشته اسراراتی ماند. آیا این اسرار را زمانسی

مستر مایهرن خواهد دانست جریان قصا بر لئونارد ول که به قتل امیل فرنج متهم گردیده بود سرودهای فراوان برآورد انداخت.
 او را به قتل کدام بیره زن متهم ساخته اند. پلی او را که اصلاً مگر راه آزار نمیدهد! آخ بالاخره موقع انتقام فرارسید! من میگویم که او آنشب سرا بسا فرقی خون بنزل آمد. و خودش به عمل خود معترف بود. او را به دار میفرستند و او میداند که من رومین هیلگر راه مرگ را برویش گشوده. ول از بیسن میروید و انگاه ما خوشبخت میباشم عزیزم! بعد از این سالها و همیشه خوشبختی ما و تو، ماکس!
 کارشناسان آماده بودند در همان لحظه سوگند هم یاد کنند که خط واقعا به قلم رومین نوشته شده. لاکن ضرورتی بعاین کار وجود نداشت. رومین هیلگر اعتراف کرد که گفته لئونارد ول حقیقت دارد. معده ترین شاهد اتهام دروغ گفته است.
 ول مکرر مورد باز پرسش قرار گرفت ولی یک مرتبه هم نه صحبتش بیجا رفت و نه در برابر سوالهای جریان تحقیق موضوع از نزد سرچرشد. با آنکه تمام فاکتها از وی حمایه نمیکرد هیئت تقاضا تقریباً بدون کدام بخشی فیضله اسرا صادر نمود. محکوم نیست!
 مستر مایهرن با عجله جانب ول رفت تا بیروزی را برایش تبریک بگوید. مگر نزد یک شدن به وی آنقدر ساده هم نبود.

رومین در حالیکه لبانش میخندید پرسید.
 چرا من این کار را کردم من مجبور بودم او را نجات دهم. وکیل مدافع تصمم گرفت تا وقتی همه مردم برانگنده شوند منتظر بماند. اینکه به پاک کردن عینکش برداخت میتوان نتیجه گرفت که روحا خسته شده است. مستر مایهرن نزد خود متوجه شد که این ژست جز عادتش شده. همینکه حرفی بمیان میاید فوراً عینکهای خود را میگیرد. همسرش نیز همین حرف را میزند. بلی. همین حرف را میزند. بلی، ایمن عادتها خیلی دلچسپ است و سبب جلب تجسس میگردد! بلی. بهر صورت حادثه فوق العاده دلچسپ بود. این زن این رومین هیلگر. چقدر سعی نمود خود را در محکما رام نشان دهد و چقدر احساسات بعیان آورد.
 همینکه مایهرن چشمانش را بست. همان لحظه در برابرش سیماي زن بلند قد و رنگ بریده. غرق احساسات هیجان انگیز مجسم شد. آیا عشق بود. تنفر بود. و آن حرکات عجیب دست.
 او این حرکات را در وجود کسی دیگر هم متوجه شده بود. مگر در وجود کی در همین نزدیکیها.
 مستر مایهرن بخاطر آورد و نفس بند آمد. میسر مگسون ارستین! غیر ممکن است! آیا واقعا! حالا او فقط یک مطلب را -

بغیر از من کسی

ورپاڼه شو. هغه ټولگي چسپي
 محصلين اوشاگردان به په کي -
 ناست وو. ټول حالتونه ورته
 تکراري شول. داسي نه چسپي
 هغه وخت يې د وطن په وړاندې
 د خلکو په وړاندې څه گناه کسري
 وي. چي اوس يې عذاب ويني!
 نه داسي هم نه!
 او بيا به يې دخپلي استاد يې -
 دوران ته بڼه په غور وکتل. د ا
 شهر به يې هروخت له خانه
 سره په چرت کي شو. په همدې
 ټول يې شپي شپي اوورغسي
 ورغسي تيري کړي. خود هغه
 د چوتيا په راز هيڅوک ونه
 پوهيدل. هغه ټير مغروره -
 سرشاره او بي پروا انسان وو.
 شاهيني نظري درلود. هيڅ
 څوک يې پرخان نه پوهول.
 - داسي نه چي گوندي څوک
 فکروکي چي په زندان کي تنگ
 شوي دي. له زندان نه يې ترهه
 کيږي. نه! او بيا به يې چي کله
 د چاشونوي وچي وليدلې. نوغلي
 به ورته د ا هم ويل:
 ((په تاسي د سرو اوميرنونو حساب
 شوي دي. زمونږ سره ښکته
 کوي!!))
 خود هغه به دروني وموسه
 هيڅوک نه پوهيدل. هيڅوک
 يې پرخان نه پوهول يوازي ټول
 افکار او تصورات له هغه سره وو.
 هيڅ چاته يې نه ويل.
 کله کله به يې دخپلي کوتي
 مخ ته په يو بل زنداني سترگي
 لگيدلې. هغه له ده سره په
 يوه قضيه کي زنداني وو. په
 اصطلاح يوه قضيه. د هغه حالاتو
 او کړکړتو به يې پام شو. پرخان به
 يې له هغه سره يوشان وليد. پرخان
 به ورته د بړکم اوکو چني ښکاره ښو.
 وپه زور يده غلي به شو. او بيا به
 فکرونو په مخه واخيست:
 - اولاد ونوته يې څوک پيغمور
 ورته کړي. . . . چي پلاري . . .
 داسي وکړل. او بيا به يې دکليو
 ساده خلک پرنظر کي راوستل. له
 خانه سره به يې وويل. هغوي

به يوه شي داسي قضاوت به نه
 کوي. نه! هغوي حق بين دي
 بد قضاوت به نه کوي!
 سره زمزمه کاوه:
 د اوطن زيارت زمونږ
 د اوطن نعمت زمونږ
 د اوطن په دي دنيا
 دي لکه جنت زمونږ . . .
 د اوطن صفا وطن
 زړه د اشيا وطن
 ژوند د ملنگ جان دي
 د افغانستان دي
 اورد دي تراني د زمزمي سره په
 غبرگه دخپلو درسونو وخت ذهن
 ته ورغی. ((د افغانستان
 نقشه ده. د زمونږ وطن دي. دا
 موز ته له پلرونو راياتي دي. د
 همدې وطن د ساتني له پاره په
 خپل سرونه ښندو.
 سرښندن يې به کوو. لکه دخپلو
 پلرونو په خيره. د ده له پولو به
 ساتنه کوو د نيکونو په خيره وپارلسي
 ده چي د ده د ساتني په لار کي
 دخپلو سرونو لکه منارجور کړو.))
 او بيا به ورته هم د اترانه غبرگه
 ذهن کي حاضر شوه چي:
 د اوطن زيارت زمونږ
 د اوطن نعمت زمونږ
 په ذهني لټه کي په شو هيڅ
 به يې پياد نه کړل. له خانه سره
 به وپوگيند.
 - نو همد ا زما گناه ده.
 - څومره مقدسه گناه!
 د يوه ښوونکي گناه. د وطنپرستي
 درس ورکولو گناه ښه خيروي. -
 عادي خيره ده.
 خوبيا به يې هماغی وسوس ته فکر
 شو: نو خلک به بري وپوهيږي
 - هغوي به په دي وپوهيږي
 چي زه . . .
 - نه خداي خبر!!
 پرخان به يې له ديرو تپوسونو
 سره مخامخ وليد. بيا به له خانه
 بيا به يې په د بړ شک او گومان
 سره په ټوله ماضي يوځغلند
 نظر وکړ. هيڅ شي به ونمزواره.
 مرگ وهلو. ټکولو. سپکاوي. بدو
 ردو، کتلو. . . خويوشسي او

هغه څه چي په ټوله زندانسي
 موده کي يې هغه زورولو. څر
 هيڅ چاته يې څه نه ويل.
 هغه به د تلويزيون د ليدلو
 په وخت کي هم موز د اشان ليدلو
 هرڅه هرڅير او هري سندري ته
 به فکر وکړي وو. څو کله چي به
 د اترانه غبرگيدله چي:
 د اوطن دي پرخان زمونږ
 د اوطن ايمان زمونږ . . .
 نود سروښته به يې هم نيغ ولاړو.
 ننوتی سترگي به يې راوتلي وي.
 اوبه په تحير تحير به يې کتل.
 شوندي به يې ريدلې. او داسي
 به برښيده چي گوندي يوه
 شيبه تسکين يې وشو.
 د پرخان دردونه يې غلي شول.
 په زړه کي به پوگيند.
 د زمونږ اشنا وطن
 درد له موشفا وطن
 زړگي يې بري روښان دي
 د افغانستان دي
 او کله چي به د تلويزيون د پياي
 وخت راغی. ملي سرود به پيل
 شو. دي به سم دم ودريد. د يوه
 عسکر په خيره. د وطن د يوه سرباز
 په خيره. خپل درناوي به يې پسر
 بخاي کړ. د وطن بيرغ ته به يې
 سرشکه کړ او بيا به غلي خپلي کوتي
 ته ننوت. داسي لکه چي تسل يې
 شوي وي.
 تسکين يې شوي دي. او روح يې
 آرام شوي وي.
 بز هغه د اعدام حکم شوي وو.
 هغه ته اورول شوي. هغه ته له
 خانه د دفاع حق نه ورکړ شوي.
 ټولو زندانيانو هغه ته په
 ټول کتل. د هغه رواني حالت ته
 يې کتل. په خپلو منځوکي به يې
 سره گونگوسي کول. خبري به يې
 کول.
 - هجيبه روحيه لري. په اعدام
 هيڅ چرت ته وهی. لکه چسپي
 د هيڅ نه وي خبر.
 - بل به بري راودانگل. نه بڼه
 خبر دي. پوهيږي خو پير ميره.
 سري دي. د پير باشاهامته دي.
 چاته سر نه ټيټوي. چاته غاړه

نه زدي. او بل به هم دا ټول
 راټوپ کړ: نه! هغه نه غواړي
 څوک يې وپيښي. هغه له چا
 بښنه نه غواړي. هغه عجيب
 شخصيت دي. هغه زمونږ د تاريخ
 يوه خيره ده. . . .
 خو خپله يورنځ درلود. يوه تلوسه
 يې درلوده. يوه تشويش او -
 انديشي زورولو. او د هماغه يوي
 خبري په خاطر يې سترگسي
 پتيدل غوره گڼل. هغه څه چي
 چاته يې نه ويل: کله چي به د
 زندان په انگر کي هغه راڅرگند
 شو. ټول به چوپ شول. لکه چي
 ټولگي ته راننوي ټولوبه سره
 يو بل ته کتل. په اعدام محکم
 ښوونکي به يې وليده. ټولوبه
 د سترگو په کونجونوکي هغه ته
 وکتل. خو هغه يې پروا کښناست
 سگرت به يې لگاوه. د زندان په
 اوچتو ديوالونو به يې سترگي
 گڼلې وي. د اسمان په وسعت
 به يې فکر کاوه. اوحتما چسپي
 هره شيبه به او هره گري به د
 خپلي رنگيني ماضي ټولسي برخي
 اوخوږي شيبې ياد ته ورتلې. فکر
 به يې کاوه. بيا به هم دخپلو
 خدمتونو. درسونو روزنوا و
 زده کړي ورکولو خوند وري شيبې
 په هغو به يې فکر وکړ. لکه چسپي
 د هغه د ژوند ټوري خوږي شيبې
 هماغه وي. په ټولگي کي ودريدلو
 شيبې زده کوونکوته د درس -
 ورکولو شيبې او بيا به يې پسرې
 غور وکړ.
 د هغو بوښتوته خوابونه ويل
 څه يې ويل. د خانه سره به يې
 فکر وکړ. حساب به يې پيل کړ.
 - يوازي وطنپرستي. د وطن سره
 عشق. د خلکوسره مينه. دخپلو
 د غرور او ميرانی سره مينه. دخپل
 وطن د ماضي اوستقبال سره مينه
 او همد ا به يې گناه وه.
 خو هغه يوشی زورولو. او
 هيڅ چاته يې څه نه ويل. نه
 پوهيږم چي هغه به له څه زوريد.
 له شکنجي، اعدام، زندان . . .
 خو په دي شيانو پوهيدم چي له
 دي هغونه زوريد. د پيره موده

پوه نه شم
 له ماسره د اپوښتنه وه . چس ايا
 دي به هم له خه زوريزي اوکته .
 خود پوي شپي به سبا
 وپوهيدم . د مني پخه شپه وه .
 سورپاد لگيده . تازه اوږه شوي و .
 بيرته اسمان شين شوي و . يخ باد
 لگيده .
 له ماښام راهيس ټولي برښنا
 لگيدلې پاتي شوي . د د هليز
 ټولو زندانيانوته د زړو ویده کيدلو
 امروشو . ټول پريوتل . خولکه چس
 ټول ويښ پاتي شول . شپه پخه
 شوه . له نيمې واوښته له کوچنۍ
 شپينه يې کړکۍ په هماغه ډول کم
 ساري د هليز معلوميد .
 چس د زندان له پراخۍ او اوښتيز
 د روزي دوه جنازي وويستل شوي
 يوه ډيره درنه وه . اوله هم
 سپکه وه . کوچنۍ وه . د نيم کبو -
 کړکيو ټولو شوکير کوونکو په درنه
 جنازه سترگي گڼدلي وې .
 ټولو يو بل ته ويل . همدغه درنه
 جنازه د هغه ده . هغه چس خو
 سريازان تري تاودي ټول
 سره پسيدل . همدغه جنازه ، درنه
 جنازه . . . د هغه ده .
 سريازانورپلې نه شوه . درنه وه ،
 هغه د هماغه ښوونکي جنازه وه .
 خوسهارچس ټول بنديان د زندان
 انگرته راوتل . ټول غلې اوچوپ
 وو . ټول پريشانه برښيدل . خو
 د ټولونه مې يوه خبره اوريدله
 يوازي يوه خبره .
 اوله هغه وروسته پوه شم چس
 هغه ، د خه په باب فکر کاوه .
 يوازي يوه خبره او هغه د چس
 ټولو به ويل .
 هغه هيڅکله خاين نه وو . او
 هيڅوک به د هغه په باب د خاين
 قضاوت ونه کړي . په هغه وطن
 ډيرگران وو . بحينو به ويل : مور
 د هغه شاگردان وو . هغه يوازي
 يو حقيقت پيژانده : د افغانستان
 حقيقت ، او هغه وخت بيازه -
 وپوهيدم چس هغه يوازي د خيانت
 تومنونو زورولو . خو هغه هيچ -
 خيانت نه و وکړي .



شاهد اتهام

بقية از صفحه ۱۱
 ميخواست ، ميخواست روميښ
 هيلگير رابه بنيد .
 مگر ملاقات آنها پسر ازگند شت
 زمان نسبتا زيادي صورت
 پذيرفت که به اين ترتيب محل
 ملاقات اهميت بخصوصي ندارد .
 رومين گفتم .
 چه اين ترتيب شما حد سر
 زده ايد که من چهره ام را تخنيو
 داده بودم ، مشکل ترين کار اين
 نبود . روشني چراغک گازي مزاحم
 شناخت کريم ميشد ، اما ما سيار
 مطالب . . . فراموش نکيد که من
 اکتور بودم ام .
 - لاکن براي چه شما . . .
 شهادت همسري را که بس
 نهايت به دوه روز فادار بوده
 و پسر از حد دست برداشته
 چه کسی باور ميکند خود شما
 نخست اينکه متهم
 جوان دلچسپ بود . دوم ، اين
 مرد جوان و جالب رابه قتل

بسيار وحشتناک متهم ساخته
 بودند . و بالاخره روميښ
 علت گرمي و دلچسپ بودن
 محکمه . رومين هيلگير عمدتري ن
 شاهد اتهام بود . اکثر روزنامه
 ها عکس او را نشر کردند . در -
 نشرات راجع به گد پښته اش
 معلومات (موتق) به چشم ميخورد .
 اول همه چيز طبق معمول
 جريان داشت . قبل از همه
 محققين نتايج کارشان را قرائت
 نمودند . بعد زانيت ما کييزي
 را خواستند و او همه آنچه را
 به مستنطق گفته بود کلمه به کلمه
 تکرار کرد . و کيل مدافع طبعي
 سوالهايش توانست او را يکس
 د و بار به ضد و نقيس بودن
 شهادت متهم سازد . فشار
 عمدتري و کيل مدافع بالاي اين
 حرف بود که با وجود شنيدن آواز
 مردانه توسط خدمه هيچ نوع
 اثباتي ميني براي کي گويآ آواز
 مربوط به ول است وجود ندارد .
 او همچنان توانست هيئات
 قضائي را به اين امر متقاعد
 بسازد که اساس شهادت خدمه
 را بد بيني ارسنيت به متهم
 تشکيل ميدهند فاکها .
 شاهد عمدتري رافراخواندند
 - نام شما رومين هيلگير
 است .
 - بلي .
 - شما تبعه اطرش هستيد ؟
 - بلي .
 - سه سال اخير را شغلا
 بحيث همسر پاتهم سپري
 نموده ايد ؟
 رومين براي يك لحظه بالثونار
 چشم به چشم تند .
 - بلي !
 تحقيقات ادامه يافت .
 رومين حقايق وحشتناکي را
 در اختيار قضا قرار داد . در شبي
 که قتل صورت پذيرفت متهم
 با ميله فلزي از خانه برآمد .
 ساعت ده و بيست دقيقه برگشت
 و معترف به انجام قتل شد .
 ناگير بيراهن او را که استينش
 باخون خشکيده لکه سياه خورد
 بود آتش زدند . ول با تهديد
 او را مجبور به خاموشي ساخته
 بود .

روحيه هيئات قضا که در اول
 خوب بود به اساس ترسيم بنظره
 وحشتناک شخصيت متهم قطعا
 دگرگون گشت ولي مطلب ديگري
 هم بنظر ميخورد . بر خورد نسبت
 به رومين هم تغيير کرد . زيرا
 بې غرضي و صداقت در صحبتش
 کفايت نميکرد . در هر کلمه اش
 خصوصت نمايان بود .
 و کيل مدافع با سنگيني و متانت
 برخاست و اظهار داشت که همه
 گفته هاي شاهد ساخته هاي
 خصمانه مغز او است . در آن شام
 فلاکتبار او اصلا در منزل نبود
 طبعاً نميداند که ول چه ساعتی
 برگشته است . او همچنان
 به هيئات قضائي اطلاع داد که
 رومين هيلگير با مرد ديگري منا -
 سيات عاشقانه دارد و به خاطر
 ان مرد ميخواهد متهم را بې وقار
 ساخته به اتهام جنائتي که اصلا
 مرتکب نشده است به اعدام
 سوق نمايد .
 رومين باخون سرد ي تعجب
 آوري تمام اتهامات وارده را رد
 نمود .
 آنگاه در سکوت کامل که
 تصور ميشد تالار قضا حتی نفس
 هم نميکشد ، نامه رومين هيلگير
 قرائت شد .
 ((ما کرد دست داشتني ام !
 سرنوشت خود بخود او را بدست
 ماميد هد . او زنداني شد ما ست
 براي من اينرا هماننديد . اما
 من انسانهارا خوب ميشناسم .
 از من اعتراف ميگيريد . مطلب
 خجالت باري رابه من نسبت
 ميدويد . بگذار من بدسترو
 ناشايسته تر از آنکه عليه او
 شهادت ميگيرند ، باشم . مگر
 اين انسان برائت ميگيرد))
 - مگر نامه چطور
 - فقط يك نامه . نامه بيکيه
 بالاي همه نامه فرار داشت
 به اصطلاح شما جعلي يا ساخته
 گي بود . همان نامه هم تمام
 مطلب را حل کرد .
 - اما آنکه نامش ما کس بود ؟
 - چنين کسی نيست و هيچ
 گاهي هم نبوده .
 - بهر صورت ما بدون اين
 نامه هم ميتوانستيم او را نجات
 بد هم .
 پايان

رهتمای معاملات روح لا فیری



در خرید و فروش خانه، زمین و موتورشماره بنیادی

نمایند

شهر نو چهارراهی حاجی

یعقوب مقابل شنب سروس

تلفن دفتر: ۲۲۵۲۹

تلفن منزل: ۲۵۳۸۳

شارپ سنتر و لکس شاپ

رادیو، تلویزیون

و ویدیو کاستهای

به قیمت ارزانه بطور

مطمین تریم بنمایید

آدرس: چهارراهی -

حاجی یعقوب

تلفن: ۳۲۶۷۳

مادرم برای من همیشه سزاوار -
ستایم و احترام بوده است -
- شما کدام چهره هارا در -
سینمای کشور معرفی نمودید؟
من کسی را معرفی نکردم -
خودم - آن خود را معرفی کردم مانند
یعنی کارشان معرفی شان کرده -
من سرزمین معرفی را همراه
کرده ام - درین زمینه حرف من
جدی و درست است نمیخواهم
برکس منت بگذارم -
- کدام چهره های جدید
را در سال جاری شما معرفی
خواهید کرد؟

هستند دختران و بچه هائیکه
در تازه ترین فلم که از حماسه های
جاودانه سمت شمال خواهد بود
مردم با چهره های شان آشنا
شوند ، خدا کند انتخاب ما مردم
پسند یابد -

- آیا گاهی از کار خسته
میشوید چه وقت؟

من از کار خسته نمیشوم ، کو -
شس میکم بر اعصاب من تسلط بانم
مخصوصاً وقتیکه در جریان فلم -
برداری بانم کوشش من اینست
خوش بانم تا دیگران آرامش
احساس کنند و فضای سینمایی
ساخته شود - میگوئیم که اندام
ناراحت باند انگاه هی چیز
در مخزن خطور نمی کند - فراموش
میکنم ، کی هستم ، پی نیکنم ، کسی
رانس شناسم ، حرف رانس شنوم
یاد روزم درستیز میباشم تا بخوام
آرامش روحی پیدا کنم - فقط معرف
و نفس کلی من همین است -
آینده سینمای ما را چگونه -

از ریاضی میکید چه کبوت ها برای
کار سینماگران وجود دارد چگونه
این کبوت هارا میتوان رفع کرد ؟
حالا سینما با همه نارسایی ها
و کبوت هایش مایه گرفته ، نباید
رهایر کرد ، با اقتاد و تخنیک
نیرومندش ساخت ، زمینه های
تولید بیشتر را مساعد ساخت
و سینما را باید مسیر داد - هویت
افغانی او را باید ثابت کرد ،
از مردم نباید دور نگاه کرد -
خواست های مردم را با شکلی باید
ارایه داد که دون شان بهتر
از بروز برورش یابد - باید زنده گی
خود شانرا به تصویر گرفت که
بیگانگی احساس نکنند - از مردم
سپاسگزار هستیم چون همیشه
برای فلم های خود شان ارج -
مذاشته اند - تشکر -

برابهای بیمنای

سقوط اش میترسم ، نه به این معنی
که فشارش را روی شانم های خودم
احساس میکنم بلکه سقوط به معنی
ابتدال گزایی ، که هویت ملی و
حیثیت افغانی ما قربانی نگردد -
- چند سوال مشخص:
- شما ازدواج کرده اید ،
زنده گی شخصی تان چگونه است ،
چند طفل دارید ، آیا به آن
ها میرسید یعنی به زنده گی
شخصی تان بیشتر میرسید یا نه ؟
- بلی شش سال میشود ، دو
پسر دارم ، کوشش میکنم به آنها
برسم ، منحیث یک کارگردان -
احساس شانرا درک میکنم -
فوق العاده شوخ استند ، به
من علاقه دارند ، برایشان پدر
مهربان هستم هیچگاه خوش
ندارند دست خالی داخل خانه
شوم - همه خسته گی های روز
بامستی آنها رفع میگردد - انرژی
تازه برایم میدهند ، باور میکید
در خانه یک لحظه از من دور
نمیشوند حتی هنگام نوشتن -
- عشق از نظر شما بحیث
یک سینماگر که در فلم های تان
نیز این ساله جادارد چیست
و چی فکر میکنید ؟

عشق انسانی ترین بدیده
است اگر قلب من این احساس را
نمیداشت شاید کارگردان نبودم
عشق مرا نیروی بخشد - قلبی
سرد است که در آن عشق وجود
ندارد - روح تو شاد باد احمد -
ظاهر که عاشق عشق بودی -
- خوب میگویند شما در کار
انتخاب هیروئین بسیار سختگیر
نیمتید این درست است ؟
از چیزی که کم پیدا میشود
آدم زیاد سختگیر نمیشود - اما
دلیل اصلی اینست که من
به زن احترام قایل هستم - چون

عشق را بیشترین بدیده
است که اگر قلب
من زین احساس را نمیدر
شاید کارگردان نبودم

بقیه از صفحه (۲۱۴)
بلکه برای سینماگر نیز میگویم
وقتی احساس کردید به سینما
عشق ندارید ، بگذارید و راه
دیگری برای زنده گی انتخاب -
کبوت - پس برای اینکه فلم بسازیم
باید سینما را بشناسیم این دید
سینمایی برای سینماگر سینماست
بدیده های تازه گی گل کرد -
صدیق برمک ، همایون مروت ،
شعره ی میوه را از شاخ ببرگه آن
میتوان حدس زد -
- آیا شما از کار تان خسته
نشده اید ؟
نه من خسته نشده ام ، چون
هنوز آغاز نکردم ام با مع دست
و یا میزنم - سینما بحر است ، کارش
طاقت فرما است ولی خسته کن
نیست ، چون هر لحظه تازه گی
دارد ، در برابر سینما مسولیت
احساس میکنم - پایه هایش را
اساسی باید بنا کرد - چون از

۱۴ سال دانشان

بقیه از صفحه (۳۶)
دارم ، و خودم از آن جا رستم
غافل از آنکه در مورد تکسی
به وی مشکوک شده مقامات
نی صلاح را آگاهی میدهند
عاقبت جسد را در آن میابند !
مجرم اندکی بعد تر از انجام
جرم سرد سنگین میگردد و در زندان

عدالت در پیشگاه محاکم به اقرار
می نشیند . محاکم ابتدائیه
ومرافعه او را محکوم به حبس
۲۰ سال نمودند اما عروس تمیز
طلب گردیده و فریاد می کشد که
ای قنات آخر اراده من سلب
گردیده بود . من مریم (جنون
دوره دارم) . دکتوران معالج
نختر را تأیید نموده و بالاخره
او با بیان چند سخن و ذکر مرض
توانست حکم محاکم باصلاحیت را
تغییر داده و به ۱۴ سال حبس
محکوم گردد .

ورزش کونگفو

بقیه از صفحه (۸۶)
ان بیشتر شد و تا حال که اضافه از
۴ سال میشود به همین این سبوت
می پردازم و کوشش دارم تا به معیار
های آخری خود را برسانم در همین
زمانیکه تحت نظر عبدالرحیم یوسفی
تمیضات را انجام میدهم خودم نیز -
رهبری کلب را به معده دارم و شاگرد
تربیه منعمیم .
- حرکات ورزش کونگفو از کدام -
ورزش گرفته شده ؟ - ورزش کونگفو
بطور مشخص از کدام ورزش دیگری
گرفته شده ، بلکه این ورزش خود
دارای تکنیک های خاص میباشد و
بعضاً حرکات آن شبیه دیگر ورزش
های رزمی میباشد .
- فرق ورزش کونگفو با ورزش هاوار
دیگر رزمی مانند تنی - کواندو و کاراته
در چیست ؟
- در تنی کواندو ۷۰ فیصد از -
تکنیک های پایا و لگد استفاده شده
و ۳۰ فیصد از دست کار گرفته
میشود به همین ترتیب در کاراته
۷۰ فیصد از تکنیک های دست و -
۳۰ فیصد از پا و لگد استفاده بعمل
می آید ولی در کونگفو چنین نیست .
در آن ۵۰ فیصد از تکنیک های دست
و ۵۰ فیصد از تکنیک پاها استفاده
میشود و بعضی فرق های دیگر نیز

دارد . در کونگفو وجود انسان برور
زمان در برابر ضربه مقاومت نهاد
پیدا میکند .
- اگر واضح سازید که ورزش -
کونگفو یکدام سیستم پیش برور ؟
- کونگفو - تو از ابتدا الهی
پروفرموری دارای هفت خط و چندین
گردد و شاگرد می باشد که خط اول بنام
اناقای دوم اتادو و سوم سوتو
چهارم سام ساماید و پنجم
مایاند همت و ششم کواندملیانه
هست و هفتم بنام مای باتها پنجه
مرگ میباشد که در جهان تا همین
اندازه کار شده است . و شالهند
ها هر کدام اول سفید و سرخ و دوم
سبز و سرخ (سیر سبز) و سوم
تقرقی و سرخ (سیر تقرقی) چهارم
سپاه و سرخ (سیر سرخ) و پنجم
سرخ میباشد که جمله ۷۳۰۰۰ -
تکنیک شامل دفاع و ضربه و عکس -
العمل میباشد . در این ورزش نیروی
تسلط بالایی خود نیز رول دارد که
همانا نیروی فیزیکی وجود انسان
است .
- بنظر شما این ورزش بر نظم
جامعه تأثیر سو نهکدارد ؟
- بخاطر جلوگیری از انحرافات
اخلاقی واجتماعی در کونگفو هنگامیکه
امتحان اخذ میشود همه سوگند یاد
میکند و شعارشان این است -

(خشن باش مثل ببر اما از کار آهوی
چنان گذر کن که نداند)
- کونگفو مانند تنی - کواندو -
جدو و کاراته کلب های بخصوص -
دارند ؟ اگر کلب دارند در کسور
ماچند کلب آن وجود دارد ؟
- بله - ورزش کونگفو مانند
سایر ورزش ها کلب های دارد که در
آن تمیضات صورت میگردد . فعلاً در
کسور ما دو کلب ورزش کونگفو - تنوا
موجود است یکی کلب عبدالرحیم
یوسفی و رهنمایی و دیگری کلب
دوم بدوش خودم میباشد . البته
فعالیت این کلب هم تحت نظر -
عبدالرحیم یوسفی صورت میگردد .
- فکر میکنم تا به حال تمیضات
از سبوت کونگفو کشورمان برور کرده
تلونین نیامده .
- شما درست میگوئید . تا به
حال تمیضات این ورزش در تلونین
نیده نشده و صرف در روزهای
مجلس بین المللی قسمت های کوتاهی
از این سبوت نیده شده . ولی
هر زمانیکه اداره محترم تلونین -
وسیمنا تکرانی خواسته باشند از -
ورزش کونگفو تمیضاتی تهیه میکنند
ما حاضر و آماده هستیم .

زنی که همه را...

بقیه از صفحه (۵۸)
شرح چنین دیداری را باور -
گم .
باخاتم ((ثوودوروتا)) خدا
حافظ کردم به دوکتور شعری
مراجعه کردم . او برایم گفتم
که خانم ((یولیانثوودوروتا)) -
انسان منحصر بفردی است که تا
اکنون حتی یکبار هم در تشخیص
بیماریها اشتباه نکرده است .
همه بیماریها که او نزد ما
نرستاده همان بیماری را داشته
اند که او خودش قبلاً تشخیص
در داده است . دوکتور شوویل -
شفاخانه شماره ۹ شهر نرنه
من گفتم که خانم ((یولیانثوودو -
روتا)) یک شخص دهنده
بی نظیر بیماریهاست . خانم
((پراسکها ایرانوتا)) هسلیه -
زن خارق العاده ایست که من
ملاقاتش کردم و از قدرت معجب -
چشمهایش برای شما نوشتم . او
برایم گفت که ((یک روز من حامل
بد شد . کمک نفوی آمد . -
دوکتوران حدود ۶ ساعت
بالایی سرم بودند . آنها تصور
میکردند که سکه قلبی کرده ام
من خواهش کردم تا خانم -
((یولیانثوودوروتا)) را بالایی سرم
بیاورند . او آمد و پس از چند
دقیقه که به من خیره شده بود
گفت که سکه قلبی نکرده ام بلکه
دچار تشنج معده ورمی شده ام
بعداً ثابت شد که تشخیص او
درست بوده است))
متخصص شوری که روی
این زن مطالعه میکنند معتقدند
به اثر حاد آن که ۱۰ سال
پیش برای خانم ((یولیانثوودوروتا))
رخ داده و بر اثر عمل مقابل بار
های الکتریکی همز او توانائی -
شعاع اشعه تحت قرمز یافته
است و بعضی دلیل او میتواند -
آنچه را که نیروی پست و کوشش
بدن انسان وجود دارد ببیند .
محمد نصیر احمد

گوگوش در پاجاب کامل

از محکمه گرفت و برای ازدواج ۴ بار دیگر به اروپا بازگشت و همراه خود یک عاقد و دو شاهد ازدواج نیز به اروپا برد.

بقیه از صفحه (۵۳)

دستگیری، بازگشت خود را به ایران به تعویق انداختند. گوگوش در ایتالیا اعلام داشت که از ترس کاباره دارها زندانی شدن حاضر نیست به ایران بازگردد و همین خبر باعث وحشت بسیاری از تهیه کنندگان فیلمهای ایرانی، صاحبان استودیو و همچنین کاباره دارها و ترانه سازها و آهنگ سازها شد و همگی به (محمد کریم اریاب) فشار آوردند تا دست از تعقیب گوگوش و شوهرش بردارد و اجازه بدهد آنها آزادانه به ایران بازگردند. (کریم اریاب) در مقابل همه این خواهشها مقاومت کرد. در همین زمان گوگوش در ایتالیا اعلام داشت که محمد کریم اریاب میخواهد مرا از شوهرم جدا کند و خودش صاحب اختیار من شود. (گوگوش) در این زمان هرگز قادر نبود چکها و سفته های را که (محمد کریم اریاب) از او در اختیار داشت برداشت کند. او این چکها و سفته ها را طی چندین سال به عنوان تضمین اجرائی برنامه در کاباره های محمد کریم اریاب به او داده بود و حالا با قطع اجرائی برنامه در این کاباره ها طبق قانون مجرم بود و باید یا به زندان میرفت و یا چکها را می برداخت. (محمد کریم اریاب) سفر کوتاهی به اروپا کرد و در همین سفر گوگوش موافقت کرد از شوهرش طلاق گرفته و همسر (محمد کریم اریاب) شود تا بتواند به ایران بازگردد. (محمد کریم اریاب) نیز موافقت کرد که از شکایت خودش از گوگوش و شوهرش صرف نظر کند و تمام چکها و سفته های گوگوش و شوهرش را به آنها پس بدهد. (محمد کریم اریاب) با وکالتنامه گوگوش برای طلاق به ایران بازگشت و طلاق گوگوش را غیباً با

(محمد کریم اریاب) به مجرد رسیدن به ایتالیا و نشان دادن برگه قانونی طلاق به قربانسی و گوگوش آنها را از تصمیم محکمه مطلع ساخت و گوگوش بناچار طبق قولی که داده بود در حضور دو شاهدی که (محمد کریم اریاب) با خود به اروپا برده بود به عقد ازدواج (محمد کریم اریاب) درآمد و سر از مدتی به ایران بازگشت تا در کاباره ها برنامه اجرا کند و از حمایت مالی و نفوذ دولتی شوهر جدیدش برای زندگی در ایران برخوردار شود. در سالهایی که او میخواند و یاروی برده تلویزیون و سینما ظاهر میشد کمتر بیننده سی میتوانست حدس بزند که ملکه ترانه های دلنشین و شاد ایران چگونه اسیر است و چند کاباردار ایران با استفاده از قدرت مالی و افسانهی خود چگونه او را به زنجیر کشیده اند تا از او برای پول بیشتر درآوردن استفاده کنند.

این اولین طلاق و دومین ازدواج گوگوش نبود. او پس از بازی در چند فیلم معروف و پولساز ایرانی از نزدیک با (بهروز وثوقی) معروف ترین هنرپیشه فیلمهای ایرانی آشنا شد. این آشنایی و نزدیکی به عشق جنون آمیز ختم شد. گوگوش که تقریباً با بهروز وثوقی زندگی میکرد تصمیم گرفت از (محمد کریم اریاب) طلاق گرفته و با بهروز وثوقی ازدواج کند. (محمد کریم اریاب) با استفاده از قدرت مالی خود بار دیگر وارد صحنه شد تا مانع این ازدواج گردد و خود همچنان مالک گوگوش باقی بماند. اما سرانجام به اشاره (دربار) ایران در مقابل تضمین قانونی



که از گوگوش برای ادامه برنامه هایش در کاباره های او گرفت به این جدایی تن داد و گوگوش برای ازدواج با بهروز وثوقی آزاد شد. ازدواج جدید در ابتدا باد شواری همراه نبود اما پس از مدتی این دشواریها شروع شد. کاباره دارها بار دیگر برای انحصار کردن گوگوش تلاش خود را شروع کردند و شوهر او (بهروز وثوقی) را نیز تحت فشار گذاشتند. در این نبرد اینبار صاحبان استودیو یوهای فلسازی ایران نیز که سخت محتاج بهروز وثوقی بودند وارد صحنه شده بودند. این نبرد نیز به سود صاحبان پول و ثروت ختم شد و بهروز وثوقی و گوگوش از بیم جان خود از یکدیگر جدا شدند. در این دوران کاباردارها و سلاطین سینمای ایران چند چهره جدید را بعنوان رقیب گوگوش وارد صحنه کرده بودند و همه امکانات را برای شکستن شهرت گوگوش بکار گرفته بودند. (لیلا فروهر)، (شهره)، (نازی افشار) و... از جمله این رقیبها بودند که بهترین ترانه سرایان و آهنگسازان ایران بدستور و با پول فراوان کاباره دارها و سلاطین استودیو یوهای فیلمبرداری ایران - برای آنها آهنگ میساختند. حتی پاپ این رقیبا را به سینمای ایران هم باز کردند تا بلکه اراده گوگوش را درهم شکنند و سرانجام نیز چنین شد و گوگوش مجبور به طلاق

و جدایی سم شد. پس از این - جدایی گوگوش جز چند ترانه بیشتر نتوانست بخواند و چندین بار نیز برای نجات از اعتیاد ی که پس از جدایی از بهروز وثوقی به آن روی آورده بود در بیمارستان بستری شد. مشهورترین ترانه گوگوش در این دوران (بشنوای همسفر) نام دارد. این ترانه را گوگوش ضبط تلویزیونی نیز کرده است و ضبط تلویزیونی افغانستان نیز بارها آنرا بخشن کرده است. در این ضبط تلویزیونی گوگوش موعای خود را به رنگ طلایی درآورد و - معمولی نیست و درنوی خلسه قرار دارد. این دوران مصادف است با اوج حوادث انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران و نباید دیدن شدن گوگوش و بی خبری از او. اکنون با چاپ عکس جدیدی از گوگوش در پوشش (حجاب کامل) بار دیگر از او خبری در مطبوعات راه یافت است. این عکس نشان میدهد که گوگوش کاملاً سر حال است و گذشت حدود ۸ سال چندان تأثیری در چهره او باقی نگذاشته است. اما آیا گذشت زمان روی صدا و هنر او هم تأثیر نگذاشته و او درآینده بار دیگر خواهد توانست در صحنه هنر ایران ظاهر شود و همان تسلطی را داشته باشد که در گذشته داشته است؟



پاتی هډوکی یا شاید په کم بدل
پخلنځی کی وی او یا هم له هماغه
قرار د ادی تصاب سره .
خبريال : مگر تاسی وویل چی
پخیلو کی جوړ راغلل . که
دغه خبره لسه په پاڼه کسری
خوښ به شو .
هډوکی : هوکی . پخیلوکسی
جوړ راغلل . قرار د ادی
تصاب د خریدارنه هیات د ری
وارو غوړته دوه دوه کیلو د پسه
غوښه په کڅوړوکی واچوله ، اوله ریور
ته یی زما لپمون بخششی ورکړ .
په هغه شیبه کی چی زه یی کم
تللی م اوزما نیم هډوکی یسی
له نورو بیلول ، زړه می غوښتل
چی د دوی دغه جوړیدل اوله
ما سره دغه عمل رسوا کړم ، خو د
تصاب له چرو او تیرگی څخه می
اندامونه ولرزیدل او پته خوله
پاتی شم .
خبريال : رشتیا چی تاسی د
زړه سوی وریاست . زه
حتما ستاسی ژړا فریاد د مسوولو
کسانو غوړته رسم . داچی په
دی لپزنده تبه کی له مونږ سره
مرکی ته حاضر شوی اوزحمت
مو ویوست مننه کوو .
هډوکی : له تاسی هم مننه .

هډوکی : د دې پوښتنی خواب
په ما پورې اړه نه لري
تاسی کولای شی له هغه چا دغه
پوښتنه وکړی چی زه یی له قرار
د ادی تصاب څخه دلته راوړی م
خبريال : مگر تاسی د پلورلو او
اخذولو دغه جریان
پخیلو پسترو لیدلی دی ، ایسا
نه شی کیدای چی خپل د سترگو
لیدلی حال راته وواپی ؟
هډوکی : چی نه می بریزدی نو
باید دخپل زړه غوښه
تاته وسپرم ، ځکه چی په تابلو کی
دومره غوښه نه وه لکه زه چی یسی
دلته راوړی م . که د خریدار ی
هیات هماغه اندازه غوښه
اخذستی وای نوزه بیچاره اوس به
اوس د خو موسسو په پخلنځیو کی
نه ، بلکی په یوه پخلنځی که به له
خپلو هغو هډوکو سره یوځای وای
چی له مای بیلی کړی دی . خود
اخذستلو په وخت کی قرار د ادی
تصاب او د خریدار ی هیات -
غری پخیلو کی جوړ راغلل اوزه یی
په بوجی کی راوچولم چی د ادی
اوس د دلته گوری . اوزموږ

۰۰ ملیونه پیشوگان

پاڼی له ۷۲ مخ نه

له زیان څخه د ژغورنی لپاره ، چی
نه یوازی د بیرو بارونو ته زیان
رسوه بلکی پخپله بیرونی ته هم
زیان رساوه ، له مصري پیشوگانو
څخه کارواخیست .

په لرغونی مصرکی پیشوگان
سیپخلی گڼل کیدل او هیچا
حق نه درلود چی هغوی ته
د برلزیان ورسوی . که څوک به
د پیشو په وژلو تورن کیدل ، د
مرگ خطر به یی برسره کید .
که چیری به کم کور او واخیست
نولومړی به پیشو ژغورل کیده او
وروسته د کور نور مالونه کله چی
به پیشو په کومی کورنی کی سر
شو هغه به یی مومیایی کاوه او
په ځانگړی مرستون کی به یی
بنځوه . همدی فوق العاده -
درناوی پیشوته په ځان باورورکړ
چی خیال کیری چی نښی نښانی
یی تراوسه پاتسی دی . په
مسلمانانو کی هم پیشوله ځانگړی
مین او درناوی څخه پرضمن
و او په آسیایی هیوادونو کی
د پیشوگانو د زیاتوالی یو دلیل دا
هم کیدای شی . ځینو مسلمانانو
پخوا عقیده درلوده چی د ری رنگه
پیشو ، کورله سوخیدو څخه ساتی
البته د اهت او درناوی تل اوسه
هرځای د پیشوگانو په برخه
نه و . په منځنیو پیړیو کی مسیحی
کلیساگانو په اروپا کی اعلام کړه
چی په پیشوگانو کی ناپاکه روح
موجود دی او پیشو د وزخی موجود
دی چی د شیطان او کولونگرو

په خدمت کی دی . په اوله کی تور
پیشوگان زیات تورن کیدل . د
دغه ناوړه نظریاتو مبلغینو ، له
پیشوگانو د شبی ژوند ، د سپوږمی
په شپوکی د هغی گریخیدل ، په
تورتم کی د پیشو د لیدو څارک -
العاده توان او په پای د هغه
د بیولوژیات قدرت د مثال په توگه
یا ده . اروپا د دغه قهر او غصی
په خاطر زیات تاوان وگاله .
صحرایی موزگان په زیاتی چتکی
سره زیات شول او راز راز ناروغی

په اروپا کی خیری شوی .
د وخت په تیریدو سره دغه خرافات
هیرشول او یوځل بیا په اروپا کی د
نړی د نورو ځایونو په ځیر پیشوگان
د انسانانو په نزدی د وستانو بدل
شول . د ځینو هیوادونو پخوانیو
ادبیاتو پیشو د خوښی ، نونت ،
هونسیارتیا ، پوهی او مبارزی -
سمبول بللی دی . ټول پیشوگان یو
ټول اواز لري ((میو میو)) خو
د نړی په بیلا بیلو برخو کی
انسانان په مختلفو اصطلاحاتو
هغوی ته غږ کوي . روسان وایی
((کیس کیس)) ، انگریزان
او مصریان وایی ((پس پس)) ،
هندیان وایی ((چو چو)) او
فارسی وایی ((پش پش)) .
په نړی کی څلورسوه ملیونه
کورنی پیشوگان ژوند کوي چی د
بیلا بیلو نژادونو لرونکی دی . د
((لاوس)) فرهنگه (د ۱۹۸۳
کال چاپ) د پیشوگانو نژاد ۶۸
ټوله یاد کړیدی . د یرکلونه پخوا د
((فراگوست)) په ټاپوکی چی د
هند په سمندرکی پروت دی څه
ناڅه زړ پیشوگان پیدا شول چی
خپل خواړه یی له سمندری موجوداتو
څخه تا مینول اودی مسالی -
وښودله چی پیشوگان کولای شی
انسان ته له اړتیا پرته ژوند وکړی
ښایی د انسانانو په وړاندی د
پیشوگانو د بی پروایی او غرور
یو دلیل همدا په ځان باندي
باوروی .
پوښتنه دلته ده چی ایسا
انسان له پیشو پرته ژوند کولای
شی ؟

دیلوم جفا

بقیه از صفحه (۷۷)

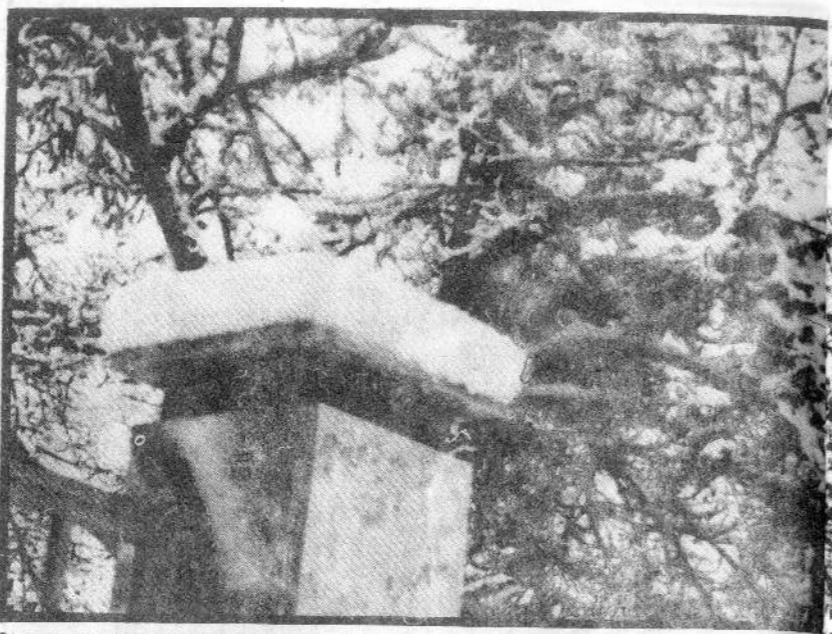
د وچسمن سیاهت قدرت بعباتم د ارد
به هروگان تیزت راکی رارهنماداری
زاند از نگاهت راد یو اکتیف میارد
به چشم شوخ مست خوب تر طوفان بلاداری
به تلویزون قلبم دیدمت ای شاهکار حسن
که ران اندرول رقصیدی واکت سینماداری
چرا راصی شدی جانابه نورمول جفا کاری
تو چون زیبایی وینوس و آهنگ لتاداری
ترا از کسب تحصیلات عالی شد غرور افزون
به عاشق کبر و استغنا مکن روی خداداری
زهلوی خرامت انقلاب عقل و دل خیزد
چو دیلومات صدها متنه اند ز زیریاداری
رسد تا قدرت حسنیت به اوج افتخار خود
بی تمخیر ملک دل خیال کودتاداری
غرور و کبروی بروایی ویداد و استغنا
ویک دنیا تغافل زیر عنوان حیاداری
کس چند امتحان ای مه دیلوم دارمن
دل و دین و سرور مید هم گریدها داری
عطارده زهره و زحل مریخ و (مشتری) نیتون
هم اورا نوس و خورشید و قمر د رونما داری

برای شما انتخاب کرده ایم

قصه ملل

زنیو بحیث بعثت آنانیکه از ازار و انیت می گزینند و بعثت مرکز آزادی مذ هبسی و معنوی و محل تصمم گیسری در بین ملل معروف گردید .
 این نقش هارا زنیوطی قسرون متادی کماشی کرد که نتیجه د فاع دلیرانه آن از آزادی های شان میباشد از سوی دیگر زنیو د قلب اروپا موقعیت خوبی داشته برای تا مین صلح شهرت جهانی را کسب نموده است : اول در ۱۹۲۰ بحیث مقر جامعه ملل قرار داده شد و از ۱۹۴۶ یعنی از جنگ جهانی دوم باینطرف مجددا مرکز فعالیت بین المللی گردید .
 سمبول نقش بین المللی زنیو (پلی دناسیون) یا قصر ملل متحد در زنیو است که در آن سالانه بیش از ۵۰۰۰ مجلس دایر شده ان را معروف به مرکز کنفرانس جهانی می سازد . بسیاری از فعالیت های ملل متحد در ساحات اقتصادی بشری واجتماعی بشمول خلع سلاح و مسامی بین المللی بسرای حفاظت میراث بشریت در همین قصر صورت میگردد .
 پلی دناسیون در هلسوی ۲۹۰۰ نفر مامورین بین المللی سالانه شاهد ۲۵۰۰۰ نفر اعضا ی هیئت های مختلفه بود . همچنین مرکز مطبوعاتی زنیو میباشد که در آن در حدود ۲۰۰ نفر روزنامه نگاران خیره راجع آوری و به دورترین گوشه های جهان ارسال می نمایند .
 پلی دناسیون بین ۱۹۲۹ و ۱۹۳۶ اعمار شد و نقشه آن از بین طرح های پیشنهادی ۲۷۷ نفر مهندس جهانی از طرف یک تیم بین المللی پنج نفری انتخاب گردید .

پیرزن با دستهایش سرش زد .
 - خدایا ، حسین من ... حسین من !
 پسرک از نقشهای روی دیوار چشم برداشت و مادر و مادر کلانش را دید که روی بزمین نهادند و مویه میکنند . آرام آرام به سوی آنان رفت . سر صدلی نشست . هر دو وزن میبالیدند .
 - حسین ... حسین ... آوازهایی در گوش پسرک طنین انداخت . بی اختیار آهسته آهسته با مشتهایش به سینه زد و زمزمه کرد .
 - یا حسین ، یا حسین ... یا حسین ، یا حسین ... بعد مبرخاست و به سوی ارسی رفت . به نقشهای سپید روی دیوار نگاه کرد ، نقشهای سپید شکل گرفتند . روی دیوار سرهای بریده ای را دید که بر زمین ، بردشت و افتاده اند . سرهای بریده همه سفید بودند به نظرش آمد که مادر و مادر کلانش در میان سرهای بریده ناله میکنند . مادر و مادر کلانش هم سفید بودند . مانند برف بغضی گلوش را گرفت و با سختی فریاد زد :
 - هزار لعنت بر شما !
 مادر و مادر کلانش لختی آرام گرفتند و بعد به یک صدا گفتند :
 - آمین !
 و باز هم مویه شان را از سر گرفتند :
 نقشهای روی دیوار ناله پدید شدند . پسرک تنها یک چیز را دید . بر دیوار یک نقش بزرگ بود . سر بریده ، پد ر ش و همه اش سفید بود . مثل برف .
 - حسین ... حسین ...
 پلی دناسیون بین ۱۹۲۹ و ۱۹۳۶ اعمار شد و نقشه آن از بین طرح های پیشنهادی ۲۷۷ نفر مهندس جهانی از طرف یک تیم بین المللی پنج نفری انتخاب گردید .



گامی روی دیوار

دیوار خیره شد . نقشها باز هم جان گرفتند . دشت کویلا را دید همان طوز که مادر کلانش میگفت . خیمه ها و اشتران را دید . سواران و اسپان را دید . همه چیز سفید بود . همه کس سفید بود .
 زن جوان که برگشت . وحشتزده میلرزید . پیرزن پرسید :
 - چیهست ، چی گپ شده ؟
 زن جوان ناخنهایش را به گونه هایش فرو برد و چیخ کشید :
 - خاک بر سرم شد .
 تپاه شدم .
 پیرزن گفت :
 - چی میگوئی ، چی گپ شده ؟
 زن جوان ناله کنان گفت :
 - رجب میگوید که موتر حسین رازده اند .
 مادر کلانش سراسیمه پرسید :
 - زخمی شده ؟
 زن جوان بیحال نالید :
 - نمیفهمم ... چیزی نگفت . رجب هم دیگر خبر نداشت .



برگشت و نقش

پیرزن نالید :
 - یا سید الشهداء ، خودت نگهش دار !
 همه چیز از پیش چشم حید رگم شد . دیگر نی سواری بود و نی اسپه و نی درفش و نی علمداری . تنها نقشهای سپید بر دیوار خاک کیرنگ دیده میشد . خاموشی بود . بسرف میبارید .
 پیرزن به عروش گفت :
 - حسین این دفعه بسیا دیر کرد ، خدا خیر کند .
 زن جوان گفت :
 - آخرد ر دشت و کوتل یک قد برف است . موتر به آسانی نمیرود . شبها موترها در راه میمانند دفعه پیشتر که حسین آمد ، گفت که چار موتر را زده اند .
 مادر کلانش پرسید :
 - موترها چطور زخمی شدند ؟
 زن جوان گفت :
 - نی هرچا رشان مردند ...
 پیرزن نالید :
 - یا سید الشهداء ، خودت نگهش دار !
 همه چیز از پیش چشم حید رگم شد . دیگر نی سواری بود و نی اسپه و نی درفش و نی علمداری . تنها نقشهای سپید بر دیوار خاک کیرنگ دیده میشد . خاموشی بود . بسرف میبارید .
 پیرزن به عروش گفت :
 - حسین این دفعه بسیا دیر کرد ، خدا خیر کند .
 زن جوان گفت :
 - آخرد ر دشت و کوتل یک قد برف است . موتر به آسانی نمیرود . شبها موترها در راه میمانند دفعه پیشتر که حسین آمد ، گفت که چار موتر را زده اند .
 مادر کلانش پرسید :
 - موترها چطور زخمی شدند ؟
 زن جوان گفت :
 - نی هرچا رشان مردند ...

بقیه از صفحه (۳۱) سیاه بسته بود ، به درون حید رگفت :
 - کمپون کالای سفید دارد .
 پیرزن پرسید :
 - زینب ، علم امیرالمومنین سفید بود ؟
 زن جوان مکتی کرد و بعد جواب داد :
 - من شنیده ام که سبز کالایش سفید است .
 مادر کلانش سخن پسرک را نداد شنیده گرفت . لحظه ای بعد آهی کشید و گفت :
 - یا امیرالمومنین !
 پیرزن با پخته هایش از پیش چشم پسرک ناپسند شد . دیوار خاک کیرنگ با نقشهای سفید باقی ماند . بعد ، باز هم نقشها شکل گرفتند . سواران پیشماری روی دیوار پدید آمدند . سواران هیاهو میکردند و هل هل شان همه جا شنیده میشد . در پیشماری آنان سواری با شکوه و جلال دیده میشد . شیعه اسپان نی با هیاهوی سواران گد شده بود . شمشیرها و برافهای سواران صدا میدادند .
 حید ر پرسید :
 - امیرالمومنین بیرق را خودش میگرفت ؟
 مادر کلانش جواب داد :
 - نی ، حضرت علمدار کلاماد ر کلانش گفت :
 - داشت که پشت سرش میرفت .
 پسرک باز هم پرسید :
 - علم حضرت سفید بود ؟
 پیرزن گفت :
 - نمیفهمم ... من که با درفش سپید افراشته سواران ندیده بودم .
 حید ر آهسته گفت :
 - حالا که سفید است .
 مثل برف .
 پیرزن صدا زد :
 - زینب !
 زن جوانی از گشکن - جواب داد :
 - چی میگوئی ؟
 پیرزن گفت :
 - اینجا بیجا .
 پیرزن صدای ضحیم کار رفت وزن جوانی که سرش را با دستمال



د مياڼو له لمنو څخه

۱۳۵۶

زموږ ځوانان هم د موسيقۍ زده کوي

ورکول کيږي • يوه هنري جوړه پروفیسور چترجي او کرشنا چترجي د سند روپلو په خانکه کې، اشوکمار میترا د موسيقۍ الاتو د غږولو په برخه کې او عرفان محمد په ستار وهلوکې د دې مرکز له زده کوونکو سره مرسته کوي • د دغو استادانو هر یو یې د موسيقۍ په اسمان د - بخلاند ه ستورو په څیر لوړ مقام لري • په دغو کورسونو کې د زده کړې بهیر د ټاکلو وختونو له مخې تنظیم شوي او زده کړه هره ورځ پکې دوام لري • څرنگه چې پوهنیزو د دغه راز کورسونو جوړیدل او په دغه برخه کې د کادرونو روزل زموږ په هیواد کې د موسيقۍ اساسی بنسټونه پیاوړي کوي او زموږ د هیواد او هند ترمینځ د دوستۍ د لاپینځتیا لپاره به یوه وسیله وي •

څوکاله مخکې د کلتور د دولت کمیټې په چوکاټ کې د هندي - کلاسیکې موسیقۍ د زده کړې کورسونه جوړ شول • د زده کړې دغه مرکز کې د تبلی سه تاره، رباب، زیرخلی، گیتار، ترمپت، سکسفون، مانډولین، کلارنت، جاز او د موسیقۍ الاتو د ترمیم په څانگو کې پنځه کورسونه شته، لوستونه یې د نوټیشن د - سیستم پر اساس د پیاوړو هندي او کورنیو استادانو له خوا



د نوتیشن په سیستم د موسیقۍ زده کړه د دغه هنر په وده او -
پر مختیا کی اساسی گام او د علمی بنسټونو پر بنیاد اکادمیکه زده کړه ده .

د دې مرکز یو تن پیاوړې استاد چی خان بی پروفیسر روین چترجی معرفی کړ اوله درې کالو راهیسې پدې مرکز کی دنده ترسره کوي د یوې پوښتنې په جواب کی داسی وویل :

ماله کوچنیوالی څخه لدې - هنر سره مینه درلوده، او نه یوازې ما، بلکی زما وروڼو بردبې چترجی او د پیک چترجی هم د موسیقۍ د نړۍ سخت مینه وال دي د موسیقۍ د زده کړې په برخه کی می لومړنی گامونه د استاد واجد حسین خان او استاد امیرخان په مرسته اوچت کړل . وروسته می له استاد ((پندت بهولاناها بهت)) چی د ختیج د موسیقۍ د نامتو استاد انوڅخه گڼل کیږي زده کړه وکړه . باید ووايم چی زه په خپل هیواد کی له شلو کالو راهیسې د ((الله اباد)) د موسیقۍ په پوهنتون کی د استاد په توگه دنده ترسره کوم . کله چی ستاسی په هیواد کی د هندي کلاسیکی موسیقۍ د زده کړې مرکز جوړشو، زه له نورو استادانو سره د موسیقۍ د تدریس لپاره ستاسو هیواد ته راغلم . باید ووايم چی په افغانستان کی د هندي کلاسیکی موسیقۍ د مرکز ممتاز شاگردان - کولای شی په هندوستان کسۍ خپلی زده کړې د موسیقۍ په خانگه



بشپړې کړې، لکه څرنګه چی همدا اوس شپاړس تحصیلی پور سونه د موسیقۍ په برخه کی د دې مرکز په واک ورکړ شوي دي .

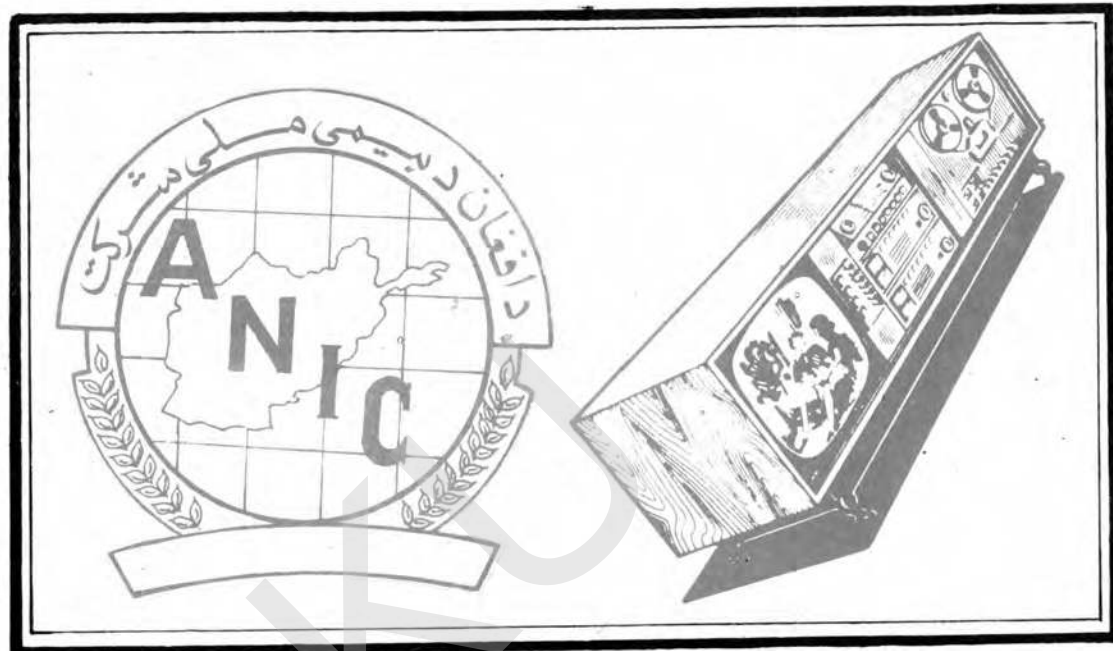
هغه زموږ د کلاسیک سند رغاړو په باب وویل : ستاسی په هیواد کی د کلاسیکو سند رو پیاوړې هنرمند چی زموږ فرهنگي ټولنه پري د موسیقۍ په برخه کی د موسیقۍ د نړۍ د باعتباره کسانو په توگه ویاړي - مرحوم ((استاد سراهنگ)) دې چی په رښتیا سره د پیرښه

اوسنګلی وایی . محترم استاد رحم بخت هم د کلاسیک سند رولو په ډله کی دي او اوس شریف غزل هم ستاسو د ویاړ غوټیو څخه گڼل کیږي ، - هغه کولای شی زيات زده کړي اوبسی سندرې ووايس .

پروفیسور روین چترجی د کابې ویلو په باب وویل : زما په عقیده په کابې ویلو او کابې اخیستلو کی کار هغه وخت ښه دي چی له اصل څخه ښه وي . په دې موده کی چی زه په افغانستان کی م په تاسف سره وینم چی دغه کار ستاسی په هنري ټولنه کی زیات رواج لوي او هغه مثبت او ارزښتناکه تمایل چی باید لرلی بی نه بی درلود .



شرکت بیمه ملی افغان



تماما "خدمات بیموی شمارا به اسرع وقت انجام میدهد
آدرس : منزل ۵ و ۶ تعمیر ۱۴ منزله پامیر



حادثه خبر نمیکند، خود را بیمه نمایند تا
از بیم حوادث در امان باشید .

بیمه پشوانه مطمئن هستی و دارائی شما در مقابل حوادث ،

د
بیمه
ملی
افغان



آرزوی شماست تا طره خوشی معقل عروسی
تا دم دایم همیشه با خود داشته باشید

بیمار آمین ویدیو کست با کمره های مدرن
فلسفه داری رنگه با کیفیت خوب و وقت

بیشتر در خدمت
شماست

مندوب اولیاد فرودگاه بزرگ افغان
آدرس: بیمار آمین ویدیو کست

۳۵۷۰۴
تلفون: ۲۶۷۷۶

کست های موسیقی
ویدیو مورد نظر تا از بیمار آمین
ویدیو کست بدست آورید.
ثبت و کاپی فلمهای شما پذیرفته میشود.

فرودگاه روان
تهدیه کنید

کادر
زرغونه میدانش شهر نو

لباس های مورد نیاز ما را
از **فرودگاه روان** بخرید

انواع لوازم آرایش، انواع جرابهای گلشن
و غیره اجناس تازه رید و قیمت های مناسب
عرضه میگردد.

مطالب ارسالی شما

نامه ها و

در ارتباط

محتوم متین خوزیانی!

د مجلی کار کوونکی ستاسی د نیک نظر
 خنخه د مجلی په هکله مننه کوي . غزل موراس
 ورسیده چس په راتلونکی گپوکی به یی خپسود
 کړو . ستاسی د لازياتی همکاری په هیله .

سید امان الله اشرفی ومحمد نسیم سامی

ظنن ارسالی شما به اداره مجله رسید
 شما د نوشتن ظنن استعداد خاص دارید .
 آنچه را که برای نشر در مجله سیادت ارسال
 داشته اید در یکی از شماره های آینده
 به نشر می رسانیم . ظنن ارسالی دوست ما محمد نسیم سامی
 جالب بود نام شما در دست حل گفده گمان
 صفحه چی چطور میشود در آن کوریم .

خواجہ مشتوق صدیقی

نامه تان را بدست آوردیم . تا که
 کرده اید که حتماً نظر تان را در باره
 خوشبختی به نشر برسانیم اینست
 بخوانید : زن وشوهر باید به یک
 مفکوره باشند و به حرف همدیگر گوش
 بدهند تا خوشبخت باشند .

محمد پشیر نجاب
 محصل ستوماتولوژی

از حسن نظر تان نسبت به مجله سیادت
 سپاسگزاریم . طالب همکاری های تان
 هستیم نام تانرا در شمار حل کننده ها
 ثبت کردیم در همین شماره توه کتبی
 می شود .

نفسه قاید
 از شوراي مركزي جبهه طلج ۱۰

از نظر تشویق آمیزتان نسبت به کار خود سپاسگزارم ولی هنوز کار زیادی را
 پیشرو داریم تا رضایت کامل خواننده گان را بدست آوریم خواهشمندیم در هر
 شماره نظریات تانرا ارسال نموده مارا یاری رسانید تا کار خود را بهتر
 سازیم . ما هم همین آرزو را داریم که مجله سیادت در همه جا بدست
 خواننده ها باشد ، به گفته شما حتی در سرویس های ملی پس!

بري الخوان!

نامه بر لطف تان رسيد . از محبت تان نسبت به مجله سباون سپاسگذاريم . هرآنچه است براي شماست . اميد واريم همينه مارا ياد كنيد و همكار دايي ما باشيد . دريكي از شماره هاي آينده با لطف يد رام مصاحبه انجام خواهيم داد .
شعر ارسالي تانرا در صفحه بعدي به نشر ميرسانيم . منتظر همكاري هاي بعدي تان .

شايسته بزرگان!

شعر تان را در كافتد بزرگ و بزرگ بدست آورد . شما استعداد كافي در شعر گويي داريد . اميد واريم بيشتر به اين عرصه توجه نماييد . آنچه را براي نشر ارسال نموده ايد در شماره بعدي در صفحه جد پيداشا هران جوان به نشر ميرسانيم . به آرزوي همكاري هاي بيشتر تان .

مير محمد عثمان بهيج!

نامه شمارا همراه با مطلب ارسالي تان بدست آورديم . به پاسخ سلامهاي تان از ماه صده سلام . اين هم قسمتي از مطلب ارسالي تان :
((عشق من !

مرغ دل هر لحظه به پروازي آيد و از معبد عاشقان سخن هاي بي شماري مي آورد : آه ، ناله ، خوشي ، سرود و فرياد و سخن هاي ديگر همه از دست معشوقان ، توهم با آنها هم دست شده بي كه به فرياد و ناله هانم گوش نميد هي و به اشك ريختن هانم ارج نميگذاري و دل نهي سوزانسي . ((

رامين ابوي!

درياره بر شرفي تان دريكي از شماره هاي بعدي پاسخ ميدهيم و نيز با اسد الله بد پيچ مصاحبه ها به نشر خواهيم رسانيد . به آرزوي همكاري بيشتر تان .

حسيه جان!

نامه مفصل تان را بدست آورديم . از لطف و صميميت گرم تان تشكر . سلامهاي ما را نيز پيذيريد . به لطف يد رام مي گوييم كه بعد از اين نوشته هاي خود را هنرمندان مورد نظر تان حتما در شماره هاي آينده مصاحبه مي نماييم ولي آنچه را كه در مورد نشر تيزي هاي ادبي مطالعه نموده ايد در مورد نشر ژوندون است . مجله سباون بيشتر يك نشر ذوق است .

ما بسيار صميمانه منتظر نامه هاي بعدي و ارسالي مي توانيد همكار دايي ما باشيد ، نظريات تان را كاملا در نظر مي گيريم .

به پاسخ خواننده محترم مجله سباون بايد متذكر شويم كه علي روزهاي نشر شماره سوم مجله سباون تعداد زياد نامه هاي دوستان بما مواصلت نمود و مواصلت نامه ادامه داشت . مانسه ملحوظ از همه خواننده گان اظهار سپاسگذاري نمود . وعده ميدهيم ، كه در شماره آينده به همه نامه ها پاسخ ارايه خواهيم نمود . صميمانه نامه هاي بعدي و مطالب شمارا منتظر مي .

بر شما فاد گرفتیم

متولدین هر ماه به بخش مربوط مراجعه
نموده و فال خود را مطالعه نمایند

حمل

زودی در موقعیت مناسبی قرار خواهید گرفت و
تأییدی گرفتاریهای عشق خود راه حل یافت کنید.
بر توقع نیایید. فکر نکنید که بخاطر مورد عهده شما
باید تمام فکر و کوشش را تنها و تنها متوجه شما سازد. خوشتردی
خود را حفظ کنید. محض رسا وقتی مورد انتقاد قرار میگیرید در
خانواده باید برخوردی تری کنید. تا آنکه شما در کار خود
استد میباید.

میزان

در مملکتی که تار می کنید یک شمار فاسد و دشمنان به
یاری شما خواهد آمد. ممکن است آرزوهای بزرگ به
این رویی با تمسک نپذیرد. اما آرزوهای کوچک دست
یافتنی است. خانم ها در میمانی تا مورد توجه قرار خواهند
گرفت. نسیم عشق و محبت در زندگی به زودین میزند.

ثور

اگر نمی برسد داشته باشید خدای ما بیرحمی آید
اگر فاسد منتظر دیدارهای خوب باشید اما
باید وارد ماجرایی به فرجام بشوید. بر میباید بر سلامت
شما در خبر قرار میگیرد. شاید یک خبر خوب برایتان برسد.

عقرب

ببینتر با لب قلب و جهاز همی خود باشید. مرضی
را باید سریعاً مداوی کرد. بیشتر داشته باشید
تا ناامیدی از شما جدا شود. رستان فقر همی در زندگی
ایده نخواهند داشت. سفر و ایات بی خطر است.

جوزا

در باره کسی که اخیراً با او آشنا شده اید بیشتر
تعمیر کنید. از قیامت با عدله خود داری کنید
بیرا بعداً به انتباه خود بپسید. اختلافها جزی
است. نباید باعث سردی ثانوی هم خانواده شود. مجردها
برای تصمیم مهمی آماده میشوند. متولدین قوس شما را دوست
دارند.

قوس

جادو نیروی خواهد داد. شما سعی کنید از کاران
مبور کنید. برای زندگی آینده خود برنامه ای تنظیم کنید
به خاطر داشته که افعال بزرگ میسوند بزرگها بر میشوند
و سیران ما را توت میکنند. نباید سالها را بیهوده پشت سر گذاشت
زیاد نگران نباشید. با متولدین حمل بیشتر دوستی کنید.

سرطان

انتاریا سر آور را از سر خود بیرون کنید. نسق لحظات
تنها بی شما را بخواهد کرد. هر چه در دست دارید
باید بگران در میان نگذارید. از مادر خرید زیاد توقع نداشته
باشید. درآمد ماهانه نان بیشتر خواهد شد. مسافری از
میان متولدین میزان به دیدار تان خواهد آمد.

جدی

در (ملی بس) مواظب جیب های خرید باشید. در
این ماه با مورد خدایتان بون را حمل کنید. اجازه ندهید
هید اختلافات کوچک زناشویی تمام فکر شما را به
خود مشغول کند. با خانواده همسر تان آشتی کنید. وقتی
همه با صحبت بر سر آشتی است. شما چرا این گونه رفتار
نمیکند. به نامه های رسیده موری پاسخ دهید.

اند

آزادی بگران را احترام بگذارید. و کمترین مردم جنگی
شوید. برای زندگی آرام تر به محبت اطرافیان احتیاج
است. تقاید خورد تان را به خانواده تحمیل نکنید. در این ماه
مواظب متولدین عقرب باشید. کمتر در این ماه معاشرت کنید.

دلو

جاء طلسمی شما ارض میشود. به زودی به یکی از آرزوهای
بزرگتان خواهید رسید. بازگردستان همانگونه
باشید که تاکنون دوست داشتید با شما باشند. مجردها
برای ازدواج تصمیم خواهند گرفت. درباره زندگی و کار تان در این
ماه تمیز بگران صحبت کنید. زیرا احداثت هار بر خواهد انگیزد
اگر معده شما ناراحت است حتماً نزد دوشور بروید.

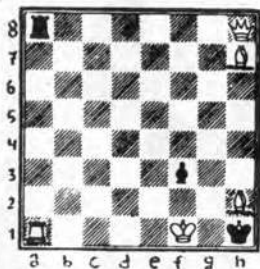
سنبله

در زندگی بگران کمتر حالت کنید با این در حالتها
عده ای را علیه خود برانگیزد. آید. یکی از آرزوهای
دیرینه شما به زودی عملی خواهد شد. نگاه از همه جا دنبال
شماست. ستاره عشق شما با ستاره متولدین جدی یکی است
فال متولدین این ماه را به دست بخوابانید.

حوت

تصور کنید که این بزرگترین شکست عشق است زیرا
نسق بزرگسواران ستاره سلامت. جلیه های منفی زندگی
را بر می کشید. بهار آید. برای دخترهای جوان نشاط و
زندگی جدید را به سراغ خواهند داشت. روحهای جوان
صاحب اولاد جدیدی خواهند شد.

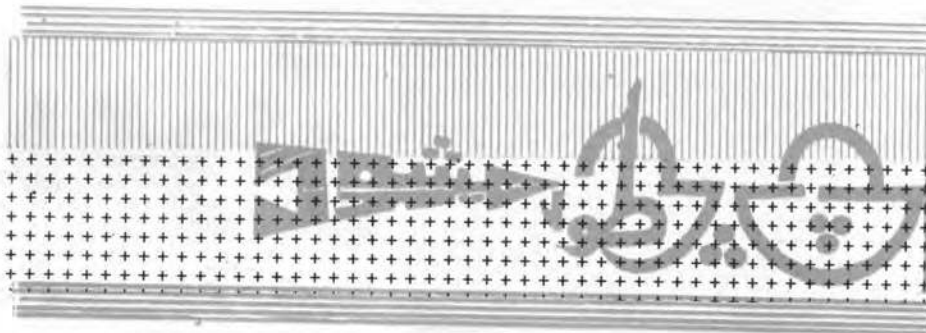
سهمای شطرنج



سفید بازی را شروع و سراز در حرکت سیاه
رامات می کند .
ارکب مهره ها - سفید : شاه f1 - رخ a1
فیل h4 ، فیل f3 ، وزیر h8
سیاه : شاه h1 ، پیاده f3 ، رخ a8

حل کننده گان

دوستانیکه پاسخ درست ارسال نموده اند :
حمیرا ، فتح محمد آریا ، نگین مال ،
تاج محمد ، سید مصعب شاه ، عبد الجلیل
فقیری ، عبد الخلیل ، امان الله حبیب ، -
راضیه زیارمند ، مصطفی شتر ، عادل انور
عزتی ، زین زیارمند ، عصمت الله مجیدی
فریده چمتو ، عزیزه ، محمد نسیم سلفی
سمیرا ، سید قادر ، نادیه ، عبد المتین
عمران ، نیلوفر ، جاوید احمد ، ارس ، رامین
سید معین ، محمد علی ، محمد ولی ، جاوید
محمد ناصر رهین ، گلناب ، شعیب اللہ
فریده قرطی ، احمد جاوید ، سید تمیم ، -
محمد بشیر نجابی ، نور احمد ، سلمان دستیار
ناهید احمد زوی ، فرشته شرف ، بصیر عباسی
قیام الدین صدیقی ، احمد شاه ، وحید
حبیب ، هانا ، عبد العلی معزاک ، محمد میر
پرویز ، محمد انور صدیقی ، محمد هما یسون
جریان ، احمد خسرو ، فلور ارامی ، اریا همت
غلام حبیب ، عبد الشکور چا ، تویالی واحدی
عبد الباقی ، عبد الله ، عبد الزاق رسنگار
احمد جواد نشیط ، لیلما ، ظاهره ، سرون
مسعود احمد حمیدزاده ، شریف شمس
مجیب الله ((ضیاف)) تعجب نوزاد
صابره یوسفزی ، عبد اللطیف ، زهره حیات
حکیمه ، عطا محمد نبی ، پژمان ، ترنما
رامین ابوبی ، مرضیه ، حمید سلحشور
عوب از خیرخانه ، عنیه ، سید سمیع الله
عبد الواسع ، شمس علی شمس ، حقیقه
به اساس برقیه کتوریا ، شعیب اللہ
محمد علی سرباز ، مجیب الله ((ضیاف))
هما و نیلوفر برنده جایزه گردیدند .



جدول

- ۱- بروکسران دارومی نبود - محل امکان
- چاشنی غذا .
- ۱۱- نویسنده رومان معروف مادرزاد
۱۲- انباران و قه بدن - عکسران الت پرواز
مرغان است - رطوبت .
- ۱۳- دریای دراز و پاک از سخنرانی گذرد
گاهی بجای تاب و توان بکار میرود -
از حیوانات اهلی است .
- ۱۴- دلیل بی پایان - برج و گلدسته
مساجد .
- ۱۵- نویسنده کتاب (ده روزی که دنیا را -
لرزاند) - حرف نداشت که گاهی بجای
حرف شرط و التزام نیز کار می رود .
- ۱۶- روز اشفته - پیشوند بسیاری از کلمات
عربی - دارنده احترام .
- ۱۷- تارمی نوازند - نامی است برای زنان
و بهشت هم معنی می دهد - وحشی
است .

- ۱- نویسنده معروف فرانسوی و خالق رومان ۳
تفنگدار که پسر نیز نویسنده و همنام
وی بود - مزد و پاداش .
- ۲- سرود و نغمه - هم طول است و هم
بلندی .
- ۳- آوا و صدا - عکسران باران دید ما است -
هم نام است و هم روشنائی .
- ۴- دروازه - خشک نیست - سردار مقدونی
و فاتح شرق باستان .
- ۵- چشمه - رود کی می گفت بوی آن آید همی .
۶- وحشی نیست - توده - عرس این شاعر را
می گیرند .
- ۷- محفل و مجمع - ماده کننده - معنوق
بلبل .
- ۸- واحد پول ایتالیا - عیاری و مردانگی .
- ۹- سمت و ظرف - هادی کاروان و نگاهبان
شترها - سیر اشاره .
- ۱۰- هنوز کهنه نشده است - اشاره .
- ۱۱- مذهب و آیین - شهری بزرگ در اتحاد
شوروی .
- ۱۲- یگانه - باوه و شراب - مادره عری -
چراغ شب - عکسران بلی عروسی است .
- ۱۳- تکرار یک حرف - دست نخورده - هوا
زیستان .

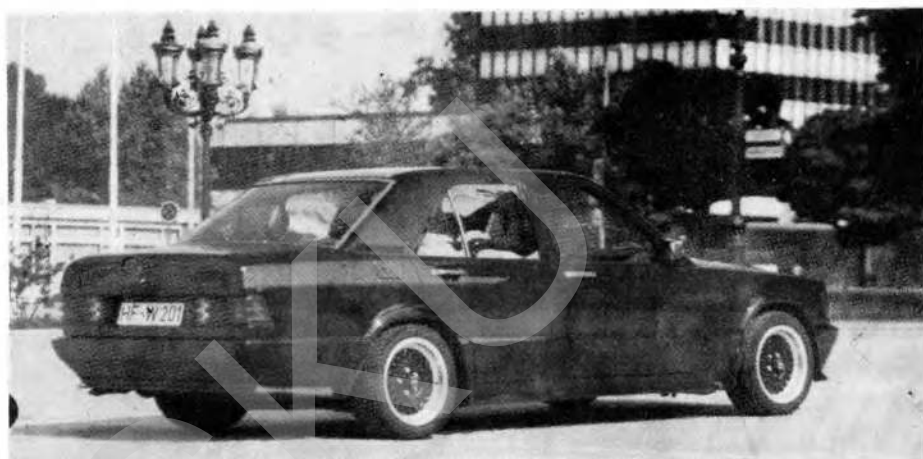


برندگان جوایز یک یک
قطعه فوتوی برقی شانرا
نیز به همراه داشتند .

- ۱- بانوی بزرگ هند که بنده بیست ترور شد .
- ۲- مداوا - هفته به انگلیسی .
- ۳- بهترین دوست آدمی - هم به معنای
محفل است و هم به معنای پارلمان - حرف
نهی روسی .
- ۴- عضوی از بدن - معمولاً نوبران گران
است - ماده فقیران .
- ۵- تکرار یک حرف - جنس مذکر .
- ۶- بازهم تکرار یک حرف - هم تا است و هم
بر سر می روید .
- ۷- جمعه من باشد - شباه انگلیسی .
- ۸- یکی از فلزات .
- ۹- حرارت - هم به معنای قشر و لایه تم
نشین شده است و هم اصطلاحی است
در علم کیمیا - همان سیل است .



فروشگاه موتر برادران



آدرس:
چارراهی الصاد شهر نو

موترهای هوندا مدل ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸

بزرگترین
موتورخانه

پرنده های موترهای بنز و هوندا

موترهای بنز مدل ۱۹۸۷

موتورهای نیسان مدل ۱۹۸۲ و ۸۸

نیازمندان میتوانند به تلفون ۳۴۲۹۲ در تماس شده و یا به دفتر فروشگاه مراجعه نمایند.

بسته و بخواهیم

بسته تجارتی بانک



بانک معتبره نیاده و ستند
اسعاری داره .
بسته تجارتی بانک تبادل
پول هایتان را از مرکز و ولایات
کشور و بالعکس آن و نیز از یک
ولایت به ولایت دیگره میدهد
مرکز و نمایندگی های ولایات
بانک به اسرع وقت انجام میدهد .

بسته تجارتی بانک پول
های شمارا بصورت مطمئن
حفاظت و حراست نموده و قروض
وارداتی و صادراتی تجار و موسسات
را به شرایط سهل اجرا و بارچالانی
اموال را نیز انجام میدهد .
بسته تجارتی بانک با (۳۰)



دولت‌شاه بزرگ افغان

بزرگ‌ترین مارکیت
فروش تمام اموال تولیدی
صنایع کشور

داره کتبا بهترین

اموالی در مشهورترین

مکسز با رجب‌بان

فروشگاه بزرگ افغان

وسایل و اشیای مورد ضرورت خانواده‌ها

را جدیداً وارد نموده و به قیمت مناسب

به فروش می‌رساند.

با ۱۹۹۰ افغان بهترین
توفیق خود را در دسترس
برگزار نمایند
فروشگاه بزرگ افغان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**